

اشراق چہارم

چہارمین نیّر برج ولایت و اختر فروزان امامت

صاحب مقام ولایت کلّیہ مطلقہ

حضرت زین العابدین و العارفین

مولانا علی بن الحسین

صلوات اللہ علیہ

فهرست مطالب

خطبه عرشیّه عرفانیّه در نعت حضرت زین العابدین علیه السّلام.....	۴
اشعار درربار حکیم صمدانی آیت الله شیخ محمد حسین اصفهانی مشتهر به کمپانی.....	۴
بیان نسب و شئون کمالیّه حضرت سیّد سجّاد علیه السّلام.....	۶
جریان خواستگاری شاهدخت دختر یزدجرد آخرین پادشاه ساسانی.....	۶
حضرت امام سجّاد علیه السّلام هم زینت عابدین و هم زینت زاهدین و هم زینت عارفین است.....	۸
گفتار و آثار حضرت امام سجّاد علیه السّلام در کسوت ادعیه و مناجات و اذکار.....	۹
بیان (بک عرفتک) که ریشه برهان شبه لم است.....	۹
تحقیق محور کلام امام سجّاد (ع) (لَکَ يَا إِلَهِي وَحْدَانِيَّةُ الْعَدَدِ) و امام علی (ع) (وَاحِدٌ لَا يَتَأَوَّلُ عَدَدٌ).....	۱۲
بیان وجوه مضاهات.....	۱۲
لسان اهل مناجات با خدا.....	۲۳
مناجات محبّان و عاشقان خدا.....	۲۴
مناجات العارفین.....	۲۹
نکته قابل توجّه تحت عنوان سؤال و جواب در مورد استغفار و طلب عفو مقام عصمت.....	۳۳
رسالة الحقوق.....	۳۵
بیان چند خصلت از خصال محموده حضرت زین العابدین علیه السّلام.....	۶۱
شئون کمالیّه سیّد سجّاد علیه السّلام.....	۶۴
عالی ترین درس توحید و عرفان.....	۶۷
بیان برخی از اشارات سوره مبارکه توحید اختصاراً.....	۶۸

- حضرت سیدسجاد علیه السلام را از حیث بعد علم و حکمت..... ۷۰
- حضرت سیدسجاد علیه السلام از حیث بعد بندگی و عبودیت حق..... ۷۱
- حضرت سیدسجاد علیه السلام از حیث تقوی و عصمت..... ۷۱
- حضرت سیدسجاد علیه السلام از حیث جود و سخاوت..... ۷۱
- حضرت سیدسجاد علیه السلام در مقام اعجاز و کرامت..... ۷۱
- جریان پناه بردن آهو به حضرت امام سجاد علیه السلام..... ۷۱
- حضرت سیدسجاد علیه السلام از حیث شهامت و شجاعت..... ۷۲
- حضرت سیدسجاد علیه السلام از حیث مقام همّت عالی..... ۷۳
- حضرت سید سجاد علیه السلام از حیث هیبت و سطوت و صولت..... ۷۳
- قصیده عرشیه فرزندق شاعر معاصر حضرت امام سجاد علیه السلام..... ۷۴
- تجاهل هشام ابن عبدالملک مروان در شناخت امام سجاد علیه السلام..... ۷۴
- خطبه عرشیه حضرت سیدسجاد علیه السلام در مسجد شام..... ۷۸
- معرفی دیگر حضرت سیدسجاد علیه السلام در مسجد جامع دمشق..... ۹۰
- ولادت با سعادت چهارمین نیر برج امامت و اختر فروزان ولایت..... ۹۳
- رحلت حضرت امام زین العابدین علیه السلام..... ۹۳
- سبب شهادت حضرت امام زین العابدین علیه السلام..... ۹۳
- مدفن حضرت امام زین العابدین علیه السلام..... ۹۳
- زیارت جامعه کبیره از نظر نگارنده پرمحتوی ترین زیارتنامه هاست..... ۹۴
- اختصاص سه شنبه به زیارت حضرت امام زین العابدین و امام محمدباقر و امام جعفرصادق علیهم السلام..... ۹۴

خطبه عرشیه عرفانیّه در نعت حضرت زین العابدین علیه السّلام

بسم الله الرحمن الرحيم

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي بِنُورِ جَمَالِهِ عَلَى الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ، الْمُحْتَجِّبِ فِي عِزِّ جَلَالِهِ بِشَعَثَةِ اللَّاهُوتِ، وَالصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ عَلَى الْمَجْلِيِّ الْأَتَمِّ وَنَبِيِّهِ الْأَخْتَمِ وَ سَفِيرِهِ الْأَعْظَمِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، معادن الْحَكَمِ، سَيِّمًا عَلَى آدَمَ أَهْلِ الْبَيْتِ، الْمُنَزَّهَ عَنْ كَيْتٍ وَ مَا كَيْتٍ، رُوحِ جَسَدِ الْإِمَامَةِ، شَمْسِ الشَّهَادَةِ، مَضْمُونِ كِتَابِ الْإِبْدَاعِ، حَلِّ تَعْمِيَةِ الْإِخْتِرَاعِ، سِرِّ اللَّهِ فِي الْوُجُودِ، إِنْسَانِ عَيْنِ الشُّهُودِ، خَازِنِ كُنُوزِ الْغَيْبِ، مَطْلَعِ نُورِ الْإِيمَانِ، كَاشِفِ مَسْتَوْرِ الْعِرْفَانِ، الْحُجَّةِ الْقَاطِعَةِ، وَ الدَّرَّةِ اللَّامِعَةِ، ثَمَرَةِ شَجَرَةِ طُوبَى الْقُدْسِيَّةِ، أَزَلِ الْغَيْبِ وَ أَبَدِ الشَّهَادَةِ، السِّرِّ الْكُلِّ فِي سِرِّ الْعِبَادَةِ، وَتَدِ الْأَوْتَادِ وَ زَيْنِ الْعِبَادِ، إِمَامِ الْعَالَمِينَ وَ مَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ، زَيْنِ الْعَابِدِينَ وَ الْعَارِفِينَ مَوْلَانَا وَ مَقْتَدَانَا عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

اشعار درربار حکیم صمدانی آیت الله شیخ محمد حسین اصفهانی مشتهر به کمپانی

سبحان مَنْ أْبَدَعَ فِي الْإِيجَادِ	بَسِرَهُ الْمُودَعِ فِي السَّجَادِ
أَبَانَ سِرَّ الْحَقِّ وَالْحَقِيقَةِ	بِصُورَةٍ بَدِيعَةٍ أَنْيَقِهِ
تَصَوَّرَتْ فِي أَعْظَمِ الْمَجَالِ	حَقِيقَةُ الْجَمَالِ وَالْجَلَالِ
بَدْرُ سَمَاءِ عَالَمِ الْأَسْمَاءِ	و زَيْنُ أَهْلِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ
غُرَّةُ وَجْهِ عَالَمِ الْإِمْكَانِ	قُرَّةُ عَيْنِ الْعِلْمِ وَالْعِرْفَانِ
نُورُ الْهُدَى وَبَهْجَةُ اللَّاهُوتِ	رُوحُ التَّقَى وَ مَهْجَةُ النَّاسُوتِ
قُطْبُ مُحِيطِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ	وَ قِبْلَةُ الْأَقْطَابِ فِي الْعِبَادَةِ
وَ كَعْبَةُ الْأَوْتَادِ وَ الْأَبْدَالِ	وَ مُسْتَجَارُ الْكُلِّ فِي الْأَهْوَالِ
نَتِيجَةُ الْجَوَاهِرِ الزَّوَاهِرِ	وَ صَفْوَةُ الْكُلِّ مِنَ الْقَوَاهِرِ
وَ نَفْسُهُ اللَّطِيفَةُ الزَّكِيَّةُ	صَحِيفَةُ الْمَكَارِمِ السَّنِّيَّةِ
بَلْ هِيَ أُمُّ الصُّخْفِ الْمُكْرَمِ	جَوَامِعُ الْحِكْمَةِ مِنْهَا مُحْكَمُهُ
هُوَ الْكِتَابُ الْنَاطِقُ الرَّبُّوبِي	وَ مَخْزَنُ الْأَسْرَارِ وَ الْغِيُوبِ

وَفِي الثَّنَاءِ وَالدُّعَاءِ لِسَانُهُ
 زَبُورُهُ نَوْرُ رَوَاقِ الْعَظْمَةِ
 زَبُورُهُ فِي الْحَمْدِ وَ التَّمَجِيدِ
 فِيهِ مِنَ الْإِخْلَاصِ وَ التَّوْحِيدِ
 وَ حَالُهُ أَبْلَغُ مِنْ مَقَالِهِ
 وَ فِي الْعِبُودِيَّةِ وَ الْعِبَادَةِ
 مَقَامُهُ الْكَرِيمِ فِي أَقْصَى الْفَنَاءِ
 وَ فَوْزُهُ بِمُنْتَهَى الشَّهَادَةِ
 وَ كَيْفَ لَا وَ هُوَ سَلِيلُ الْخَيْرِ
 وَ نَوْرُهُ الْبَاهِرُ فِي الْمِحْرَابِ
 قِيَامُهُ فِي سَاعَةِ الضَّرَاعَةِ
 وَقُوفُهُ بَيْنَ يَدَيِ مَعْبُودِهِ
 لِسَانُهُ فِي مَوْجِعِ التَّلَاوَةِ
 وَ كَيْفَ لَا وَ إِنَّمَا لِسَانُهُ
 لَا بَلْ لِسَانُهُ لَدَى التَّلَاوَةِ
 تِلَاوَةٌ تُفْطَرُ الْقُلُوبَا
 تِلَاوَةٌ تَهَابُهَا الْأَمْلاكُ
 وَ كَيْفَ وَ هِيَ مِنْ سَمَاءِ الْعَظْمَةِ
 تُمَثِّلُ الْوَاجِبَ فِي آيَاتِهِ
 تُمَثِّلُ الْعُرُوجَ فِي الصَّلَاةِ
 وَ صَبْرُهُ الْجَمِيلُ فِي الْمَصَائِبِ
 وَ مَكْرُمَاتُهُ بِلاِ إحصاءِ
 لِسَانُ بَارِيهِ تَعَالَى شَأْنُهُ
 يَفُوقُ كُلَّ الزُّبُرِ الْمُعْظَمَةِ
 زِينَةُ عَرْشِ رَبِّهِ الْمَجِيدِ
 مَا لَا تَرَى عَلَيْهِ مِنْ مَزِيدِ
 جَلٌّ عَنِ الْوَصْفِ لِسَانُ حَالِهِ
 فِي غَايَةِ السُّمُوءِ وَ السَّيَادَةِ
 تَرَأُّهُ مِنْ جَدِّهِ حِينَ دَنَى
 مِنْ مَبْدَ الْأَيَّامِ وَ الْوُجُودِ
 حَفِيدٌ لَا أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ
 يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ وَ الْأَلْبَابِ
 يُذَكِّرُ النَّاسَ قِيَامَ السَّاعَةِ
 يُذَكِّرُ الْمَوْقِفَ فِي رُعودِهِ
 عَيْنُ الْحَيَاتِ مَعْدُنُ الْحَلَاوَةِ
 مَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ جَلَّ شَأْنُهُ
 لِسَانُ غَيْبِ اللَّهِ فِي الطَّلَاوَةِ
 بِالرُّعْبِ بَلْ تَكَادُ أَنْ تَذُوبَا
 تَكَادُ تَنْدُكُ بِهَا الْأَفْلاكُ
 وَ مَصْدَرُ الصَّحَائِفِ الْمُعْظَمَةِ
 بَلْ ذَاتُهُ الْأَقْدَسُ فِي صِفَاتِهِ
 الِى سَمَاوَاتِ الْمُكَاشَفَاتِ
 وَ حِلْمُهُ مِنْ أَعْجَبِ الْعَجَائِبِ
 جَلَّتْ عَنِ الْمَدِيحِ وَ الثَّنَاءِ

بیان نسب و شئون کمالیه حضرت سید سجّاد علیه السّلام

امام سجّاد علیه السّلام پدر بزرگوارش امام الکونین حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السّلام و مادرش شاهدخت دختر یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی است. شیخ حرّ عاملی (ره) فرموده:

وَ اُمّه ذات العُلی و المجدِ شاه زنان بنت یزدجَرَد

جریان خواستگاری شاهدخت دختر یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی

چنانچه در کتب معتبره آمده قبل از اینکه لشکر مسلمانان بر سر ایشان بروند این شاهدخت در خواب دید حضرت محمّد مصطفی خاتم انبیاء را که به ایران نزول اجلال فرموده و داخل خانه ایشان شدند و قُرّة العین خود حسین را با خود آورده او را برای آن حضرت خواستگاری نمود و به او تزویج کرد، این شاهدخت مکرمه چون جمال امام حسین را در خواب دید محبّت آن حضرت سراسر وجود او را گرفت، می گوید: من پس از شهود جمال دل آرای حسین (ع) پیوسته در خیال او بودم (کی باشد به وصال او نائل شوم).

دل بردی از من به یغما ای ترک غارتگر من

دیدی چه آوردی ای عشق از دست دل بر سر من

می سوزم از اشتیاق در آتشم از فراغت

کانون من سینه ی من سودای من اخگر من

باز همین شاهدخت می گوید: چون شب دیگر به خواب رفتم حضرت فاطمه ملکه ی ملک و ملکوت صلوات الله علیها را در خواب دیدم که به نزد من آمد و اسلام را بر من عرضه داشت، و من به دست مبارک آن حضرت در عالم خواب مسلمان شدم، پس فرمود که در این زودی لشکر مسلمانان بر پدر تو غالب خواهند شد و تو را اسیر خواهند کرد، و به زودی به فرزند من حسین خواهی رسید و خدا نخواهد گذاشت که کسی آسیبی به تو برساند تا اینکه به فرزند من برسی، و حق تعالی مرا حفظ کرد که هیچ کس دستی به من نرسانید تا اینکه مرا به مدینه آوردند، و چون حضرت امام حسین علیه السّلام را دیدم دانستم که او همان است که در خواب با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله به نزد من آمده بود و به این سبب او را اختیار کردم، نقل از کتاب منتهی الآمال محدّث قمی.

(مؤلف گوید در عالم خواب حجاب مکان و زمان از جلو چشم انسان برداشته می‌شود و آدمی حوادث آینده و گذشته را شهود می‌کند و اگر قوه متخیله دست‌اندازی نکند عین خواب را مشاهده خواهد نمود و اینگونه خواب‌ها رؤیای صادقه‌اند چنانچه عین خواب این دوشیزه بعداً تحقق پیدا کرد).

قطب راوندی از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام به سند معتبر روایت کرده که چون دختر یزدجرد سلطان عجم را نزد عمر به مدینه آوردند جمیع دختران و بانوان مدینه به تماشای جمال او بیرون آمدند و مسجد مدینه از شعاع روی آن شاهدخت زیبا رخ روشن شد، عمر دستور داد او را بفروشد ولی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در آن محفل حاضر و ناظر اراده‌ی عمر بود، فرمود: ای عمر جائز نیست فروختن شاهزادگان، تو باید پیشنهاد کنی به این شاهدخت که به اختیار خودش یکی از مسلمانان را برای خود انتخاب کند.

عمر هم حسب‌الامر آن حضرت آن شاهدخت را به اختیار خود وا گذاشت و عرض کرد به دختر یزدجرد که شما خود مختار هستی که برای خود از اهل مجلس شوهری انتخاب نمائی.

لذا آن شاهدخت محترمه و آن سعادت‌مند آمد و دست بر دوش مبارک حضرت امام حسین علیه‌السلام گذارد، همان حسینی که سابقاً در عالم خواب جمال دل‌آرای او را دیده بود، همان حسینی که در عالم خواب حضرت پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم او را برای فرزندش حسین خواستگاری نموده بود، همان حسینی که مادرش حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله علیها در عالم خواب به ایران نزول اجلال فرموده و اسلام را بر آن شاهدخت عرضه و او را مشرفه به دین اسلام نموده بود و جریان اسارت او را به او خبر داده بود، حال مشاهده می‌کند که عین آن خواب تحقق یافته و روز وصال به حسین علیه‌السلام است.

حضرت امیر اهل ایمان علی علیه‌السلام آن شاهدخت را به عقد مزاجت با فرزندش حسین درآورد و فرمود که تو این سعادت‌مند را نیکو محافظت نما و احسان کن، که فرزندی از تو بهم خواهد رسانید که بهترین اهل زمین باشد بعد از تو، این شاهدخت مادر او صیاء قدّیسین من و مادر ذریّه طیبّه من است، پس حضرت علی بن الحسین زین‌العابدین چهارمین نبیر برج امامت و اختر فروزان آسمان ولایت از این شاهدخت با عظمت و جلالت بهم رسید، و این افتخاری است برای اهل ایران اسلامی که مادر حضرت سیدسجاد ایرانی است.

در این مقام اشعار درباری از شاعر معاصر که سرسپرده اهل عصمت و معادن حکمت و از عشاق مقام ولایت است به خاطر

دارم که ذکر آن اشعار مناسب مقام است، آن بزرگوار دکتر رسای خراسانی است که چنین ابیاتی سروده است:

از مهین بانوی ایران جلوه گر شد در عرب
آفتابی کز رخسار تابنده شد انوار ربّ
ز آن عرب نازد که این شاهی بود تازی نژاد
زان عجم نازد که این ماهی است ایرانی نسب
حبّدا شاهی که محکم شد از او کاخ کمال
فرّخا ماهی که روشن شد از او مهد ادب
حجّت حق رحمت مطلق علی بن الحسین
درّة التاج شرف، ماه عجم، شاه عرب
شمع بزم حق پرستان بود و محبوب خدا
آنچنان کز یاد حق غافل نبود روز و شب
زینت پرهیزکاران بود در زهد و عفاف
ز آن خدا سجّاد و زین العابدین دادش لقب

حضرت امام سجّاد علیه السّلام هم زینت عابدین و هم زینت زاهدین و هم زینت عارفین است

ابوعلی سینا فیلسوف عظیم الشان اسلامی در کتاب اشارات در نمط نهم در تعریف زاهد و عابد و عارف گفته است:

المُعْرِضُ عَنْ مَتَاعِ الدُّنْيَا وَ طَيِّبَاتِهَا يَخْصُ بِاسْمِ الزَّاهِدِ، وَ الْمَوَاضِبُ عَلَيَّ فِعْلُ الْعِبَادَاتِ مِنَ الْقِيَامِ وَ الصَّيَامِ وَ نَحْوِهِمَا يَخْصُ بِاسْمِ الْعَابِدِ، وَ الْمُتَصَرِّفُ بِفِكْرِهِ إِلَى قُدْسِ الْجَبُرُوتِ مُسْتَدِيمًا لَشُرُوقِ نُورِ الْحَقِّ فِي سِرِّهِ يَخْصُ بِاسْمِ الْعَارِفِ.
یعنی اسم زاهد مخصوص آن کس است که از متاع دنیا و زخارف دنیا و طیبّات آن اعراض نموده است؛ و راه زهد و تقوی را گرفته و به دنیا اعتنائی ندارد، نه به مالش، و نه به جاهش، و نه به ریاست و همی اش، چه اهل دنیا هرکه باشد نابالغ است.

خلق اطفالند جز مست خدا نیست بالغ جز رهیده از هوا

اسم عابد مخصوص آن کس است که پرستندهی خدا، و پیوسته به عبودیت خدای یکتا مشغول و حتی مستحبات از

عبادات را انجام می‌دهد، و عبادتش خالصاً لوجه‌الله است.

اسم عارف مخصوص آنکس است که ضمیر خود را از توجه به غیر حق باز داشته، و متوجه عالم قدس کرده، و دائماً مستغرق در نور جمال حقّ متعال و مستشرق در شروق نور حضرت ذوالجلال و شهود آن کلّ الجمال است. امام سجّاد علیه‌السلام هم مصداق زاهد و هم مصداق عابد و هم مصداق عارف است، بلکه زینت زاهدین و عابدین و عارفین و زینت الهیّین است، و درواقع اسوه و الگوی جمیع خداپرستان است.

گفتار و آثار حضرت امام سجّاد علیه‌السلام در کسوت ادعیه و مناجات و اذکار

گفتار و آثار آن بزرگوار در کسوت اذکار و ادعیه و مناجاتهایش و با پروردگار برای امت اسلامیّه و پیروان قرآن و عترت عالی‌ترین درس حکمت و عرفان است، و ضعیّت آن حضرت طوری نبود که بتواند کسی رسمی برای تدریس و تعلیم حقایق الهیه و معارف ربّانیه تشکیل دهد، لذا سیاستش اقتضا کرد که بیان حقایق اسلام را در لفافه‌ی ادعیه و اذکار و مناجات به حوزه‌ی بشریت و جهان آدمیت در افق اعلیٰ تعلیم دهد. آفرین بر سلیقه و سیاست الهیه‌ی آن معلّم الملک و الملکوت حضرت زین‌العابدین سیدالّسجّاد علیه صلوات‌الله الملک العباد ازلاً و ابداً و سرمداً، اما افسوس که ما قدر آن تعالیم عالیّه را نمی‌دانیم و مأنوس با ادعیه و اذکار آن بزرگوار نمی‌باشیم.

ما کجا قدر صحیفه‌ی سجّادیه که انجیل هذه الامّة و زبور اهل‌البیت است دانستیم.

ما کجا قدر دعای ابوحمزه ثمالی که درفشانی از لسان معجز بیان آن زینت الهیّون و ربّانیون و بهترین اثر از آثار علمی آن بزرگوار است دانستیم.

بیان (بک عرفتک) که ریشه برهان شبه لم است

دعای ابوحمزه ثمالی هر جمله‌اش دریای حکمت است و هر کلمه‌اش دریای عرفان و معرفت است. در صدر این دعای نورانی می‌خوانی: **بِكَ عَرَفْتُكَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ**^۲ ریشه برهان صدیقین و به تعبیر دیگر برهان شبه لم که شاهکار گفتار حکمای متألهین و عرفای شامخین است همین جمله است. **جان تشنه داند قیمت آب.**

^۲ - دعای ابوحمزه ثمالی مفاتیح الجنان مرحوم شیخ عباس قمی / بحارالانوار مرحوم مجلسی، ج ۹۵، ص ۸۲

در نزد اهل عرفان و معرفت و کرسی نشینان عرش علم و حکمت دو برهان است که یکی را **برهان انّی** و دیگری را **برهان لمّی** نامیده‌اند.

برهان انّی آن است که از معلول پی به علّت و از اثر پی به مؤثر برده می‌شود.

برهان لمّی آن است که از علّت پی به معلول و از مؤثر پی به اثر برده می‌شود. حکیم متألّه حاجی سبزواری در کتاب لئالی خود گفته است:

بُرْهَانُنَا بِاللِّمِّ وَ الْإِنِّ قَسِمٌ عِلْمٌ مِنَ الْعِلَّةِ بِالْمَعْلُولِ لِمٌ
وَ عَكْسُهُ إِنَّ وَ لِمٌ أَسْبَقُ وَ هُوَ بِإِعْطَاءِ الْيَقِينِ وَثَقُ^۳

البته **برهان لمّ** احکم و انور و اتقن و اشرف از **برهان انّ** است و این دو برهان در قرآن ریشه دارد، سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ^۴ ناظر بر **برهان انّی** است، چنانچه أَوَّلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ^۵ ناظر به **برهان لمّی** است.

ریشه‌ی **برهان لمّ** کلام معجز نظام امام سجّاد علیه‌السلام است، زیرا فرمود: بِكَ عَرَفْتُكَ^۶ یعنی خدای من، من تو را به خودت شناختم و به وجود تو پی بردم، چه تو خود برهان هستی خود هستی، تو خود دلیل وجود خود می‌باشی (هیچ چیز نمی‌تواند معرّف تو واقع شود) معرّف باید اجلی از معرّف باشد، توئی هستی حقیقی، جهان هستی شعاع و جلوه‌ی تست و آفرینش ظلّ تو است و ظلّ و سایه را اصالت و استقلال نیست.

این همه عکس می و نقش مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد

توئی اجلی من کلّ جلی، و ابهی من کلّ بهی، و اعرف من کلّ معروف، و اکشف من کلّ مکشوف، و اظهر من کلّ ظاهر، و ابهر من کلّ باهر، و اقهر من کلّ قاهر، توئی آن حقیقتی که ما سوا در قبال سطوع نور تو محو صرفند، همه اشیاء باطل الذّاتند. أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ^۷.

ذَالِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ^۷.

۳ - منطق منظومه حاج ملا هادی سبزواری (الکلی منتظمه)، ص ۹۱

۴ - آیه ۵۳ سوره‌ی فصلت

۵ - آیه ۵۳ سوره فصلت

۶ - صحیح مسلم، ج ۴، کتاب الشعر، ص ۲۴۲، احادیث ۳ - ۶ (شعر لبید که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلّم آنرا اُصْدَقُ شِعْرِی قَالَتْهُ الْعَرَبُ خواند)

۷ - آیه ۶۲ سوره‌ی حج

این آیهی مبارکه مثبت آن است که در دار وجود و کشور هستی جز ذات واحدهی صرفه‌ی الهیه حقیقتی نیست، و ماسوالله همه افياء و اظلال و عکوسند و همه باطل الذّاتند، و هیچ از خود استقلالی ندارند، و در واقع همه اباطیل و لیسیتانند، فلا هویتة الا هویتة و لا موجود بالذّات سوي الله.

در دار وجود غیر او یاری نیست وز روزنه‌ی چشم نموداری نیست
هر چند نظر کنی تو در دار وجود جز یار در این دیار دیاری نیست

حضرت امام سجّاد علیه‌السلام ضمن دعای ابوحمزه‌ی ثمالی و صحیفه‌ی سجّادیه عالی‌ترین درس معارف ربّانیه و توحید حق تعالی را بیان فرموده است، و سزاوار است که آثار علمی آن بزرگوار در حوزه‌های علمیه‌ی دینیّه و دانشگاه‌ها به طور برنامه‌ی رسمی تدریس شود و اساتید عظام در فن حکمت و عرفان و شاگردان مکتب قرآن در سطح عالی و افق اعلی، محور معارف اسلامیّه به تشریح آن حقایق و آثار گهربار از امام سجّاد علیه‌السلام بپردازند، زیرا تنها به مطالعه‌ی آن ادعیه فهمیدن آن حقایق و دقایق برای همه کس میسر نیست. مثلاً در صحیفه سجّادیه در دعای بیست و هشتم، کلامی از لسان معجز بیان حضرت امام سجّاد علیه‌السلام صادر شده است که فرموده: **لَكَ يَا إِلَهِي وَحْدَانِيَّةُ الْعَدَدِ**، ممکن است در بادی نظر خواننده این کلام را با کلام معجز نظام قطب ارائک توحید سلطان العارفین و رئیس الموحّدين علی علیه‌السلام که فرموده است: **وَاحِدٌ لَا يَتَأَوَّلُ عَدَدٌ**^۸ متناقض توهم نماید و حال اینکه چنین نیست و بیان و تحقیق لازم دارد.

لذا لازم است که ما بعون الله تعالی و مدد ولایت کلّیه‌ی مطلقه دفع این توهم را بنمائیم. بیان مطلب در دفع توهم تناقض و تنافی بین کلامین امامین علیهما السلام بدون اینکه یکی از دو جمله را طرح نموده و بلااعتبار نمائیم و بدون اینکه در قوّت و ضعف سند آن خدشه‌ای وارد و یا اینکه مرتکب تکلفات بارده بنحوی از انحاء بشوی، زیرا هیچ‌یک از دو جمله‌ی مرقومه قابل طرح نیست و نیز سند آن قابل خدشه نیست، بلکه باید اذعان و تصدیق نمود که هر دو جمله بدون شک از لسان مبارک مقام عصمت و معادن حکمت شرف صدور یافته، و هر دو جمله براساس برهان و عرفان و قرآن، و هر دو عین بیان واقع است، و هیچ تنافی و تناقض بین این دو کلام نورانی نمی‌باشد، و وجه جمع بین این دو کلام معجز نظام به شرح تحقیق ذیل است.

تحقیق محور کلام امام سجّاد (ع) (لَكَ يَا إِلَهِي وَحْدَانِيَّةُ الْعَدَدِ) و امام علی (ع) (وَاحِدٌ لَا بِتَأْوِيلِ عَدَدِ)

باید دانست که وحدت را اقسامی است و یکی از آن اقسام وحدت عددیه است و دیگری وحدت حقه‌ی حقیقیه، اما وحدت عددیه چنانکه گویی انسان واحد، ماه واحد، شجر واحد حکایت از آن می‌کند که موصوف به آن یکی است و دو نیست ولی قبول می‌کند که دوّم هم به آن منضم گردد و اثنین حاصل شود و هکذا، و عبارت ساده‌ی فارسی آن این است که گوئی یکی است و دو تا نیست و **واحد بشرط لا** همین است، و این غیر واحد لابشرط عددی است که راسم مراتب اعداد می‌باشد.

و اما وحدت حقه‌ی حقیقیه آن است که موصوف به آن ثانی ندارد، نه اینکه اثنین نیست (مثل واحد عددی)، و این در صورتی است که از برای موصوف به آن مثل و مانند تصوّر نشود، بلکه مراتب واقع همه از مظاهر و مجالی و شئون و از نفوذ نور آن اعتبار هستی و وجود داشته باشند، و عبارت ساده‌ی آن این است که گوییم واحد است یعنی دوّم و ثانی ندارد و غیر او به عنوان مابینت در عرض وجود او نیست، بلکه ظلّ او و فیء اوست، و موصوف به این وحدت منحصر به حضرت حقّ است.

پس تا اینجا معلوم شد جمله‌ی **وَاحِدٌ لَا بِتَأْوِيلِ عَدَدِ**. حال پس از این مقدمه نیز باید دانست که واحد عددی که **لابشرط** ملحوظ شود راسم مراتب اعداد است و بین وحدت لابشرط عددی و حقیقت وجود (به اعتبار مرتبه‌ی ظهور) مضاهات و مشابهاتی است که سرّ توحید بر محور این مضاهات می‌چرخد، و تا کسی عارف نگردد به این مضاهات و مشابهات به لطف کلام معجز نظام امام سجّاد معلّم الملک و الملکوت مولانا علی بن الحسین صلوات الله و سلامه علیهما در صحیفه لاهوتیه سجّادیه که فرموده: **لَكَ يَا إِلَهِي وَحْدَانِيَّةُ الْعَدَدِ** پی نخواهد برد، چه:

نهفته معنی نازک بسی است در خط یار تو فهم آن نکنی ای ادیب من دانم

به لحاظ آنکه **واحد لابشرط عددی** از حیث خواص، تجلّی و ظهور و احکام و آثار مظهر پروردگار و مثّل اعلای او و آیت عظمای حق به شمار می‌آید و مضاهات و مشابهات بسیاری با حق تعالی (به اعتبار مرتبه ظهور دارد) که ما به برخی از آن مضاهات و مشابهات ذیلاً اشاره می‌نماییم.

بیان وجوه مضاهات

وجه اول: همان طوری که واحد لابشرط عددی در همه‌ی مراتب اعداد متجلّی است، و واحد است که از مراتب تجلّی و ظهورش عدد پیدا می‌شود، واحد است که در سه و چهار و پنج الی غیرالنهاییه تجلّی کرده است، و از برکت تجلّی واحد است که

اعداد اسم و رسمی پیدا کرده‌اند و لولا ظهورِ واحد، اعداد هیچ اسمی و رسمی پیدا نمی‌کردند، و لولا تجلّی واحد، اعداد همه در کتم عدم بودند.

پس واحد است و تجلّی واحد و مجالی همه از شئون واحد می‌باشند، مثلاً از شئون واحد است اربعه، از شئون واحد است خمه، و از شئون واحد است الخ.

و بالجمله همه‌ی اعداد تفصیل مراتبِ غیر متناهی‌ه‌ی واحد می‌باشند، و در تمام مراتبِ اعداد غیر واحدِ لا بشرط چیز دیگری نیست، و هر مرتبه‌ای از مراتبِ اعداد سوای وحدت و تکرّر آن چیزی نیست، پس جمیع مراتبِ اعداد در حقیقت غیر از واحدِ لا بشرط حقیقتی ندارند، و این بیت از لسانِ مراتبِ اعداد خطاب به واحدِ لا بشرط است:

ظهور تو به من است و وجود من از تو فَلَسْتَ تَظْهَرُ لَوْلَايَ لَمْ أَكُنْ لَوْلَاكَ

حال با توجه به این نکات در وجهِ مضاهاتِ واحدِ لا بشرطِ عددی با حقیقتِ احدی صمدی الوهی (در مرتبه تجلّی و ظهور) گوییم:

نظر به اینکه تحقیق این است که علیّتِ حق تعالی بالتشأن، و فاعلیّتِ مبدءِ اعلی بالتجلّی است، یعنی تباینِ عزلی بین علّت و معلول نیست زیرا معلول شأنی از شئونِ علّت و مرتبه‌ای از مراتبِ ظهورِ علّت است و ظهورِ شیءِ مباین با او نمی‌باشد و الّا ظهور او نبوده، بلکه در قبال او خواهد بود، و حال آنکه چنین نیست، و موجودات هیچکدام به خیال^۹ حقّ متعال نمی‌باشند بلکه نسبت موجودات به حق نسبت فیء است به شیء، چه:

همه هر چه هستند از آن کمترند که با هستی آش نام هستی برند

پس مراتب موجودات و ممکنات همه تشانات حق و همه تجلیات او می‌باشند.

این همه عکس می و نقش مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد

حق از مقام استجنان و استکنان و احدیّت مطلقه و غیب هویت و مقام قبض تجلّی کرد در مراتب تفصیل و بسط، و از تجلّی حق در مقام واحدیّت و ظهور اسماء و صفات و لوازم اسماء و صفات از اعیان ثابته و مظاهر آنها در قوس نزول و صعود، اسم و رسمی در مراتب تجلیات و تشانات حق پیدا و هویدا گردید، و در واقع این مقام تفصیل است بعد مقام القبض الاحدیّة المحضه

و فرق بعد الجمع و فرق الفرق بعد جمع الجمع و اصل الجمع. و لنعم ما قیل:

ای که در ظاهر مظاهر آشکارا کرده‌ای
 سرّ پنهان هویت را هویدا کرده‌ای
 تا بود در واحدیت مرّ احد را فتح باب
 از تجلّی اولاً مفتاح اسماء کرده‌ای
 اولاً از فیض اقدس قابلّیات وجود
 داده وز فیض مقدّس بذل آلا کرده‌ای
 در مجالی جلوه دادی آفتاب ذات را
 زو همه ذرات ذرّیات پیدا کرده‌ای
 انصداع جمع و شعب و صدع برهم بسته‌ای
 تا چنان ظاهر شود گنجی که اخفا کرده‌ای
 تا نباشد جز تو مشهودی چو واحد در عدد
 مرّ احد را ساری اندر کلّ اشیاء کرده‌ای
 گرچه معشوقی، لباس عاشقی پوشیده‌ای
 آنگه از خود جلوه‌ای بر خود تمنا کرده‌ای
 در میان ظاهر و باطن فکندی وصلتی
 نام ایشان ظاهراً مجنون و لیلاً کرده‌ای
 بر رخ از زلف سیه مشکین سلاسل بسته‌ای
 عالّمی را بسته زنجیر سودا کرده‌ای
 (عاشقان را ناز ابرویت به کشتن داد و باز
 کشتگان را با نگاه ناز احیاء کرده‌ای)

وجه دوم: همانطوری که واحد لابشرط عددی راسم اعداد است، و هنگامه‌ی اعداد و اسماء اعداد از جزر و کعب و غیره همه ظهور او است، و مراتب نامتناهی اعداد همه از تجلیات او است، معذالک خودش داخل عدد نیست و توی شمار نیست، و بیرون است از عدد، و منزّه است از تمام تعینات مراتب عدد که نه جزر است و نه کعب و نه غیرذالک، و معرّی است از همه، همین‌طور حق تعالی که تمام مراتب تعینات موجودات از شئون اوست، و ظهور اوست که راسم تمام تعینات و سلاسل موجودات گردیده، معذالک ساحت اقدس احدی الذّات و الصفاتش منزّه است از همه، نه ملک است و نه فلک، و نه عقل است و نه نفس، و خلاصه مبرّی است از تمام تعینات، زیرا او جلّ جلاله دارای مقام لاتعیّن است.

این است که ولیّ ذوالجلال حضرت رئیس العارفین و سلطان الموحّدین مولانا امیرالمؤمنین ولی الله اعظم علی بن ابیطالب علیه السلام می‌فرماید: **خارج عن الأشياء لا بالمُباينه**^{۱۰}.

وجه سوّم: همانطوری که جان عدد و روح عدد، واحد لابشرط است، زیرا تمام اعداد حقیقتی غیر از واحد لابشرط ندارند و قوام تمام اعداد به اوست، ولی در عین حال خودش عدد نیست و منزّه از صفات عدد است، چه، وجودش قابل تجزیه و انقسام نیست، بلکه در غایت بساطت است به خلاف مراتب اعداد که همه مرکّبند. همین‌طور جان جهان و روح موجودات و سرا سر آفرینش ظهور ذات مقدّس احدی صمدی الوهی است که قوام تمام اشیاء و کافه‌ی موجودات به اوست، چنانچه در قرآن فرماید: **اللّٰهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ**^{۱۱}، و نیز در دعای جوشن کبیر می‌خوانی: **يَا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ ، يَا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ مَوْجُودٌ بِهِ**.

زیر نشین علّمت کائنات ما به تو قائم چو تو قائم به ذات

و در عین حال ذات لاهوتی صفاتش منزّه است و مقدّس است از ذات و صفات ممکنات و قاطبه‌ی مخلوقات، چنانچه در دعای صباح می‌خوانی: **يَا مَنْ تَنَزَّهَ عَنْ مُجَانَسَةِ مَخْلُوقَاتِهِ**.

وجه چهارم: همان‌طوری که واحد لابشرط در عین ظهور و تجلّی خود در تمام مراتب اعداد به هیچ‌وجه رنگی از اعداد به خود نگرفته و تعین از اعداد به خود برنمی‌دارد، و با آنکه جان ثلاثه و جان اربعه و روح خمسه و سایر مراتب اعداد الی مالانهایته می‌باشد، معذالک محکوم به حکم هیچکدام نمی‌باشد و تعین هیچ‌یک از آنها را بر نداشته و برنمی‌دارد، و همیشه به اطلاق خود باقی است، همین‌طور حق تعالی در عین تجلّی در تمام مراتب موجودات و ممکنات و قاطبه‌ی اشیاء که ظهور و

۱۰ - نهج البلاغه

۱۱ - آیه ۲ سوره‌ی آل عمران

اشراق و اضافی نوریهی اوست، و جلوهی اوست که موجب پیدایش آفرینش و عالم هستی شده چنانچه در قرآن فرماید: **اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ**^{۱۲} و در دعای کمیل می‌خوانی **وَبُنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَضَاءَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ**، معذالک ذات قدوسی صفاتش هیچگاه به رنگ مجلای خود در نیامده و رنگی از مظهر و مجلی و تعین خود برنمی‌دارد، و ازلاً و ابداً و سرمداً به اطلاق و صرافت و سزاجت و بساطت خود باقی است، و ناظر به این مطلب است کلام معجز نظام قطب ارائک توحید سلطان الموحّدين و امام‌العارفين علی علیه‌السلام: **دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا بِالْمُمَازَجَةِ**^{۱۳}.

وجه پنجم: از جملهی مضاهات و مشابهات ظاهر ساختن واحد به تکرار خود عدد را. مثال: ایجاد حق تعالی و مبدء اعلى خلق را به ظهور نور فعلی و تجلی فیض مقدّس او در مجالی اسمائیه و صفاتیّه و ملابسِ امکانیه و مظاهرِ خلقیه است. وجه ششم: و نیز از جملهی مضاهات تفصیل دادنِ عدد مراتبِ غیرمتناهیهِ واحد را و نامیده شدنِ آن به اسماءِ آن مراتب. مثال: ظاهر ساختن اعیانِ ثابته و حقایقِ امکانیهی صفاتِ علیاء و اسماءِ حسنای الهی و احکامِ اسماءِ الهیه و صفاتِ ربّانیه به مظهر گرفتن اسماءِ جمالیّه و جلالیه و لطفیه و قهریه است.

زحق با هر یکی اسمی و حظی است معاد و مبدء هر یک ز اسمی است

وجه هفتم: و از جمله مضاهات ظاهر گردیدن عدد به معدود. مثال: ظاهر شدن صور علمیه و اعیان ثابتهی ازلیّه است به صور موجودات ملکیه و ملکوتیه و خلقیه و امریه.

وجه هشتم: و از جملهی مضاهات ارتباط حاصل بین واحد لابشرط و بین اعداد است که مثال: ارتباطِ حق تعالی است بین مصنوعات و مخلوقاتش به حکم: **وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيُّهَا**^{۱۴}، **وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ**^{۱۵}، **وَيُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ**^{۱۶}.

و من اللّطائف در وجه مضاهات آنکه وحدت لابشرط عددی در عین آنکه با مراتب اعداد بیگانه است آشنا است و در عین اینکه آشناست بیگانه است، همچنین این بیگانگی و آشنایی بین خلق و خالق متصور است که گفت:

با همه پنهانی اش هست در اعیان عیان با همه بی‌رنگی اش در همه زو رنگ و بوست

۱۲ - آیه ۳۵ سورهی نور

۱۳ - نهج‌البلاغه

۱۴ - آیه ۱۴۸ سوره بقره

۱۵ - آیه ۴ سوره حدید

۱۶ - آیه ۵۴ سوره مائده

این است که باید موحد در عین تنزیه به تشبیه و در عین تشبیه قائل به تنزیه باشد. ولنعم ما قیل:

فَإِنْ قُلْتَ بِالتَّنْزِيهِ كُنْتَ مُقَيِّدًا وَ إِنْ قُلْتَ بِالتَّشْبِيهِ كُنْتَ مُحَدِّدًا
وَ إِنْ قُلْتَ بِالْأَمْرَيْنِ كُنْتَ مُسَدِّدًا وَ كُنْتَ إِمَامًا فِي الْمَعَارِفِ سَيِّدًا^{۱۷}

حال پس از توجه به این مقدمات در بیان مضاهات بین واحد لا بشرط عددی و حقتعالی (به اعتبار مرتبه‌ی ظهور) به لطف کلام معجز نظام حضرت سیدسجاد علیه‌السلام که فرموده: **لَكَ يَا إِلَهِي وَحْدَانِيَّةُ الْعَدَدِ**^{۱۸} پی برده می‌فهمیم که مقصود آن منبع علم و حکمت و مخزن عرفان و معرفت تشبیه کیفیت ظهور و تجلّی نور نامتناهی وجه کریم حقتعالی است در مراتب قوس نزول و صعود و مراتب موجودات (با اتّصاف به احدیت صرفه‌ی حقّه‌ی حقتعالی و مبدء اعلی) به کیفیت ظهور و تجلّی وحدت عددی لا بشرطی مُقَسَّمی در مراتب نامتناهی اعداد و درجات نامحدود کثرات، که حصول آن مراتب از تکرّر ظهور واحد مذکور است، زیرا واحد لا بشرط است که مقوم اعداد و اصل آن است و در طول مراتب اعداد است نه در عرض آنها، و واحد لا بشرط است که در اعداد آیت وحدت حقّه‌ی حقیقیّه‌ی وجوبیه‌ی قیومیّه‌ی صمدیه‌ی الهیه است در وجودات، و وحدت لا بشرط است که از حیث خواص و تجلّی و ظهور و احکام و آثار، مظهر پروردگار است، و این به خلاف (واحد بشرط لا) است که در عرض مراتب اعداد است، مانند اثنین و ثلاثه و اربعه، پس به هیچ‌وجه نباید توهم شود که بین کلامین امامین حضرت مولی الموالی علی علیه‌السلام که فرموده: **وَاحِدٌ لَا بِتَأْوِيلِ عَدَدٍ** و حضرت سیدالسّاجدین علیه‌السلام که فرموده: **لَكَ يَا إِلَهِي وَحْدَانِيَّةُ الْعَدَدِ** تنافی و تناقض است.

خلاصه مفاد **وَاحِدٌ لَا بِتَأْوِيلِ عَدَدٍ**، یعنی خدای تعالی دارای وحدت حقّه حقیقیّه است و چون چنین است تمام عالم را پر کرده است و همه جا را گرفته است، و مفاد فرمایش سیدسجاد علیه‌السلام **لَكَ يَا إِلَهِي وَحْدَانِيَّةُ الْعَدَدِ** این است که همان طوری که واحد لا بشرط داخل در عدد نیست و به اطلاق خود باقی است، همین‌طور، الهی ظهور تو راسم تمام تعینات و موجودات می‌باشد و (تو کثرت‌سازی)، با آنکه ساحت اقدس تو منزّه و مبرّی و معرّی است از تمام تعینات و موجودات و کثرات، و تو همیشه به اطلاق و بساطت و وحدت صرفه ازلاً و ابداً و سرمداً باقی هستی، که این تشبیه است در عین تنزیه، و تنزیه در عین تشبیه، صدق ولی‌الله مولانا سیدالسّاجدین و زین‌العابدین و العارفین علیه و علی آبائه و اولاده صلوات‌الله ربّ‌العالمین.

۱۷ - محی الدّین عربی(ره)، فصوص، فصّ نوحیه، ص ۷۰

۱۸ - صحیفه سجادیّه، دعای بیست و هشتم

حمد بی حد را سزد ذاتی که بی همتاستی

واحد و یکتاستی هم خالق اشیاستی

در حقیقت ما سوائی نبود اندر ماسوی

کلّ شیّ هالکُ الا وجهه پیداستی

اوست دارا و مراتب از وجودِ واحد است

کلّ موجودات را گر اسفل و اعلاستی

عکس و عاکس ظلّ و ذی ظلّ متحد نبود یقین

کی توان گفتن که شمس و پرتوаш یکتاستی

نسبت واجب به ممکن نسبت شمس است و ضوء

نی به مانند بناء و نسبت بنّاستی

ذاتِ واجب با صفاتش گرچه غیر از ممکن است

از قبیل شیء و فیء نی رشحهی دریاستی

کثرت اندر وحدت است و وحدت اندر کثرت است

این در آن پنهان بود و آن اندرین پیداستی

حق حق است و خلق خلق و اوّل از ثانی بری

ثانی از اوّل معرّی نزد هر داناستی

در توهم هر چه آید نیست واجب، ممکن است

(کُلّ مَا مَیَّزْتُمُوْا) شاهد بر این دعواستی

بیت اخیر ناظر است به کلام معجز نظام حضرت باقرالعلوم علیه السلام که فرموده است: کُلّ مَا مَیَّزْتُمُوْهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِیْ أَدَقِّ

الْمَعَانِیْهِ، فَهُوَ مَخْلُوْقٌ لَّكُمْ، مَصْنُوْعٌ مِثْلُكُمْ، مَرْدُوْدٌ إِلَیْكُمْ^{۱۹}.

صحیفه سجّادیّه

صحیفه سجّادیّه با اسناد معتبر مهم‌ترین اثر از آثار گرانبهای این انسان ربّانی، بلکه ربّ انسانی حضرت سیّد سجّاد علیه‌السلام به شمار می‌رود.

این صحیفه مبارکه مجموعاً پنجاه و چهار دعاء است که از لسان درربار آن مقام عصمت و معدن حکمت صادر شده است، هر دعایش متضمّن هزاران اسرار و محتوی نکات و حقایق و لطائف و اشارات گهربار است.

آنکس است اهل بشارت که اشارت داند نکته‌ها هست بسی محرم اسرار کجا ست

استاد عالی‌مقام حکیم الهی قمشه‌ای در مدح و ستایش آن حضرت و صحیفه مبارکه‌اش چنین سروده است:

چون زد ایزد خیمه هفت آسمان را	آفرید اقلیم پیدا و نهان را
آفرید آن شاهد یکتای عالم	عالمی آئینه حسن جاودان را
با نظام علم ربّانی رقم زد	از عنایت خوش‌ترین نظم کیان را
ناز پنهان خواست حسنش را، ولیکن	عشق پیدا ساخت آن حسن نهان را
فیض اقدس در نهان نقش جهان زد	پرتو فیض مقدّس زد عیان را
عشق چون از طلعت سلطان عالم	برگرفت آئینه روشن روان را
در ازل شاهنشاه ملک ابد خواند	آیت حق آن امام انس و جان را
سیّد سجّاد سلطان صفا را	شاه ایمان کشور کون و مکان را
قبله‌ی اهل سجود و رکن ایمان	آنکه سبقت برده پاکان جهان را
برد گوی سبقت از خوبان عالم	آدم و نوح و خلیل پاک جان را
در روانش صد فروغ از نور سبحان	در جمالش صد نشان آن بی‌نشان را
طاعت و زهد و ثنای صبح و شامش	کرد حیران قدسی عرش آشیان را
نغمه سبّوح و قدّوس ثنائیش	در نشاط آورد فوج قدسیان را
دفتر راز و نیاز بی‌مثالش	دفتر عشق است عقل نکته دان را

آن صحیفہ آیت سجّاد بیند
 درس عشق آموخت اوراق ز بورش
 بلبل خوش نغمہ داود عترت
 عارفان از پرتو درس و دعایش
 باغ دلہا را خوش اوراق کتابش
 زآن صحیفہ سرّ لاهوتی توان یافت
 در دعا راز و نیایش عاشقانہ
 چون خرامد سرو بالایش بہ رضوان
 تا شود مقبول طبع دوستانش
 در مناجات و دعا سوز و گدازش
 در سماع آرد نوای نالہ وی
 سرّ قرآن جوی از آن بحر حقیقت
 باش غوّاص اندر این دریا کہ یابی
 درّ دانش جوی از آن دریای عرفان
 چنگ زن آن عروہ الوثقای حق را
 نور سرمد خواہ از آن خورشید ایمان
 چون بہ سر بنہاد شہ تاج خلافت
 از پدر تاج خلافت داشت بر سر
 شہربانو بانوی مہد امامت
 دخت سلطان عجم از باغ خاتم
 بزم عالم را فروغ ماہ رویش
 دیدہ اہل صفا راز نہان را
 ہمچنان داود مرغ بوستان را
 کرد پرشور و نشاط این گلستان را
 یافتند اسرار علم کن فکان را
 داد زینت ہمچو گل باغ جہان را
 مقصد تورات و انجیل و قرآن را
 داد تعلیم حقایق انس و جان را
 محو حسن خود کند حور جنان را
 ایزد آراید بہشت جاودان را
 آتش افروزد بہ دل پیر و جوان را
 کوی و دشت و طایر تسبیح خوان را
 ای کہ جوئی راز علامہ البیان را
 لؤلؤ لالای بحر بی کران را
 گوہر رخشان تر از لعل یمان را
 و آن سفینہ رحمت و نوح زمان را
 تا زداید ظلمت وہم و گمان را
 داد صد فخر و شرف تاج کیان را
 ہم ز مادر حشمت ساسانیان را
 شد صدف آن گوہر گنج نہان را
 بہترین گل چید و آورد ارمغان را
 کرد رخشان ہمچو خورشید آسمان را

صحیفه سجّادیه که دارای اسناد معتبره است مهمترین اثر از آثار گرانبه‌های این انسان ربّانی و ربّ انسانی حضرت سید سجّاد علیه‌السلام است.

صحیفه سجّادیه مجموعاً پنجاه و چهار دعاء است و هر دعایش محتوی حقایق و اسرار دربرابر بسیاری است که آموختن آن حقایق و لطائف و اسرار بر هر انسان عاقل هشیار لازم و ضروری است و دانستن آن ادعیه و فهمیدن نکات و دقایق آن و عمل کردن به محتوای آن موجب تأمین و تضمین سعادت دنیویّه و اخرویّه انسانیّه می‌گردد.

فهرست اسامی ادعیه مندرجه در صحیفه سجّادیه

دعای اوّل در بیان حمد و ثنای خداوند متعال است.

دعای دوم در بیان درود و تحیت بر حضرت محمّد و آل آن بزرگوار است.

دعای سوّم در بیان درود و تحیت بر حمله عرش ربّانی است.

دعای چهارم در بیان درود و تحیت بر آنان که به رسل و ملائک ایمان آوردند و از آنان پیروی کردند.

دعای پنجم آن برای خود و شیعیان و محبّانش می‌باشد.

دعای ششم آن برای هنگام صبح و شام است.

دعای هفتم آن برای عارضه و حوادث مهمّه که رو می‌آورد.

دعای هشتم آن راجع به پناه بردن به خداست از امور مکروه و ناپسند و اخلاق و اعمال قبیحه.

دعای نهم آن راجع به اشتیاق به درخواست مغفرت از خدای عزّوجلّ است.

دعای دهم آن مربوط به التجاء و پناه بردن به سوی پروردگار است.

دعای یازدهم آن درخواست حسن عاقبت و خیر خاتمت از ذات احدیت است.

دعای دوازدهم مربوط به اعتراف به گناه و طلب توبه به درگاه پروردگار است.

دعای سیزدهم مربوط به طلب حاجات از درگاه پروردگار است.

دعای چهاردهم مربوط به شکایت از ستمگران در نزد پروردگار است.

دعای پانزدهم مربوط به اوقاتی که بیمار می‌گردید و یا غم و اندوهی به آن حضرت رو می‌آورد.

دعای شانزدهم مربوط به اوقاتی که از پروردگار خود طلب عفو از گناهان می‌کرد و تضرّع و زاری می‌نمود.

- دعای هفدهم مربوط به اوقاتی که متذکّر شیطان می‌شد و از مکر و کید و عداوتش به پروردگار پناه می‌برد.
- دعای هیجدهم مربوط به اوقاتی که دفع خطر می‌شد و حاجتش روا می‌گردید.
- دعای نوزدهم مربوط به طلب باران رحمت از پروردگار جهانیان است.
- دعای بیستم مربوط به اخلاق و افعال کریمه و افعال پسندیده است.
- دعای بیست و یکم مربوط به هنگامی که از امری محزون می‌شد و غم او را فرا می‌گرفت.
- دعای بیست و دوم مربوط به هنگامی که شدّت و مشقّت فرا می‌رسید.
- دعای بیست و سوم مربوط به طلب عافیت و صحتّ از صقع احدیّت و شکرگذاری است.
- دعای بیست و چهارم مربوط به والدین و در حقّ پدر و مادر است.
- دعای بیست و پنجم مربوط به اولاد و فرزندان خویش است.
- دعای بیست و ششم مربوط به همسایگان و دوستان است.
- دعای بیست و هفتم مربوط به سپاهیان سرحدات و رزمندگان اسلام و مرزداران است.
- دعای بیست و هشتم مربوط به تضرّع در دربار پروردگار است.
- دعای بیست و نهم مربوط به رفع تنگی رزق و روزی است.
- دعای سی‌ام مربوط به یاری جستن از پروردگار برای اداء دین است.
- دعای سی و یکم مربوط به متذکّر شدن توبه و درخواست توبه از پروردگار است.
- دعای سی و دوم مربوط به بعد از فراغت از نماز شب است.
- دعای سی و سوم مربوط به استخاره است.
- دعای سی و چهارم مربوط به هنگام ابتلاء است.
- دعای سی و پنجم مربوط به رضا به قضاء الهی است.
- دعای سی و ششم مربوط به هنگام شنیدن صدای رعد است.
- دعای سی و هفتم مربوط به شکرگزاری است.
- دعای سی و هشتم مربوط به اعتذار و عذرخواهی است.

دعای سی و نهم مربوط به طلب عفو است.

دعای چهلم مربوط به هنگام یاد مرگ است.

دعای چهل و یکم مربوط به درخواست پوشش عیوب است.

دعای چهل و دوم مربوط به هنگام ختم قرآن مجید است.

دعای چهل و سوم مربوط به هنگام رؤیت ماه نو است.

دعای چهل و چهارم مربوط به حلول شهرالله ماه رمضان است.

دعای چهل و پنجم مربوط به هنگام وداع با ماه رمضان است.

دعای چهل و ششم مربوط به عید سعید فطر و قربان و جمعه است.

دعای چهل و هفتم مربوط به روز عرفه است.

دعای چهل و هشتم مربوط به عید قربان و جمعه است.

دعای چهل و نهم مربوط به رفع کید دشمنان است.

دعای پنجاهم مربوط به هنگام خوف و ترس است.

دعای پنجاه و یکم مربوط به هنگام تضرّع و زاری است.

دعای پنجاه و دوم مربوط به هنگام اصرار بر طلب رحمت از پروردگار است.

دعای پنجاه و سوم مربوط به فروتنی در پیشگاه پروردگار است.

دعای پنجاه و چهارم مربوط به رفع هموم و غموم در پیشگاه ذات حیّ قیّوم است.

نظر به اینکه علمای اعلام و دانشمندان و محققین عالی مقام؛ شروح بسیار بر صحیفه شریفه سجّادیّه نگاشته‌اند، و اکثر آن به طبع رسیده و در دسترس خوانندگان و عشّاق حقایق واقع شده است، لذا این بنده نگارنده از تشریح آن صرف‌نظر کرده و فقط به ذکر فهرستی از اسامی ادعیه‌ی مندرجه در آن اکتفاء نمود.

لسان اهل مناجات با خدا

برای ذائقه معنوی انسانی لذّتی بهتر و لذیذتر از لذّت معرفه‌الله متصوّر نمی‌باشد و این موضوع واقعیّتی است یافتنی نه

گفتنی.

صفت باده‌ی عشقش ز من مست می‌رس ذوق این باده نیابی به خدا تا نچشی

انسان مادامی که معرفت به خدا حاصل نکرده و به شناخت خدا نائل نگردیده است ابداً از عبادت و مناجاتش لذّت نخواهد برد، زیرا عبادت و مناجات بدون معرفت به خداوند مانند جسم بی‌جان است، بشر جاهل و نادان حکم میّت را دارد.

دل جاهلان را تو مرده شناس نباشد دل جاهلان حق‌شناس
دلت را به علم و ادب زنده کن وگرنه تو باشی خر ناشناس

از اشعار منسوب به رئیس العارفین علی علیه‌السلام است:

وَ إِنِّ أَمْرَهُ لَمْ يُحْيِي بِالْعِلْمِ مَيِّتٌ وَ أَبْدَانُهُمْ قَبْلَ الْقُبُورِ قُبُورٌ

هر آن کس که در این حلقه نیست زنده به عشق بر او چو مرده به فتوای من نماز کنید

از آثار درربار حضرت سید ابرار سلطان اهل مناجات حضرت سیدالسّاجدین و زین‌العابدین علیه‌الصّلوة والسلام پانزده مناجات است به نام اسامی ذیل:

- ۱- مناجات تائبین ۲- مناجات شاکین ۳- مناجات خائفین ۴- مناجات راجین ۵- مناجات راغبین ۶- مناجات شاکرین ۷-
- مناجات مطیعین ۸- مناجات مریدین ۹- مناجات محبّین ۱۰- مناجات متوسّلین ۱۱- مناجات مفتقرین ۱۲- مناجات عارفین
- ۱۳- مناجات ذاکرین ۱۴- مناجات معتصمین ۱۵- مناجات زاهدین ۲۰.

این بنده نگارنده به ذکر دو مناجات به جهت رعایت اختصار اکتفا می‌نماید و آن عبارت است از مناجات المحبّین و مناجات العارفین.

مناجات محبّان و عاشقان خدا

در مناجات المحبّین حضرت سیدالسّاجدین، لسان محبّان و عشاق خدا را چنین بیان فرموده است:

إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا،

بار الها کیست که حلاوت و شیرینی محبت تو را بچشد و تو را بگذارد و دیگری را برگزیند.

ولنعم ما قیل:

ما در خلوت بروی غیر ببستیم از همه باز آمدم و با تو نشستیم

آنچه نه پیوند یار بود بریدیم و آنچه نه پیمان دوست بود شکستیم

مردم هشیار از این معامله دورند شاید اگر عیب ما کنند که مستیم

و نیز گوینده نیکو گفته است:

دل بردی از من به یغما ای ترک غارتگر من

دیدی چه آوردی ای عشق از دست دل بر سر من

می‌سوزم از اشتیاق در آتشم از فراغت

کانون من سینه من سودای من اخگر من

بار غم عشق او را گردون ندارد تحمل

چون می‌تواند کشیدن این پیکر لاغر من

اول دلم را صفا داد آئینه‌ام را جلا داد

آخر به باد فنا داد عشق تو خاکستر من

شکرانه کز عشق مستم میخواره و می‌پرستم

آموخت درس الستم استاد دانشور من

من مست صهبای باقی زان سائکین عراقی

عشق تو در بزم ساقی ذکر تو رامشگر من

تا چند در های و هوایی ای کوس منصوری دل

ترسم که بر خاک ریزند خون تو در محضر من

و ایضاً بجا سروده شده است:

در جهان غیر عشقت نیست غوغای دگر
 جز وصال را ندارد دل تمنّای دگر
 دردمند فراقم، در تب اشتیاقم
 جز تو آگه ز داغم نیست دانای دگر
 از غم عشق یارم آنقدر اشک بارم
 تا کند سیل اشکم هفت دریای دگر
 از فروغ جمالت نور جان پرور من
 چشم عالم ندیده جز تو زیبای دگر
 خرم از یادِ رویت گلشن خاطر ما
 خاطر ما ندارد سرو بالای دگر
 تیر عشق وصال کشت و خونم حلال
 جز شهود جمالت نیستم رای دگر
 کوی یار است یاران وادی ایمن دل
 ایمن اینجاست دلها، نیست در جای دگر
 دل ندارد بجز یار در جهان آرزویی
 جان نخواهد بجز عشق سود و سودای دگر

وَمَنْ ذَا الَّذِي أَنَسَ بِقُرْبِكَ فَأَبْتَغَى عَنْكَ حَوْلًا،

خدای من

آن کیست که به مقام قرب و انس تو راه یافت (و شراب قرب و انس تو را چشید) و لحظه‌ای از تو روی برگرداند و دیگری را طلب کند.

می صرف وحدت کسی نوش کرد	که دنیا و عقبی فراموش کرد
به سودای جانان به جان مشتعّل	به ذکر حبیب از جهان مشغول
چنان فتنه بر حسن صورت نگار	که با حسن صورت ندارند کار
به یاد حق از خلق بگریخته	چنان مست ساقی که می ریخته
نشاید به دارو دوا کردشان	که کس مطلع نیست بر دردشان

إِلَهِی فَاجْعَلْنَا مِمَّنْ اصْطَفَيْتَهُ لِقُرْبِكَ وَ وِلَايَتِكَ، وَ اخْلَصْتَهُ لِرُؤُوسِكَ وَ مَحَبَّتِكَ، وَ شَوَّقْتَهُ إِلَى لِقَائِكَ، وَ رَضَّيْتَهُ بِقَضَائِكَ، وَ مَنَحْتَهُ بِالنَّظَرِ إِلَى وَجْهِكَ، وَ حَبَوْتَهُ بِرِضَاكَ، وَ اَعَدْتَهُ مِنْ هَجْرِكَ وَ قِلَاكَ، وَ بَوَّأْتَهُ مَقْعَدَ الصِّدْقِ فِي جَوَارِكَ، وَ خَصَصْتَهُ بِمَعْرِفَتِكَ، وَ اَهْلَيْتَهُ لِعِبَادَتِكَ، وَ هَيَّيْتَ قَلْبَهُ لِإِرَادَتِكَ، وَ اجْتَنَبَيْتَهُ لِمُشَاهَدَتِكَ، وَ اخْلَيْتَ وَجْهَهُ لَكَ، وَ فَرَّغْتَ فُؤَادَهُ لِحُبِّكَ، وَ رَغَّبْتَهُ فِيمَا عِنْدَكَ، وَ اَلْهَمَمْتَ ذِكْرَكَ، وَ اَوْزَعْتَهُ شُكْرَكَ، وَ شَغَلْتَهُ بِطَاعَتِكَ وَصَيْرْتَهُ مِنْ صَالِحِي بَرِيَّتِكَ، وَ اخْتَرْتَهُ لِمُنَاجَاتِكَ، وَ قَطَعْتَ عَنْهُ كُلَّ شَيْءٍ يَفْطَعُهُ عَنْكَ.

خداوندا ما را از آنان قرار ده که برای مقام قرب و دوستی خود برگزیده‌ای، و خالص برای عشق و محبت نموده‌ای، و به لقای مشتاق، و به قضای خوشنود نموده‌ای، و نعمت دیدارت را به آنها عطا کرده‌ای، و برای مقام رضایت برگزیده‌ای، و از برای فراق و هجران در پناه خود گرفته‌ای، و در جوار خود در نشیمن‌گاه عالم صدق و حقیقت او را جای داده‌ای، و به رتبه‌ی معرفت مخصوص گردانیده‌ای، و لایق بندگی و پرستش خود نموده‌ای، و دلباخته محبت و برگزیده برای مشاهده خویش گردانیده‌ای، و یک جهت روی او را به سوی خود آورده‌ای، و قلبش را از هر چه جز دوستی تست خالی ساخته‌ای، و او را راغب به آنچه نزد تست گردانیده‌ای، و ذکر را به او الهام کرده‌ای، و شکر را به او آموخته‌ای، و به طاعت خود سرگرمش نموده‌ای، و از صالحان خلق خود قرارش داده‌ای و برای مناجات انتخابش نموده‌ای و از هر چه او را از تو دور کند علاقه‌اش را بریده‌ای.

لمؤلفه:

یکتاپرستان را نظر بر ماسوا نیست	از دید آنان دلبری غیر از خدا نیست
سرمست عشقند و خدا را می‌پرستند	جز حق پرستی کاری از آنها سزا نیست
ما را بجز وصل تو ای محبوب سرمد	هیچ آرزو جز این منی جز آن لقا نیست

ما عاشقان سرمست صهبای السّتیم جز باده وصلش دعایی از خدا نیست
 ما بی‌خودان مستیم و دایم در خمّاریم خمّار را جز باده وصلش شفا نیست
 ما از سقاهم ربّهم امیدواریم مستان حق را از خدا جز این رجا نیست
 اسرار هستی را مگو با غیر اهلش چون لایق هرکس شراب جانفزا نیست
 ما باده و حدت چشم از خمّ لاهوت غیر شهودش آرزویی از خدا نیست
 ما دائماً سرخوش ز صهبای السّتیم هرکس نباشد مست حق زاهل صفا نیست
 جز باده و حدت نباشد مقصد ما معبود ما جز ذات یکتای خدا نیست
 باشد که از خمّ صمد صهبا بنوشم یا هو زخم درد مرا جز این دوا نیست
 (ربّانیم) سرمست صهبای السّتم سرمستیم جز عشق و جز حبّ خدا نیست

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ دَابُّهُمْ الْاِرْتِيَا حُ إِلَيْكَ وَالْحَنِينُ وَدَهْرُهُمُ الزَّفَرَةُ وَالْاَنَيْنُ، جِبَاهُهُمْ سَاجِدَةٌ لِعَظَمَتِكَ، وَعُيُونُهُمْ سَاهِرَةٌ فِي خِدْمَتِكَ، وَدُمُوعُهُمْ سَائِلَةٌ مِنْ خَشْيَتِكَ، وَقُلُوبُهُمْ مُتَعَلِّقَةٌ بِمَحَبَّتِكَ، وَأَفْنِدَتُهُمْ مُنْخَلِعَةٌ مِنْ مَهَابَتِكَ.

ای خدا، ما را از آنان قرار ده که بالفطره به تو شادان و خوشند، و از دل ناله شوق می‌کشند، و همه عمر با آه و ناله (عاشقانه) اند، پیشانی‌شان در پیشگاه عظمت و کبریایی به سجده، و چشم‌هاشان بیدار در خدمت، و اشک دیدگان از خوف و خشیت تو جاری، و دل‌هاشان علاقه‌مند عشق و محبت، و قلوبشان را جلال و مهابت از عالم برکنده است.

تا کی به تمنّای وصال تو یگانه اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه
 خواهد به سرآمد غم هجران تو یا نه ای تیر غمت را دل عشاق نشانه
 خلقی به تو مشغول و تو غائب ز میانه

رفتم به در صومعه عابد و زاهد دیدم همه را پیش رخت راکع و ساجد
 در میکده رهبانم و در صومعه عابد گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد
 یعنی که تو را می‌طلبم خانه به خانه

هر در که زدم صاحب آن خانه توئی تو هر جا که شدم پرتو کاشانه توئی تو

در می‌کده و دیر که جانا نه توئی تو مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو

مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه

آن روز که رفتند حریفان پی هر کار حاجی به ره کعبه و من جانب خمّار

او کعبه همی جوید و من طالب دیدار او خانه همی جوید و من جلوه آن یار

او خانه همی خواهد و من صاحب خانه

يَا مَنْ أَنْوَارُ قُدْسِهِ لِأَبْصَارِ مُحِبِّهِ رَآئِقَةٌ، وَسُبُحَاتُ وَجْهِهِ لِقُلُوبِ عَارِفِيهِ شَائِقَةٌ، يَا مَنْ مَنَى قُلُوبِ الْمُشْتَاقِينَ، وَيَا غَايَةَ
أَمَالِ الْمُحِبِّينَ، أَسْنَأُكَ حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَحُبَّ كُلِّ عَمَلٍ يُوَصِّلُنِي إِلَى قُرْبِكَ، وَأَنْ تَجْعَلَكَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا سِوَاكَ، وَأَنْ تَجْعَلَ
حُبِّي إِيَّاكَ قَائِدًا إِلَى رِضْوَانِكَ، وَشَوْقِي إِلَيْكَ ذَائِدًا عَنْ عِصْيَانِكَ، وَأَمْنُنْ بِالنَّظَرِ إِلَيْكَ تَوَجَّهِي عَلَيَّ، وَانْظُرْ بِعَيْنِ الْوَدِّ وَالْعَطْفِ
إِلَيَّ، وَلَا تَصْرِفْ عَنِّي وَجْهَكَ، وَاجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ الْإِسْعَادِ وَالْحِظْوَةِ عِنْدَكَ، يَا مُجِيبُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

ای خدایی که انوار قدسش به چشم دوستان او در کمال روشنی است، و سبحات و تجلیات وجهه‌اش بر قلوب و دل‌های
عارفان او شوق افزاء و نشاط‌انگیز است، ای آرزوی دل مشتاقان، و ای منتهای مقصود محبان، از تو درخواست می‌کنم دوستی
تو را، و دوستی دوستان را، و دوستی هر عملی که مرا به مقام قرب تو رساند، و تو را در نظر من از هرچه غیر تو است بر
من محبوب‌تر قرار دهد، و از تو می‌خواهم که محبت‌م را منجر به مقام رضوان و خوشنودی خود سازی، و شوقم به حضرتت را
بیشتر از شوق بر عصیان قرار دهی، و بر من به یک نظر بر جمالت منت گذار، و به من به چشم لطف و دیده محبت بنگر، و
هیچ وقت رخ از من برمتاب و روی از من مگردان، و مرا از اهل سعادت و سالکان طریق محبت نزد خود گردان، ای اجابت
کننده دعای خلق، ای مهربان‌ترین مهربانان جهان، و ای بخشنده‌ترین بخشنده‌گان.

مناجات العارفين

حضرت زین‌العابدین و العارفين لسان عارفان ذات الوهی را چنین بیان فرموده است:

إِلَهِي قَصُرَتِ الْأَلْسُنُ عَنْ بُلُوغِ ثَنَائِكَ كَمَا يَلِيْقُ بِجَلَالِكَ، وَعَجَزَتِ الْعُقُولُ عَنْ إِدْرَاكِ كُنْهِ جَمَالِكَ.

بار الها السنه و زبان‌های کافه مخلوقات و موجودات از مبدعات و منشآت و مخترعات و مکنونات علی‌الاطلاق همه از بلوغ به
حدّ ثنا و ستایش لایق و سزاوار تو قاصرند، و عقول از ادراک کنه جمالت عاجز است. چه، این مقامی است که طایر عقل کلّ از

وصول بذروه اعلاى آن اظهار عجز نموده و به نغمه‌ی **مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ** معترف و مترنم آمده است.

فهم بسی رفت و نبودش طریق	عقل بسی راند و نبودش مجال
لَوَدِدْتُ الْفِكْرَةَ مِنْ حُجْبِهِ	لَا حَتَرَكَتُ مِنْ سُبُحاتِ الْجَلالِ
کار مگس نیست در این ره پرید	بلکه بسوزد پر عنقا و بال
عَزَّ كَرِيمٌ أَحَدٌ لَمْ يَزَلْ	جَلَّ قَدِيمٌ صَمَدٌ لَا يَزَالُ
إِنْ نَطَقَ الْعَارِفُ فِي وَصْفِهِ	يَعْجُزُ عَنْ دَرْكِ عَدِيمِ الْمِثَالِ

وَأَحْصَرَتِ الْأَبْصَارُ دُونَ النَّظَرِ إِلَى سُبُحاتِ وَجْهِكَ، وَلَمْ تَجْعَلْ لِلْخَلْقِ طَرِيقاً إِلَى مَعْرِفَتِكَ إِلَّا بِالْعَجْزِ عَنْ مَعْرِفَتِكَ.
 خدايا دیده‌ها و ابصار خلق از نزدیکی به انوار جمالت خسته و نابینا، و برای خلق راهی به مقام معرفت به جلال تو نیست، مگر به اظهار عجز از معرفت.

جهان متّفق بر الهیّتش	خرد ماند در کنه ماهیّتش
بشر ماورای جلالش نیافت	بصر منتهای جمالش نیافت
نه بر اوج ذاتش پرد مرغ و هم	نه در ذیل و صفش رسد دست فهم
نه ادراک در کنه ذاتش رسد	نه فکرت به غور صفاتش رسد
توان در فصاحت به سبحان ^{۲۱} رسید	نه در کنه بی چون سبحان رسید
که خاصان در این ره فرس رانده‌اند	بلا احصی از تک فرو مانده‌اند
نه هرجای مرکب توان تاختن	که جایی سپر باید انداختن
وگر سالکی محرم راز گشت	ببندند بر وی در بازگشت
کسی را در این بزم ساغر دهند	که داروی بی‌هوشی اش در دهند

إِلَهِی فَاجْعَلْنَا مِنَ الذِّینَ تَرَسَّخَتْ أَشْجارُ الشَّوْقِ إِلَیْكَ فِي حَدَائِقِ صُدُورِهِمْ، وَأَخَذَتْ لَوْعَةُ مَحَبَّتِكَ بِمَجامِعِ قُلُوبِهِمْ، فَهُمْ إِلَى أَوْکارِ الْأَفْکارِ یأوُونَ، وَفِي رِیاضِ الْقُرْبِ وَالْمُکاشَفَةِ یَرْتَعُونَ، وَمِنْ حِیاضِ الْمَحَبَّةِ بِکَأْسِ الْمُلَاطَفَةِ یَکْرَعُونَ، وَشَرایعَ

الْمُصَافَاةِ يَرُدُّونَ، قَدْ كُشِفَ الْغِطَاءُ عَنْ أَبْصَارِهِمْ، وَانْجَلَتْ ظُلُمَةُ الرَّيْبِ عَنْ عِقَانِهِمْ وَضَمَائِرِهِمْ، وَانْتَفَتَ مُخَالَجَةُ الشَّكِّ عَنْ قُلُوبِهِمْ وَسَرَائِرِهِمْ، وَانْشَرَحَتْ بِتَحْقِيقِ الْمَعْرِفَةِ صُدُورُهُمْ، وَعَلَتْ لِسَبْقِ السَّعَادَةِ فِي الزَّهَادَةِ هِمَمُهُمْ، وَعَذَبَ فِي مَعِينِ الْمُعَامَلَةِ شِرْبُهُمْ، وَطَابَ فِي مَجْلِسِ الْأُنْسِ سِرُّهُمْ، وَأَمِنَ فِي مَوْطِنِ الْمَخَافَةِ سِرْبُهُمْ، وَأَطْمَأْنَنَتْ بِالرَّجُوعِ إِلَى رَبِّ الْأَرْبَابِ أَنْفُسُهُمْ، وَتَيَقَّنَتْ بِالْفَوْزِ وَالْفَلَاحِ أَرْوَاحُهُمْ، وَقَرَّتْ بِالنَّظَرِ إِلَى مَحْبُوبِهِمْ أَعْيُنُهُمْ، وَاسْتَقَرَّ بِإِدْرَاكِ السُّؤْلِ وَنَيْلِ الْمَأْمُولِ قَرَارُهُمْ، وَرَبِحَتْ فِي بَيْعِ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ تِجَارَتُهُمْ.

بارالها ما را از آن بندگان قرار ده که اشجار شوق لقای در باغهای دلها شان سبز و خرم گشته، و سوز محبت و عشق سراسر دلهاشان را فرا گرفته، و از آن رو آنان در آشیانهای افکار عالی (عرشی) انس، نشیمن ساخته، و به باغهای مقام قرب و شهود می خرامند، و از سرچشمه محبت با جام لطف می آشامند، و در جویبار صفا وارد گشته اند، در حالی که پرده از مقابل چشمهایشان برافتاده، و ظلمت شک و ریب از باطن شان زائل گردیده، و خلجان و شکوک اوهام باطل از دلها و سرائر شان برطرف شده، و به استوار شدن معرفت، شرح صدر یافته و دارای سعه نظر شده، و به سبقت گرفتن به سعادت و زهد همت عالی یافته اند، و از نهر طاعت حق آب خوشگوار نوشیدند، و در محفل انس با خدا سریرتشان نیکو، و در جایگاه خوف و هراس راهشان امن، و به سبب رجوع دائم به خدای ربّ الارباب نفوسشان مطمئن گردیده، و به فیروزی رستگاری به رتبه یقین رسیدند، و به واسطه نظر به جمال محبوبشان چشم روشن و دلشادند، و چون به مقصود رسیده و به آرزویشان نائل شدند آرامش خاطر یافتند، و در معامله فروختن دنیا به آخرت (و جهان سرمد) سود کامل بردند و تجارتشان سود بخشید. خوشا به حال آن کس که آخرت و عالم بقا را به دنیای فانی نفروشد، و خوشا به حال آنکه نه به دنیا و نه به عقبی اعتنا کند و خود را به غیر خدا نفروشد، که گفت:

دنيا بيفكن ار طلبی عقبی نیز ار خداپرستی عقبا را
یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم این تجارت زمتاع دو جهان ما را بس
از در خویش خدا را به بهشتم مفرست که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس

حضرت زین العابدین والعارفین علیہ السلام در مناجات مریدین چنین می گوید:

یا نعیمی و جنتی، یا دنیای و آخرتی

بهشت من روی دلبر من خیال او حور در سر من حلال زاهد بهشت و حورا

ما ز دوست غیر از دوست مطلبی نمی‌خواهیم حور و جنت ای زاهد بر تو باد ارزانی

گر مخیر بکنندم به قیامت که چه خواهی دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را

إِلَهِی مَا أَلَدَّ خَوَاطِرَ الْإِلْهَامِ بِذِكْرِكَ عَلَى الْقُلُوبِ، وَمَا أَحْلَى الْمَسِيرَ إِلَيْكَ بِالْأَوْهَامِ فِي مَسَالِكِ الْغُيُوبِ.

ای خدای من؛ چقدر یاد تو که در دل‌ها به الهام‌خاطر کند لذت‌بخش است، چقدر و اندازه فکر و اندیشه‌ها که در پرده‌های غیب به سوی تو سیر می‌کند شیرین است.

وَمَا أَطْيَبَ طَعْمَ حُبِّكَ، وَمَا أَعْدَبَ شَرِبَ قُرْبِكَ.

خدای من چقدر طعم حبّ و عشق تو خوش و گوارا است، و چقدر شراب قرب تو خوشگوار است.

از سان تا عارف نشود طعم شراب محبت خدا را نخواهد چشید، و تا قرب تخلّقی و تحقّقی به خدا پیدا نکند، لذّت شربت قربت به خدا را ادراک نخواهد نمود. لذّت طعم شراب قرب امری است یافتنی نه گفتنی.

صفت باده قربش ز من مست مپرس ذوق این باده نیابی به خدا تا نچشی

بده ساقیا می ز صهبای عشق	که تا مست گردم ز صهبای عشق
همان می که رقصان کند ماه را	به وجد آورد جان آگاه را
غم و درد از آن باده درمان شود	تن خاکی از ذوق او جان شود
همان می که ایزد پرستان زدند	به میخانه عشق مستان زدند
همان می که شیرین‌تر از جان بود	به جام اندرش نور ایمان بود
همان می که در بزمگاه ازل	ملک می زد و می سرود این غزل
طهور است صهبا بگیرد می	غفور است ایزد بنوشید می
که در وجد و مستی خداین شوید	به جان پیرو عقل و آئین شوید
بده ساقیا می ز صهبای دوست	که از دل برد جز تمنّای دوست

فَاعِدُنَا مِنْ طَرْدِكَ وَإِبْعَادِكَ، وَاجْعَلْنَا مِنْ أَحْصَى عَارِفِكَ وَأَصْلَحِ عِبَادِكَ، وَأَصْدَقِ طَائِعِيكَ وَأَخْلَصِ عِبَادِكَ، يَا عَظِيمُ، يَا جَلِيلُ، يَا كَرِيمُ يَا مُنِيلُ، بِرَحْمَتِكَ وَمَنِّكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

پس ما را ای خدا از درگاهت مران و دور مگردان، بلکه به لطف و عنایتت ما را در پناه خود دار، و ما را از خاص‌ترین عارفان و صالح‌ترین بندگان قرار ده، و از راست‌گوترین اهل طاعتت، و پاک‌ترین و خالص‌ترین اهل عبادتت گردان، ای خدای بزرگ، ای خدای جلیل و باعزّت، ای خدای کریم و با احسان، بحقّ رحمت امتنانیه و واسعه و عطای بی‌منتهایت، ای مهربان‌ترین مهربانان جهان.

نکته قابل توجّه تحت عنوان سؤال و جواب در مورد استغفار و طلب عفو مقام عصمت

سؤال - ممکن است کسی در مقام اعتراض برآید و بگوید استغفار و توبه و طلب عفو از پروردگار می‌بایست از لسان کسی باشد که عاصی و خاطی و گنهکار باشد، و این منافات دارد با مقام عصمت. پس با اینکه عصمت و طهارت حضرت ختمی مرتبت محمد(ص) و دوازده نفر اوصیاء قدّیسین آن حضرت از امام اوّل حضرت علی (ع) تا امام دوازدهم حضرت مهدی ولی عصر ارواحنا لهم الفداء همگی مع صوم بودن ایشان من جمیع الجهات و الحیثیّات اعتقاداً، اقوالاً، اخلاقاً، افعلاً از هر جهت و هر بابت مسلّم و محقّق و محرز است، و عقل و نقل آن را ثابت و منطوق وحی آن را تأیید نموده است، و شبهه و تردیدی نیست که آنان را نه تقصیری و نه گناهی و نه لغزشی و نه خطایی بوده است، حتّی از ترک اولی منزّه و مبری بوده، و دارای مقام عصمت کبری بوده‌اند، حال با این وصف استغفار و توبه و طلب عفو آنان را در پیشگاه خداوند متعال و ذات ذی‌الجلال و الاکرام چگونه توجیه نماییم، و لسان اعتراف ایشان را ضمن ادعیه و مناجات‌های آنان در اینگونه موارد چگونه باید تفسیر و تأویل نماییم؟

جواب - آنچه به نظر این نگارنده در این باب می‌رسد چند توجیه است، اوّل آنکه ممکن است از جهت تعلیم و آموختن ادعیه و مناجات با قاضی الحاجات و کافی‌المهمّات به قاطبه امت اسلامیّه با شد، یعنی بدانید ای عا صیان و ای گنه‌کاران نحوه استغفار و توبه شما و مناجات شما با حضرت ربّ‌العالمین باید چنین باشد، بنابراین، این گفتار در مقام تعلیم به مسلمین از لسان ائمّه دین صادر شده است، توجیه دوّم آنکه انسان کامل هرچند مقربّ درگاه الوهی و واجد قرب معنوی تخلّقی و تحقّقی است، امّا چون ممکن الوجود است تا وجود امکانی او بدل به وجود حقّانی نشده بری از نقص امکان نیست، پس استغفار او ممکن است از این جهت باشد، توجیه سوّم آنکه انسان کامل هرچند در مقام عبودیت و بندگی مراحل اعلا را پیموده و به مقام شهود حق نائل آمده چنانکه **ایّاک نعبد** گفتنش خطاب به حق بنحو شهود است، ولی در عین حال خود اعتراف دارد که حقّ معرفت و عبودیت و حقّ حمد و شکر الوهی را کما هو حقّه چنانکه حق تعالی استحقاق آن را دارد نتوانسته انجام دهد، و از انجام

آن عاجز است، لذا استغفار او از لسان خودش در مقام اعتذار است، كما قال النّبی الختمی (ص): مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ وَ مَا عِبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ.

ولنعم ما قال حکیم سعدی (ره):

بنده همان به که زتقصیر خویش عذر به درگاه خدا آورد
ور نه سزاوار خداوندی اش کس نتواند که بجا آورد

توجیه چهارم، نظر به اینکه اعمال حسنه ابرار نسبت به اعمال نیک مقربین الهی حکم سیئات را دارد، چه مقربین کسانی هستند که به قدر لحظه‌ای از توجه به حق و استغراق در شهود جمال ذات احدیت جلت عظمت غفلت نداشته‌اند، و اگر یک لحظه متوجه ماسوا می‌شدند همان را برای خود سیئه و گناه به حساب می‌آوردند.

پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: من برای اینکه پرده‌ای از کدورات طبیعت بر صفحه دلم ننشیند، روزی صدبار استغفار می‌کنم، زینت الهیون سیدسجاد علیه‌السلام در مناجاتش با خدا عرض می‌کند:

الهي أَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغَيْرِ ذِكْرِكَ وَ مِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بَغَيْرِ أَنْسِكَ وَ مِنْ كُلِّ سُرُورٍ بَغَيْرِ قُرْبِكَ وَ مِنْ كُلِّ شُغْلٍ بَغَيْرِ طَاعَتِكَ^{۲۲}.

ای خدا، من از غیر یاد تو (که لذت حقیقی روح است) از هر لذت و خوشی آمرزش می‌طلبم، و از هر آسایشی بجز انس با تو، و هر نشاطی جز قرب تو، و هر کاری غیر طاعتت عفو و مغفرت درخواست می‌کنم.

علامه ملامحسن فیض کاشانی گوید:

به جز از ذکر یار استغفرالله ز بود مستعار استغفرالله
ز بان کان تر به ذکر دوست نبود ز شرش الحذر استغفرالله

پس **حسنات ابرار سیئات المقربین** بر این اساس است، بنابراین ممکن است استغفار ایشان از این لحاظ باشد.

توجیه پنجم، ممکن است استغفار ایشان از لسان خود آنان از باب وجود عاریتی و مجازی خود که فی‌حیال وجود حقیقی حقتعالی و مبدء اعلی‌ لاشیء و باطل الذات است بوده باشد چنانکه گفته شده: **وُجُودُكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ بِهِ ذَنْبٌ**.

۲۲ - از مناجات ذاکرین مفاتیح‌الجنان شیخ عباس قمی (ره).

توجیهات دیگری هم برای استغفار ایشان داریم که به لحاظ رعایت اختصار از تذکار آن صرف نظر نمودیم. با این بیان محکم البنیان در توجیهات مذکوره، استغفار ایشان چه در مقام تعلیم باشد و چه اضافه به خودشان داشته باشد منافی با مقام عصمت و طهارت آنان نمی‌باشد، و بنابراین موردی برای اعتراض معترض باقی نمی‌ماند، و **لاحول ولا قوه الا بالله. خذ واغتنم**

رسالة الحقوق

از جمله آثار گهربار امام بزرگوار چهارمین نیر برج امامت حضرت زین العابدین و العارفین معلّم الملک و الملکوت علی بن الحسین علیهما الصلوة والسلام رساله معروف به **رسالة الحقوق** است. که محتوی تعلیم عالی‌ه‌ایست و چنانچه برطبق آن عمل شود سعادت نظام ملکی و ملکوتی تأمین و وظیفه انسان نسبت به خدا و خلق خدا تضمین شده است. هرچند این رساله نامه مبارکه‌ایست که از قلم دربار آن معدن علم و حکمت صادر و خطاب به یکی از اصحابش مرقوم شده، ولی درواقع خطاب به حوزه انسانیت و جهان آدمیت است، و این رساله شریفه تحت عنوان **رسالة الحقوق** در کتب معتبره از عامّه و خاصّه نقل شده است، و نگارنده آن را از کتاب تحف العقول تألیف ابومحمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه الحرّانی که از علمای قرن چهارم هجری است و در نزد ما بسیار کتاب با اعتباری است عیناً نقل می‌نماید.

إِعْلَمْ رَحِمَكَ اللَّهُ، أَنَّ لِلَّهِ عَلَيْكَ حُقُوقاً مُحِيطَةً لَكَ فِي كُلِّ حَرَكَةٍ تَحَرَّكْتُهَا أَوْ سَكَنَةٍ سَكَنْتُهَا أَوْ مَنَزَلَةٍ نَزَلْتُهَا أَوْ جَارِحَةٍ قَلَبْتُهَا وَ آلَةٍ تَصَرَّفْتُ بِهَا بَعْضُهَا أَكْبَرُ مِنْ بَعْضٍ.

بدان خدایت رحمت کند، که خدای عزوجلّ بر تو حقوقی دارد که محیط است بر تو و سراپای وجودت را فرا گرفته در هر حرکت و سکون، هر فرود آمدن و تکان دادن اعضاء، و به کار گرفتن ابزارها در همه اینها حقوقی دارد که برخی بزرگ‌تر از بعضی است.

وَ أَكْبَرُ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَيْكَ مَا أَوْجَبَهُ لِنَفْسِهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنْ حَقِّهِ الَّذِي هُوَ أَصْلُ الْحُقُوقِ وَ مِنْهُ تَفَرَّعَ ثُمَّ أَوْجَبَهُ عَلَيْكَ لِنَفْسِكَ مِنْ قَرْنِكَ إِلَى قَدَمِكَ عَلَى اخْتِلَافِ جَوَارِحِكَ، فَجَعَلَ لِبَصَرِكَ عَلَيْكَ حَقّاً وَ لِسَمْعِكَ عَلَيْكَ حَقّاً وَ لِللِّسَانِ عَلَيْكَ حَقّاً وَ لِيَدِكَ عَلَيْكَ حَقّاً وَ لِرِجْلِكَ عَلَيْكَ حَقّاً وَ لِبَطْنِكَ عَلَيْكَ حَقّاً وَ لِفَرْجِكَ عَلَيْكَ حَقّاً، فَهَذِهِ الْجَوَارِحُ السَّبْعُ الَّتِي بِهَا تَكُونُ الْأَفْعَالُ.

بزرگترین حقّ خدای عزوجلّ حقّ خود اوست که رعایتش را بر تو لازم و واجب فرموده، و آن اصل همه حقوق است، و بقیه همه فرع آنند، سپس آنچه خدای متعال برای تو واجب کرده از سر تا پایت عبارت است از حقّ چشم و حقّ گوش و حقّ زبان و

حقّ دست و حقّ پا و حقّ شکم و اندام و همه عضوهای هفتگانه که وسیله و ابزارهایند، به تو حقّی دارند.

ثُمَّ جَعَلَ عَزَّوَجَلَّ لِأَفْعَالِكَ عَلَيْكَ حُقُوقًا، فَجَعَلَ لِمَصْلَاتِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَ لِمَصْرُومِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَ لِمَصْدَقَتِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَ لِهَدْيِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَ لِأَفْعَالِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، ثُمَّ تَخْرُجُ الْحُقُوقُ مِنْكَ إِلَى غَيْرِكَ مِنْ ذَوِي الْحُقُوقِ الْوَاجِبَةِ عَلَيْكَ وَ أُوجِبُهَا عَلَيْكَ حُقُوقُ أَيْمَتِكَ، ثُمَّ حُقُوقُ رَعِيَّتِكَ، ثُمَّ حُقُوقُ رَحِمِكَ، فَهَذِهِ حُقُوقٌ يَتَشَعَّبُ مِنْهَا حُقُوقٌ. فَحُقُوقُ أَيْمَتِكَ ثَلَاثَةٌ أُوجِبُهَا عَلَيْكَ حَقَّ سَائِسِكَ بِالسُّلْطَانِ، ثُمَّ سَائِسِكَ بِالْعِلْمِ، ثُمَّ حَقَّ سَائِسِكَ بِالْمُلْكِ وَ كُلِّ سَائِسٍ إِمَامٌ. وَ حُقُوقُ رَعِيَّتِكَ ثَلَاثَةٌ أُوجِبُهَا عَلَيْكَ حَقَّ رَعِيَّتِكَ بِالسُّلْطَانِ، ثُمَّ حَقَّ رَعِيَّتِكَ بِالْعِلْمِ، فَإِنَّ الْجَاهِلَ رَعِيَّةُ الْعَالِمِ، وَ حَقَّ رَعِيَّتِكَ بِالْمُلْكِ مِنَ الْأَزْوَاجِ وَ مَا مَلَكَتْ مِنَ الْإِيمَانِ. وَ حُقُوقُ رَحِمِكَ كَثِيرَةٌ مُتَّصِلَةٌ بِقَدْرِ اتِّصَالِ الرَّحِمِ فِي الْقَرَابَةِ، فَأُوجِبُهَا عَلَيْكَ حَقَّ أُمِّكَ، ثُمَّ حَقَّ أَبِيكَ، ثُمَّ حَقَّ وَلَدِكَ، ثُمَّ حَقَّ أَخِيكَ، ثُمَّ الْأَقْرَبُ فَأَلْأَقْرَبُ وَ الْأَوَّلُ فَأَلَّوَلُ، ثُمَّ حَقَّ مَوْلَاكَ الْمُنْعَمِ عَلَيْكَ، ثُمَّ حَقَّ مَوْلَاكَ الْجَارِي نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ، ثُمَّ حَقَّ ذِي الْمَعْرُوفِ لَدَيْكَ، ثُمَّ حَقَّ مُؤَدِّكَ بِالصَّلَاةِ، ثُمَّ حَقَّ إِمَامِكَ فِي صَلَاتِكَ، ثُمَّ حَقَّ جَلِيسِكَ، ثُمَّ حَقَّ جَارِكَ، ثُمَّ حَقَّ صَاحِبِكَ، ثُمَّ حَقَّ شَرِيكَكَ، ثُمَّ حَقَّ مَالِكَ، ثُمَّ حَقَّ غَرِيمِكَ الَّذِي تَطَالِبُهُ، ثُمَّ حَقَّ غَرِيمِكَ الَّذِي يُطَالِبُكَ، ثُمَّ حَقَّ خَلِيطِكَ، ثُمَّ حَقَّ خَصْمِكَ الْمُدْعِي عَلَيْكَ، ثُمَّ حَقَّ خَصْمِكَ الَّذِي تَدْعِي عَلَيْهِ، ثُمَّ حَقَّ مُسْتَشِيرِكَ، ثُمَّ حَقَّ الْمُسْتَشِيرِ عَلَيْكَ، ثُمَّ حَقَّ مُسْتَنْصِحِكَ، ثُمَّ حَقَّ النَّاصِحِ لَكَ، ثُمَّ حَقَّ مَنْ هُوَ أَكْبَرُ مِنْكَ، ثُمَّ حَقَّ مَنْ هُوَ أَصْغَرُ مِنْكَ، ثُمَّ حَقَّ سَائِلِكَ، ثُمَّ حَقَّ مَنْ سَأَلْتَهُ، ثُمَّ حَقَّ مَنْ جَرَى لَكَ عَلَى يَدَيْهِ مَسَائِدَةٌ بِقَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ أَوْ مَسْرَّةٍ بِذَلِكَ بِقَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ عَنْ تَعَمُّدٍ مِنْهُ أَوْ غَيْرِ تَعَمُّدٍ مِنْهُ، ثُمَّ حَقَّ أَهْلِ مِلَّتِكَ عَامَّةً، ثُمَّ حَقَّ أَهْلِ الذِّمَّةِ، ثُمَّ الْحُقُوقُ الْجَارِيَةُ بِقَدْرِ عِلَلِ الْأَحْوَالِ وَ تَصَرُّفِ الْأَسْبَابِ، فَطُوبَى لِمَنْ أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى قَضَاءِ مَا أُوجِبَ عَلَيْهِ مِنْ حُقُوقِهِ وَ وَفَّقَهُ وَ سَدَّدَهُ.

خدای عزّوجلّ برای افعال و کارهای تو نیز حقوقی قرار داده است. پس از برای نمازت بر تو حقّی قرار داده، و از برای روزهاست بر تو حقّی قرار داده، و از برای صدقات بر تو حقّی قرار داده، و از برای هدیه‌هاست بر تو حقّی قرار داده، و از برای کارهای تو بر تو حقّی قرار داده است. سپس حقوقی که قرار داده است از خودت گذشته به دیگری از افراد که حقوق واجب بر تو دارد می‌رسد، که از همه آنها واجب‌تر بر تو حقوق پیشوایان تو است، سپس حقوق رعیت‌های تو، سپس حقوق خویشاوندان تو، اینها حقوقی هستند که حقوق دیگری از آنها منشعب می‌شوند، پس حقوق پیشوایان تو سه حق است و از همه واجب‌تر بر تو حقّ کسی است که با قدرت خود امور تو را اداره می‌کند، (قدرتش را در راه دفع دشمن و متجاوز و اداره امور مردم و دفاع از مظلوم و بی‌پناه به کار می‌برد)، سپس حقّ کسی که به تعلیم تو قیام کند، سپس حقّ کسی که امور ملکی تو را به عهده دارد، و هر کسی که چیزی در سرپرستی چیزی به عهده بگیرد پیشوای آن کار است. و حقوق رعیت تو سه است، از همه واجب‌تر بر تو

حقّ کسی است که از جنبه قدرت رعیت تو است، سپس حقّ کسی که از نظر دانش رعیت تو است، زیرا نادان رعیت دانشمند است، سپس حقّ کسی که از جنبه ملکیت رعیت تو است، چون همسران و کنیزان و غلامان. و حقوق رعیت تو بسیار است و بهم پیوسته است چون پیوستگی خویشان در خویشاوندی، و واجب‌ترین حقّ خویشاوندان بر تو حقّ مادرت می‌باشد، سپس حقّ پدرت، سپس حقّ فرزندت، سپس حقّ برادرت، سپس حقّ هر که با تو نزدیک‌تر و سزاوارتر، سپس حقّ آقای تو که بر تو نعمت داده، سپس حقّ آقای که اکنون به تو نعمت می‌دهد، سپس حقّ کسی که کار نیکی نسبت به تو انجام داده، سپس حقّ کسی که برای نماز تو اذان می‌گوید، سپس حقّ پیش نماز که امام جماعت است، سپس حقّ همنشین تو، سپس حقّ همسایه، سپس حقّ رفیق تو، سپس حقّ شریک تو، سپس حقّ مال تو، سپس حقّ بدهکار تو که طلب خود را از او مطالبه می‌کنی، سپس حقّ بستکار تو که از تو مطالبه بدهی تو را می‌کند، سپس حقّ کسی که با او آمیزش و رفت و آمد داری، سپس حقّ دشمنت که علیه تو ادعا دارد، سپس حقّ دشمنت که تو علیه او ادعا داری، سپس حقّ کسی که با تو مشورت می‌کند، سپس حقّ کسی که در مشورت تو رأی می‌دهد، سپس حقّ کسی که از تو اندرز می‌گیرد، سپس حقّ کسی که به تو اندرز می‌دهد، سپس حقّ کسی که از تو بزرگ‌تر است، سپس حقّ کسی که از تو کوچک‌تر است، سپس حقّ کسی که از تو سؤالی دارد، سپس حقّ کسی که تو از او پرسشی داری، سپس حقّ کسی که از ناحیه او نسبت به تو گفتار زشتی یا کردار بدی از روی عمد یا غیر عمد انجام گرفته است، سپس حقّ عموم هم مذہبان و هم کیشانت، سپس حقوق آنان که به مقتضای حالات و علل مختلف و اسباب‌های گوناگون به وجود می‌آید.

پس خوشا به حال کسی که خدای متعال او را بر ادای حقوق یاری‌اش کند و به او توفیق بخشد و او را تأیید فرماید، و اینک تفصیل این اجمال:

۱- فَأَمَّا حَقَّ اللَّهِ الْأَكْبَرُ فَإِنَّكَ تَعْبُدُهُ لَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ بِإِخْلَاصٍ جَعَلَ لَكَ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ يَكْفِيكَ أَمْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ يَحْفَظَ لَكَ مَا تُحِبُّ مِنْهَا.

اما حقّ خدای بزرگ بر تو این است که تو منحصرأ او را پرستش کنی و چیزی را با او شریک نسازی (به طوری که "ایاک نعبد و ایاک نستعین" که بنحو خطاب شهودی با او داری براساس صدق و حقیقت باشد)، چون از روی اخلاص چنین باشی خدا خود تعهد کرده که کار دنیا و آخرت تو را کفایت کند و آنچه را از دنیا و آخرت دوست داری برای تو حفظ فرماید.

۲- وَأَمَّا حَقَّ نَفْسِكَ عَلَيْكَ فَإِنَّ دَسْتَوْ فِيهَا فِي طَاعَةِ اللَّهِ فِتْوَدِي إِلَى لِسَانِكَ حَقَّهُ وَ إِلَى سَمْعِكَ حَقَّهُ وَ إِلَى بَصَرِكَ حَقَّهُ وَ

إِلَى يَدِكَ حَقُّهَا وَ إِلَى رِجْلِكَ حَقُّهَا وَ إِلَى بَطْنِكَ حَقُّهُ وَ إِلَى فَرْجِكَ حَقُّهُ وَ تَسْتَعِينُ بِاللّهِ عَلَى ذَلِكَ.

و حقّ نفس تو بر تو این است که خودت را به طاعت خدا بداری، و شرا شر اعضاء و جوارح وجود خود را از زبان و گوش و چشم و دست و پا و بطن و اندام همه را در اطاعت خدا قرار دهی، و از خداوند در این انجام وظیفه و ادای حقوق یاری بخواهی.

۳- وَ أَمَّا حَقَّ اللِّسَانِ فَأِكْرَامُهُ عَنِ الْخَنَى وَ تَعْوِيدُهُ عَلَى الْخَيْرِ وَ حَمْلُهُ عَلَى الْأَدَبِ وَ إِجْمَامُهُ إِلَّا لِمَوْضِعِ الْحَاجَةِ وَ الْمَنْفَعَةِ لِلدِّينِ وَ الدُّنْيَا وَ إِغْفَانُهُ عَنِ الْفُضُولِ الشَّنْعَةِ الْقَلِيلَةِ الْفَائِدَةِ الَّتِي لَا يُؤْمَنُ ضَرَرُهَا مَعَ قَلَّةِ عَائِدَتِهَا وَ يُعَدُّ شَاهِدَ الْعَقْلِ وَ الدَّلِيلَ عَلَيْهِ وَ تَزْيِينُ الْعَاقِلِ بِعَقْلِهِ حُسْنُ سِيرَتِهِ فِي لِسَانِهِ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

و اما حقّ زبان این است که از خیانت و گفتار زشت حفظش کنی، و به گفتار نیک عادتش دهی، و آن را جز در موارد نیاز و حاجت و منافع دین و دنیا به کار نیندازی، و از سخنان بیهوده زشت و بی ثمر که احتمال زیان دارد، و سودی ندارد، معافش داری، زبان گواه و دلیل بر عقل آدمی است، انسان باید با گفتار نیک عقل خود را زینت دهد و حسن سیرت خود را متجلی سازد و نیرو و قوتی جز به حول و قوه الهی نیست.

۴- وَ أَمَّا حَقَّ السَّمْعِ فَتَنْزِيهِهُ عَنْ أَنْ تَجْعَلَهُ طَرِيقاً إِلَى قَلْبِكَ إِلَّا لِفُوهَةٍ كَرِيمَةٍ تُحَدِّثُ فِي قَلْبِكَ خَيْراً أَوْ تَكْسِبُ خُلُقاً كَرِيماً فَإِنَّهُ بَابُ الْكَلَامِ إِلَى الْقَلْبِ يُؤَدِّي إِلَيْهِ ضُرُوبُ الْمَعَانِي عَلَى مَا فِيهَا مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّهِ.

حقّ گوش و قوه سامعه این است که پاکش نگهداری، (از استماع آنچه لهو است پرهیزش بدهی).

لمؤلفه:

گوش باشد بهر اصغاء سخن	آن سخن کاو متقن آمد یا حسن
احسن القول آن سخنهای خدا است	منطق حقّ است و الهمام خداست
گوش کن بر نغمه قرآنیش	در فشانده در سخن ربّانیش
نغمه شیطان همه لهو است لهو	هین پرهیز از سخنهای چو لغو
پیرو باطل مشو اندر سخن	کاو کشاند مر تو را اندر محن
گوش می خواهم که ربّانی شود	نی پی گفتار شیطانی رود
حقّ گوش این باشدت اندر عمل	فرض فرموده خدا عزوجل

گوش انسانی راه ارتباط به سوی دل است، و او را باید به استماع آنچه در خیر را به قلب گشاید واداری، و از هر چه شر است

و زیان به قلب می‌رساند گوش را منع نمایی، و از خدا یاری بخواه که گوش تو را از شنیدن لهویّات حفظ نماید، چه، لا قوّة الا بالله.

۵- وَ أَمَّا حَقَّ بَصْرِكَ فَغَضُّهُ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ وَ تَرَكْ أَبْذَالَهُ إِلَّا لِمَوْضِعٍ عِبْرَةٍ تَسْتَقْبِلُ بِهَا بَصَرًا أَوْ تَسْتَفِيدُ بِهَا عِلْمًا فَإِنَّ الْبَصَرَ بَابُ الْإِعْتِبَارِ.

حقّ چشم و قوّه باصره این است که از دیدن محرّمات چشم خود را بپوشی، و به آنچه بر تو حلال نیست ننگری جز آنجا که عبرتی در کار باشد، چشم را در توجّه به اسرار و آیات الهی به کاربری، و در غیر این صورت حقّ چشم را ضایع کرده‌ای، خداوند چشم را دریچه عبرت قرار داده.

لمؤلفه:

چشم را بگشا به آیاتش نگر	چشم پوشان از حرامش در نظر
بهر عبرت چشم باشد در نظر	یا اولی الابصار با عبرت نگر
در سماوات و زمین گر بنگری	پی به حکمت ها و عبرت ها بری
کن نظر آثار صنع الله را	دیده بگشا بین تو وجه الله را
عالم هستی همه وجه الله است	دیده حق بین بر این سر آگه است
انظر از عبرت به آثارش نگر	تا بصیر حق شوی ای با بصر
چشم بر آن چه حرامستی ببند	شو مطیع نهی حق ای هوشمند
دید رحمانی تو را اجر و ثواب	دید شیطانی تو را کیفر عقاب
چشم در محشر گواهی می‌دهد	می‌شود ناطق بدید از نیک و بد
می‌کند رسوا تو را ای با بصر	از نظر بازی خود میکن حذر
ای خدا چشمم تو ربّانی نما	تا که ایمن گردم از روز جزا
این حقوق چشم باشد در عمل	فرض فرموده خدا عزوجلّ

۶- وَ أَمَّا حَقَّ رَجْلَيْكَ فَإِنَّ لَا تَمْشِي بِهِمَا إِلَى مَا لَا يَحِلُّ لَكَ وَ لَا تَجْعَلُهُمَا مَطِيَّتَكَ فِي الطَّرِيقِ الْمُسْتَحْفَةِ بِأَهْلِهَا فَإِنَّهَا حَامِلَتُكَ وَ سَالِكَةٌ بِكَ مَسَلَّتْكَ الدِّينَ وَ السَّبْقُ لَكَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

و حقّ دو پایت این است که با آن دو به سوی چیزی که برای تو حلال نیست راه نیویی و گام برنداری، و مرکب راهی که پویندگانش را به خفت بیندازد قرار ندهی، پا وسیله نقلیه تو است به راه دین بردت و وسیله سبقت است، و لا قوّة الا بالله.

۷- وَ أَمَّا حَقُّ يَدِكَ فَإِنَّ لَا تَبْسُطُهَا إِلَى مَا لَا يَحِلُّ لَكَ فِتْنَالِ بِمَا تَبْسُطُهَا إِلَيْهِ مِنَ اللَّهِ الْعُقُوبَةُ فِي الْأَجَلِ وَ مِنَ النَّاسِ بِلِسَانِ اللَّائِمَةِ فِي الْعَاجِلِ وَ لَا تَقْبِضُهَا مِمَّا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهَا وَ لَكِنْ تُوقِّرُهَا بِقَبْضِهَا عَنْ كَثِيرٍ مِمَّا يَحِلُّ لَهَا وَ بَسْطُهَا إِلَى كَثِيرٍ مِمَّا لَيْسَ عَلَيْهَا فَإِذَا هِيَ قَدْ عَقَلَتْ وَ شَرَفَتْ فِي الْعَاجِلِ وَ جَبَّ لَهَا حُسْنُ الثَّوَابِ مِنَ اللَّهِ فِي الْأَجَلِ.

حقّ دست آن است که به جانب آنچه حرام است دراز نکنی که در آتیه به کیفر خدا گرفتار شوی، بایست دست پیمان و اطاعت و بیعت به دست ائمه دین دهی، و از فرائضی که آنها به تو می آموزند فراگیری و عمل به آن کنی، دست برای بسط و بذل مال است در راه خدا و خدمت به خلق او، و باید برای رضای خدا و ثواب آخرت در کار نیک بکار برده شود، و عقل و شرافت را از بسط ید به معرض ظهور و بروز برساند.

ولنعم ما قیل:

لب و دندان و زبانت دادند	قوّت نطق و بیانت دادند
تا شوی بر نهج صدق و صواب	متکلم به اسالیب خطاب
نه که بیهوده سخن سنج شوی	خلق را مایه صد رنج شوی
دست دادند که با رنج و ملال	سازی اش آبله از کسب حلال
نه که از جام شوی باده گسار	داری اش بر کف دست ابله وار
پای دادند که از راه وفا	آوری رو به سوی اهل صفا
نه که دین در ره آفات نهی	پا به میدان خرافات نهی
آنچه گفتم همه عادات بد است	که نه شایسته دین و خرد است
به کز اینها همه پیوند گشای	آوری روی ارادت به خدای

ادای حقوق کلیه اعضاء و جوارح و قوائی که خداوند در وجود انسان قرار داده به این است که آن را در راه اطاعت حق مطابق دستور شرع مقدّس اسلام و عقل منور به کار بندد، در غیر اینصورت کفران نعم الهیه را نموده و معاقب است، مخصوصاً که یوم

تبلی السرائر که باطن ظاهر و سرائر آشکار و هویدا شود، و آن روز روز رسوایی تو است.

روز محشر هر زنهان پیدا شود	هم ز خود هر مجرمی رسوا شود
دست و پا بدهد گواهی با بیان	بر فساد او به پیش مستعان
دست گوید من چنین دزدیده ام	لب گوید من چنین پرسیده ام
چشم گوید غمزه کردستم حرام	گوش گوید چیده ام سوءالکلام
پس دروغ آمد زسرتا پای خویش	چون گواهی می دهد اعضا ز پیش
پس چنان کن فعل کان خود بی زبان	باشد اشهد گفتن و عین بیان

۸- وَ أَمَّا حَقُّ بَطْنِكَ فَإِنَّ لَا تَجْعَلُهُ وِعَاءً لِقَلِيلٍ مِنَ الْحَرَامِ وَلَا لِكَثِيرٍ وَأَنْ تَقْتَصِدَ لَهُ فِي الْحَلَالِ وَلَا تُخْرِجَهُ مِنْ حَدِّ التَّقْوَى إِلَى حَدِّ التَّهْوِينِ وَ ذَهَابِ الْمُرُوءَةِ وَ ضَبْطُهُ إِذَا هَمَّ بِالْجُوعِ وَ الظَّمَا فَإِنَّ الشَّبَعَ الْمُنتَهَى بِصَاحِبِهِ إِلَى التَّخَمِّ مَكْسَلَةٌ وَ مَثْبُطَةٌ وَ مَقْطَعَةٌ عَنْ كُلِّ بَرٍّ وَ كَرِيمٍ وَ إِنَّ الرِّيَّ الْمُنتَهَى بِصَاحِبِهِ إِلَى السَّكْرِ مَسْخَفَةٌ وَ مَجْهَلَةٌ وَ مَذْهَبَةٌ لِلْمُرُوءَةِ.

حقّ شکم تو این است که آن را ظرف حرام کم و زیاد نکنی، و بایست در حلال نیز میانه روی نمایی و از افراط و تفریط در غذا و خوردن اطعمه و اشربه خودداری کنی.

نه چندان بخور کز دهانت برآید نه چندان که از ضعف جانت برآید

بایست حدّ اعتدال را در خوردن رعایت نمایی و سیری تا حد تخمه^{۲۳} نباشد تا مایه کسالت نشود، شکم پر کردن موجب حماقت و جهالت است و مردانگی را ببرد.

اندرون از طعام خالی دار تا در او نور معرفت بینی
تهی از حکمتی به علّت آنک پری از طعام تا بینی

إِنَّ الْبَطْنَ تُمِيتُ الْفِطْنَةُ، پر خوردن زیرکی و فطانت را می میراند و خانه دل را بی نور می کند، بالعکس جوع و گرسنگی نور به دل افزاید.

۲۳ - بیماری امتلاء که بر اثر پرخوری در شخص پدید می آید.

و لنعم ما قیل:

جوع تنویر خانه دل تست	اکل تعمیر خانه گل تست
خانه دل گذاشتی بی‌نور	خانه گل چه می‌کنی معمور
چیست پر خوردن و ذخیره تو	جز دل تار و نفس تیره تو
دو سه روزی لبی به دندان گیر	ره مردان دردمندان گیر
بهر نای گلو و طبل شکم	چند باشی به چنگ غصّه دژم
هست چندان بس از شراب و طعام	که به طاعت توان نمود قیام
خواجه را بین که از سحر تا شام	دارد اندیشه شراب و طعام
شکم از خوشدلی و خوش‌حالی	گاه پر می‌کند و گه خالی
فارغ از خلد و ایمن از دوزخ	جای او مبرز است یا مطبخ
کار او بهر نفس پروردن	روز و شب (... است یا خوردن
معه فاسد شود ز اشتهای دروغ	می‌دهد تیز و می‌زند آروغ
زین دو باد عفن و طبع کثیف	داد بر باد نقد عمر شریف
بس که زد معده بر دماغش دود	روزن عقل شد بر او مسدود
ش‌هوت بطن کان بود بطنه	تذهب بالذّکاء و الفطنه
چون شود پر ز آب و نان اشکم	گردد از سینه علم و دانش کم
خود چه دانش بود در آن سینه	که بود جای ش‌هوت و کینه
ور بود دانشی ز جهل کم است	ز آنکه از بهر فرج یا شکم است
خلق ما از اینها نیست	هستی ما فدای اینها نیست

پس بر انسان عاقل است که تغذیه جسمانیّه را تقلیل، و روحانیّه را تکثیر، و برای تأمین سعادت نظام ملکی و ملکوتی رعایت حقوق جمیع اعضاء و جوارح خود را بنماید، و دستورات حکیمانه معلّم الملک و الملکوت حضرت امام زین‌العابدین و العارفین علیه‌السّلام در رساله حقوق را نصب‌العین خود قرار داده، و بر طبق آن عمل نماید، امید است این توفیق را خداوند به

حقّ ولیّ ذوالجلال به ما و جمیع مسلمین عطا فرماید.

۹- وَ أَمَّا حَقٌّ فَرْجِكَ فَحِفْظُهُ مِمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ وَ الْإِسْتِعَانَةُ عَلَيْهِ بِغَضِّ الْبَصَرِ فَإِنَّهُ مِنْ أَعْوَنِ الْأَعْوَانِ وَ كَثْرَةُ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَ التَّهَدُّدِ لِنَفْسِكَ بِاللَّهِ وَ التَّخْوِيفِ لَهَا بِهِ وَ بِاللَّهِ الْعِصْمَةُ وَ التَّأْيِيدُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

حقّ فرج این است که آن را از حرام از زنا حفظ کند و مصون بدارد از چشم نامحرم، و استعانت جوید بگردانیدن چشم از نگاه بدان از هر که باشد، و با یاد فراوان از مرگ و تهدید نفس بعذاب الهی کمک گیرد، و حفظ و تائید از خدا است و لا حول و لا قوّة الا بالله.

ثم حقوق الأفعال

۱۰- فَأَمَّا حَقَّ الصَّلَاةِ فَأَنْ تَعْلَمَ أَنَّهَا وَفَادَةٌ إِلَى اللَّهِ وَ أَنَّكَ قَائِمٌ بِهَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ فَإِذَا عَلِمْتَ ذَلِكَ كُنْتَ خَلِيقًا أَنْ تَقُومَ فِيهَا مَقَامَ الذَّلِيلِ الرَّاجِبِ الرَّاهِبِ الْخَائِفِ الرَّاجِي الْمُسْكِنِ الْمُتَضَرِّعِ الْمُعْظَمِ مَنْ قَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ بِالسَّكُونِ وَ الْإِطْرَاقِ وَ خُشُوعِ الْأَطْرَافِ وَ لِينِ الْجَنَاحِ وَ حُسْنِ الْمُنَاجَاةِ لَهُ فِي نَفْسِهِ وَ الطَّلَبِ إِلَيْهِ فِي فَكَاكِ رَقَبَتِكَ الَّتِي أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُكَ وَ اسْتَهْلَكَتْهَا دُنُوبُكَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

حقّ نماز این است که بدانی آن به پیشگاه خدای متعال بار یافتن است، و راه تقرّب الی الله است، و در آن حال برابر خداوند ایستاده‌ای، چون این معنی را درک کردی شایسته است همچون بنده ذلیل، خواهنده، بیمناک، ترسان، امیدوار و زار بایستی، بنده‌ای که برای تعظیم حق با آرامش، سرافکندگی، افتادگی، تواضع در دل با او راز و نیاز دارد و آزادی جانش را که خطا بر آن احاطه کرده و گناه به هلاکش کشیده از خدای غفار می‌خواهد، و لا قوّة الا بالله.

چاره ما ساز که بیچاره‌ایم گر تو برانی به که رو آوریم

از پی تست این همه امید و بیم هم تو ببخشای به لطف ای کریم

۱۱- وَ أَمَّا حَقَّ الصَّوْمِ فَأَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ حِجَابٌ ضَرَبَهُ اللَّهُ عَلَى لِسَانِكَ وَ سَمْعِكَ وَ بَصَرِكَ وَ فَرْجِكَ وَ بَطْنِكَ لِیَسْتُرَكَ بِهِ مِنَ النَّارِ وَ هَكَذَا جَاءَ فِي الْحَدِيثِ "الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ" فَإِنْ سَكَنْتَ أَطْرَافَكَ فِي حَبَبَتِهَا رَجَوْتَ أَنْ تَكُونَ مَحْجُوبًا وَ إِنْ أَنْتَ تَرَكْتَهَا تَضَطَّرَبُ فِي حِجَابِهَا وَ تَرَفُّعَ جَنَبَاتِ الْحِجَابِ فَتَطْلُعَ إِلَى مَا لَيْسَ لَهَا بِالنَّظَرَةِ الدَّاعِيَةِ لِلشَّهْوَةِ وَ الْقُوَّةِ الْخَارِجَةِ عَنْ حَدِّ التَّقْيَةِ لِلَّهِ لَمْ تَأْمَنْ أَنْ تَخْرُقَ الْحِجَابَ وَ تَخْرُجَ مِنْهُ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

حقّ روزه آن است که بدانی این حجاب و پرده‌ایست که خداوند بر زبان تو، گوش تو، چشم تو، اندام تو، و شکم تو آویخته

تا تو را از آتش بپوشاند، چنانچه در حدیث آمده: **روزه سپر آتش است**، و البته هم سپر است از آتش معنوی و درونی که شهوات آتشهایند در درون آدم طبیعی که همیشه مشتعلند، و حکمت و خاصیت صوم آن است که سپر از آتش درونی است، و مانع است که شعله این آتش شهوانی و نفسانی گزندگی به جان انسانی برساند، چه با احتراز از مفطرات شرعیّه جلو شعله‌وری نفس اماره را گرفته و نمی‌گذارد عصیان و شراره‌انگیزی و آتش‌فشانی کند، و همچنانی که در عالم معنی سپر از آتش معنوی است نیز در عالم آخرت مجسم شده سپر از آتش دوزخ می‌گردد، و این جنّه و حصار ملکوتی در بین انسان و آتش جهنم مانع از گزند آتش اخروی است، بلکه هفت در جهنم با این حصار بر روی آدم روزه‌دار بسته می‌شود همچنانی که روازن نفوذ آتش شهوات نفس اماره بر قوای هفتگانه انسانی که عبارت است از قوه شهویّه، قوه غضبیّه، قوه باصره، قوه سامعه، قوه ذائقه و قوه شامّه و قوه لامسه به وسیله روزه مسدود و مانع از گزند آتش درونی می‌گردد و در میان تمام اعمال عبادیه هر عملی شایسته برای این کار نیست، تنها عملی که مناسبت ذاتیه برای سپر بودن از آتش نفس اماره و حصار واقع شدن از آتش جهنم دارد همانا روزه است، لهذا در حدیث نبوی (ص) آمده است: **الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ**، و این خود یکی از اسرار مهمّ روزه است.

برای دانستن حکمت و اسرار روزه به کتاب (صوم ربّانی) تألیف و تصنیف این بنده نگارنده مراجعه فرمایید که به طبع رسیده و منتشر شده است، خداوند توفیق این ریاضت شرعیّه و این عمل خالصانه (روزه) را به ما و قاطبه اهل ایمان مرحمت و عنایت فرماید.

باری امام سجّاد علیه‌السلام فرمود اگر اعضای خود را در پس این پرده نگاه داری و آنها را از گناه حفظ کنی، امید است از عذاب محجوب باشی، و اگر اعضاء پشت پرده آرام نگیرد و اعضوها برای تجاوز از حدود سرکشد ممکن است انسان طعمه آتش شود و لا قوّة الا بالله.

۱۲- **وَ أَمَّا حَقُّ الصَّدَقَةِ فَإِنْ تَعَلَّمَ أَنَّهَا دُخْرُكَ عِنْدَ رَبِّكَ وَ وَدِيعَتُكَ الَّتِي لَا تَحْتَاجُ إِلَى الْإِشْهَادِ فَإِذَا عَلِمْتَ ذَلِكَ، كُنْتَ بِمَا اسْتَوْدَعْتَهُ سِرّاً أَوْ ثَقّاً بِمَا اسْتَوْدَعْتَهُ عَلَانِيَةً وَ كُنْتَ جَدِيراً أَنْ تَكُونَ أَسْرَرْتَ إِلَيْهِ أَمراً أَعْلَنْتَهُ وَ كَانَ الْأَمْرُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ فِيهَا سِرّاً عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ لَمْ تَسْتَظْهِرْ عَلَيْهِ فِيمَا اسْتَوْدَعْتَهُ مِنْهَا بِإِشْهَادِ الْأَسْمَاعِ وَ الْأَبْصَارِ عَلَيْهِ بِهَا كَأَنَّهَا أَوْ ثَقّاً فِي نَفْسِكَ لَا كَأَنَّكَ لَا تَتَّقِي بِهِ فِي تَأْدِيَةِ وَدِيعَتِكَ إِلَيْكَ، ثُمَّ لَمْ تَمْتَنَ بِهَا عَلَى أَحَدٍ لِأَنَّهَا لَكَ فَإِذَا امْتَنَنْتَ بِهَا لَمْ تَأْمَنْ أَنْ تَكُونَ بِهَا مِثْلَ تَهْجِينِ حَالِكَ مِنْهَا إِلَى مَنْ مَنَنْتَ بِهَا عَلَيْهِ، لِأَنَّ فِي ذَلِكَ دَلِيلاً عَلَى أَنَّكَ لَمْ تُرِدْ نَفْسَكَ بِهَا وَ لَوْ أَرَدْتَ نَفْسَكَ بِهَا لَمْ تَمْتَنَ بِهَا عَلَى أَحَدٍ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.**

حقّ صدقه آن است که بدانی پس انداز تو است نزد پروردگارت، امانتی است که حاجت به گواه ندارد، اگر این معنی را دانستی به امانت‌هایی که در نهان بسپاری (صدقه سرّ) مطمئن‌تر خواهی بود تا امانت‌های عیان و سزد که هرچه خواهی آشکار کنی مخفیانه به خدا سپاری، چه خداوند خزانه‌دار اعمال سرّ و علانیه تو می‌باشد و اوست که بلا را دفع می‌کند و اسقام را زایل می‌نماید و دنیا و آخرت تو را از پرتو صدقات سرّ و علن مصون می‌دارد، و بایست در صدقه بر هیچکس منت نگذاری، چنانکه در آیه کریمه فرموده: **لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَدَىٰ**^{۲۴} وقتی تو صدقه را دادی و هیچ منتی نگذاردی بلکه برای رضای خدا دادی خداوند هم آن را حفظ می‌کند و برای تو نگهداری و ذخیره روز واپسین تو می‌فرماید و لاقوة الا بالله.

۱۳- **وَأَمَّا حَقُّ الْهَدْيِ فَإِنْ تَخَلَّصَ بِهَا الْإِرَادَةُ إِلَى رَبِّكَ وَ التَّعَرُّضُ لِرَحْمَتِهِ وَ قَبُولُهُ وَ لَا تُرِيدُ عُيُونَ النَّاطِرِينَ دُونَهُ فَإِذَا كُنْتَ كَذَلِكَ لَمْ تَكُنْ مُتَكَلِّفًا وَ لَا مُتَصَنِّعًا وَ كُنْتَ إِنَّمَا تَقْصِدُ إِلَى اللَّهِ وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يُرَادُّ بِالْيُسِيرِ وَ لَا يُرَادُّ بِالْعُسِيرِ كَمَا أَرَادَ بِخَلْقِهِ التَّيْسِيرَ وَ لَمْ يُرِدْ بِهِمُ التَّعْسِيرَ، وَ كَذَلِكَ التَّذَلُّلُ أَوْلَىٰ بِكَ مِنَ التَّدَهُّقِ لِأَنَّ الْكُلْفَةَ وَ الْمَوْنَةَ فِي الْمَتَدَهِّقِينَ فَأَمَّا التَّذَلُّلُ وَ التَّمَسُّكُ فَلَا كُلْفَةَ فِيهِمَا وَ لَا مَوْنَةَ عَلَيْهِمَا لِأَنَّهُمَا الْخُلْفَةُ وَ هُمَا مَوْجُودَانِ فِي الطَّبِيعَةِ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.**

حقّ قربانی آن است که با قصد خالص انجام دهی، رحمت خدا و قبول درگاهش را در نظر گیری و جلب توجه دیگران را نخواهی، اگر چنین کنی عملت بدون خودنمایی و بدون ریا خواهد بود، و تنها خدا و رضایت او را خواهی، و بدانکه خدا را با سادگی و سهولت باید خواست نه با تکلف و سختی، چنانکه خدا نیز برای بندگان آسانی خواسته نه دشواری، برای تو فروتنی و تذلل بهتر است از خودنمایی، چه فروتنی مقتضای فطرت و طبیعت انسان است و لاقوة الا بالله.

ثم حقوق الأئمة

۱۴- **فَأَمَّا حَقُّ سَائِسِكَ بِالسُّلْطَانِ فَإِنْ تَعَلَّمَ أَنَّكَ جُعِلْتَ لَهُ فِتْنَةً وَ أَنَّهُ مُبْتَلَىٰ فِيكَ بِمَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُ عَلَيْكَ مِنَ السُّلْطَانِ وَ أَنْ تَخْلُصَ لَهُ فِي الذَّصِيحَةِ وَ أَنْ لَا تُمَاجِكُهُ وَ قَدْ بَسِطَتْ يَدُهُ عَلَيْكَ فَتَكُونَ سَبَبَ هَلَاكِ نَفْسِكَ وَ هَلَاكِهِ وَ تَذَلُّلٍ وَ تَلَطُّفٍ لِإِعْطَائِهِ مِنَ الرِّضَا مَا يَكْفِيهِ عَنكَ وَ لَا يُضِرَّ بِدِينِكَ وَ تَسْتَعِينُ عَلَيْهِ فِي ذَلِكَ بِاللَّهِ وَ لَا تُعَازِرْهُ وَ لَا تُعَانِدْهُ فَإِنَّكَ إِنْ فَعَلْتَ ذَلِكَ عَقَبَتْهُ وَ عَقَبَتْ نَفْسَكَ فَعَرَضَتْهَا لِمَكْرُوهِهِ وَ عَرَضَتْهُ لِلْهَلَكَةِ فِيكَ وَ كُنْتَ خَلِيقًا أَنْ تَكُونَ مُعِينًا لَهُ عَلَى نَفْسِكَ وَ شَرِيكًا لَهُ فِي مَا أَتَى إِلَيْكَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.**

و حقّ حاکم آن است که بدانی خدا ترا وسیله آزمایش او قرار داده و تسلّطی که بر تو دارد مایه امتحان و ابتلای اوست، باید

خیرخواهانه نصیحتش کنی، چون ببینی بر تو مسلط است با او در نیفتی که هم خود را به مهلکه افکنی و هم او را، با نرمش و مدارا رضایتش را فراهم کنی به حدی که شرّ او را از خود باز داری و به دینت زیان نرسد و از خدا بخواهی تو را در این راه بر دفع او مدد فرماید.

با او معاندت نکن که اگر چنین کنی هم او و هم نفس خود را استخفاف کرده‌ای، خود را عرضه رفتار ناپسند او و او را عرضه هلاک ساخته‌ای و با او بر ضد خود همکاری و در آنچه با تو کند شرکت کرده‌ای و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ.

۱۵- وَ أَمَّا حَقَّ سَائِسِكَ بِالْعِلْمِ فَالْتَّعْظِيمُ لَهُ وَ التَّوْقِيرُ لِمَجْلِسِهِ وَ حُسْنُ الْإِسْتِمَاعِ إِلَيْهِ وَ الْإِقْبَالُ عَلَيْهِ وَ الْمَعُونَةُ لَهُ عَلَى نَفْسِكَ فِيمَا لَا غِنَى بِكَ عَنْهُ مِنَ الْعِلْمِ بِأَنْ تُفَرِّغَ لَهُ عَقْلَكَ وَ تُحَضِّرَهُ فَهْمَكَ وَ تُزَكِّيَ لَهُ قَلْبَكَ وَ تُجَلِّيَ لَهُ بَصَرَكَ بِتَرْكِ اللَّذَاتِ وَ نَقْصِ الشَّهَوَاتِ وَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّكَ فِيمَا أَلْقَى إِلَيْكَ رَسُولُهُ إِلَى مَنْ لَقَيْكَ مِنْ أَهْلِ الْجَهْلِ فَلَزِمَكَ حُسْنُ التَّأْدِيَةِ عَنْهُ إِلَيْهِمْ وَ لَا تَخُنْهُ فِي تَأْدِيَةِ رِسَالَتِهِ وَ الْفِيَامِ بِهَا عَنْهُ إِذَا تَقَلَّدْتَهَا وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ.

حقّ سرپرست علمی (استاد) آن است که او را تعظیم کنی، مجلسش را محترم شماری، درست به گفتارش گوش دهی، به او توجّه کنی، استاد را در تربیت علمی خود که به آن محتاجی کمک کنی (فکر را فارغ و حواس را برای دریافت سخنش جمع) و ذهن را حاضر سازی با چشم‌پوشی از لذت‌ها و کاستن شهوت‌ها قلب را پاک کنی و چشم را جلا دهی و بدانی که در آن درس‌ها که به تو می‌آموزد پیک او هستی، با هر جاهلی برخوردی باید پیام استاد را نیکو به گوشش برسانی، و چون این رسالت را به عهده گیری در ابلاغ آن و قیام به این وظیفه خیانت نورزی و لاحول و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ.

۱۶- وَ أَمَّا حَقَّ سَائِسِكَ بِالْمُلْكِ فَتَحْوٌ مِنْ سَائِسِكَ بِالسُّلْطَانِ إِلَّا أَنْ هَذَا يَمْلِكُ مَا لَا يَمْلِكُهُ ذَاكَ تَلَزَمَكَ طَاعَتُهُ فِيمَا دَقَّ وَ جَلَّ مِنْكَ إِلَّا أَنْ تُخْرِجَكَ مِنْ وَجُوبِ حَقِّ اللَّهِ وَ يَحُولَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ حَقِّهِ وَ حُقُوقِ الْخَلْقِ فَإِذَا قَضَيْتَهُ رَجَعْتَ إِلَى حَقِّهِ فَتَشَاغَلْتَ بِهِ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ.

حق مالک (مولا) چون حق حاکم است با این تفاوت که این مالک است و آن نیست، از این جهت طاعتش در هر فرمان کوچک و بزرگ لازم است، جز در موردی که بخواهد تو را از ادای حقّ خدا بازدارد، و میان تو و حق خدا و حقوق خلق حائل شود، که در این صورت باید حق خدا و خلق را ادا کنی و از آن پس به حق او پردازی و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ.

ثم حقوق الرعية

۱۷- فَأَمَّا حُقُوقُ رَعِيَّتِكَ بِالسُّلْطَانِ فَإِنْ تَعْلَمَ أَنَّكَ إِنَّمَا اسْتَرَعَيْتَهُمْ بِفَضْلِ قُوَّتِكَ عَلَيْهِمْ فَإِنَّهُ إِنَّمَا أَحْلَاهُمْ مَحَلَّ الرِّعِيَةِ لَكَ

ضَعْفُهُمْ وَ ذُلُّهُمْ فَمَا أَوْلَى مَنْ كَفَاكَهُ ضَعْفُهُ وَ ذُلُّهُ حَتَّى صَيَّرَهُ لَكَ رَعِيَّةً وَ صَيَّرَ حُكْمَكَ عَلَيْهِ نَافِذًا، لَا يَمْتَنِعُ مِنْكَ بِعِزَّةٍ وَ لَا قُوَّةٍ وَ لَا يَسْتَنْصِرُ فِيمَا تَعَاظَمَهُ مِنْكَ إِلَّا بِاللَّهِ بِالرَّحْمَةِ وَ الْحَيَاةِ وَ الْأَنَاءَةِ وَ مَا أَوْلَاكَ إِذَا عَرَفْتَ مَا أَعْطَاكَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِ هَذِهِ الْعِزَّةِ وَ الْقُوَّةِ الَّتِي قَهَرْتَ بِهَا أَنْ تَكُونَ لِلَّهِ شَاكِرًا وَ مَنْ شَكَرَ اللَّهَ أَعْطَاهُ فِيمَا أَنْعَمَ عَلَيْهِ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

حقّ رعیت که زیر دست تو و تحت قدرت توأند و تو بر آنان حکومت داری این است که بدانی فزونی نیروی تو و ضعف و زبونی آنان است که باعث زیردستی آنها شده، حال که چنین است آنها دادرسی جز خدا ندارند، اکنون بر تو است که با آنها به عدالت رفتار کنی، و سزاوار است که بر آنان ترحّم نمایی و آنگاه فضل و احسان خدا را در این عزّت و قدرتی که به تو داده بشناسی، و سزاوار است که شاکر دربار الهی باشی، و هرکس سپاس گذارد خداوند نعمتش را بر وی بیفزاید (شکر نعمت نعمت افزون کند) و لا قوّة الا بالله.

۱۸- وَ أَمَّا حَقَّ رَعِيَّتِكَ بِالْعِلْمِ فَإِنْ تَعَلَّمَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَكَ لَهُمْ فِيمَا آتَاكَ مِنَ الْعِلْمِ، وَ لَوْلَاكَ مِنْ خِزَانَةِ الْحِكْمَةِ، فَإِنْ أَحْسَنْتَ فِيمَا وَلَّاكَ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ وَ قُمْتَ بِهِ لَهُمْ مَقَامَ الْخَازِنِ الشَّفِيقِ النَّاصِحِ لِمَوْلَاهُ فِي عِبِيدِهِ الصَّابِرِ الْمُحْتَسِبِ الَّذِي إِذَا رَأَى ذَا حَاجَةٍ أَخْرَجَ لَهُ مِنَ الْأَمْوَالِ الَّتِي فِي يَدَيْهِ كُنْتَ رَاشِدًا وَ كُنْتَ لِذَلِكَ أَمَلًا مُعْتَقِدًا، وَ إِلَّا كُنْتَ لَهُ خَائِنًا وَ لِحُلُقِهِ ظَالِمًا وَ لِسَلْبِهِ وَ عِزِّهِ مُتَعَرِّضًا.

و حقّ زیردست علمی (دانشجو) آن است که بدانی علمی که خدا به تو داده، و خزانه حکمتی که به تو سپرده برای خدمتگزاران و دانشجویان آنها است، اگر کاری که به عهدهات نهاده درست انجام دهی و انفاق علمی نمایی، و همچون خزانه‌دار مهربانی رفتار کنی که خیر مولا را در میان بندگان رعايت کند و شکيبا و مخلص باشد، چون نیازمندی ببند از اموالی که در دست دارد در اختیارش نهد ره‌شناسی خدمتگزار و معتقد خواهی بود، وگرنه خائن به خدا و ظالم به خلق باشی و سزاواری که خدا به کيفر این ناسپاسی علمش را از تو بازگیرد و قاهرانه با تو رفتار کند.

۱۹- وَ أَمَّا حَقَّ رَعِيَّتِكَ بِمِلْكِ النِّكَاحِ فَإِنْ تَعَلَّمَ أَنَّ اللَّهَ جَعَلَهَا سَكْنًا وَ مُسْتَرَاحًا وَ أُنْسًا وَ وَاقِيَةً وَ كَذَلِكَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ يَجِبُ أَنْ يَحْمَدَ اللَّهَ عَلَى صَاحِبِهِ وَ يَعْلَمَ أَنَّ ذَلِكَ نِعْمَةٌ مِنْهُ عَلَيْهِ وَ وَجِبَ أَنْ يُحْسِنَ صُحْبَةَ نِعْمَةِ اللَّهِ وَ يُكْرِمَهَا وَ يَرْفُقَ بِهَا وَ إِنْ كَانَ حَقَّكَ عَلَيْهَا أَغْلَظَ وَ طَاعَتَكَ بِهَا أَلْزَمَ فِيمَا أَحْبَبْتَ وَ كَرِهْتَ مَا لَمْ تَكُنْ مَعْصِيَةً فَإِنَّ لَهَا حَقَّ الرَّحْمَةِ وَ الْمُؤَانَسَةِ وَ مَوْضِعَ السَّكُونِ إِلَيْهَا قَضَاءُ اللَّذَّةِ الَّتِي لَا بُدَّ مِنْ قَضَائِهَا وَ ذَلِكَ عَظِيمٌ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

حقّ همسر که با پیوند ازدواج زیردست، و در اختیار تو قرار گرفته آن است که بدانی خدا او را دلارام و راحت‌بخش و انیس و نگهدار تو قرار داده، و هرکدام باید نعمت وجود دیگری را به درگاه خدا شکر گویند، و بدانید که این نعمتی است که خداوند

به شما داده، بر هردو نفر شما واجب است که قدر این مصاحبت را بدانید و باید با نعمت وی خوش رفاقتی کنید، احترامش را نگاه دارید، با او بسازید، هرچند حقّ تو بر او بیشتر و اطاعت تو بر او لازمتر است بخواهد یا نخواهد، جز آنجا که معصیت خدا باشد، حقّ او این است که با او مهربانی کنی، همدم و آرامبخش وی باشی، کامجویی و لذتی را که ناچار باید در بین باشد رعایت کنی و این حقّ بزرگی است و لاقوة الا بالله.

۲۰- وَ أَمَّا حَقُّ رَعِيَّتِكَ بِمِلْكِ الْيَمِينِ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّهُ خَلَقَ رَبَّكَ وَ لَحْمُكَ وَ دَمُكَ وَ أَنَّكَ تَمْلِكُهُ لَا أَنْتَ صَنَعْتَهُ دُونَ اللَّهِ وَ لَا خَلَقْتَ لَهُ سَمْعاً وَ لَا بَصَراً وَ لَا أَجْرِيَتْ لَهُ رِزْقاً وَ لَكِنَّ اللَّهَ كَفَاكَ ذَلِكَ بِمَنْ سَخَّرَهُ لَكَ وَ انْتَمَنَكَ عَلَيْهِ وَ اسْتَوْدَعَكَ إِيَّاهُ لِيَحْفَظَهُ فِيهِ وَ تَسِيرَ فِيهِ بِسِيرَتِهِ فَتُطْعِمَهُ مِمَّا تَأْكُلُ وَ تَلْبَسُهُ مِمَّا تَلْبَسُ وَ لَا تُكَلِّفُهُ مَا لَا يُطِيقُ فَإِنْ كَرِهَتْهُ خَرَجْتَ إِلَى اللَّهِ مِنْهُ وَ اسْتَبَدَّلْتَ بِهِ وَ لَمْ تُعَذِّبْ خَلْقَ اللَّهِ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

و اما حقّ بنده تو آن است که بدانی که او مخلوق پروردگار تو است، و گوشت و خون تست، تو مالک او هستی نه سازنده او، نه چشم و نه گوشش را خلق کرده‌ای و نه روزیش را داده‌ای، این کارها را همه خدا کرده، و او را مسخّر تو ساخته، و به امانت به تو سپرده، ودیعه‌ای است که باید حفظش کنی، با او روشی خداپسندانه داشته باشی، هرچه می‌خوری به او بخورانی، و هرچه می‌پوشی به او بپوشانی، کار بیش از طاقت به عهده‌اش نگذاری، و اگر او را نمی‌خواهی او را عوضش کن، و خلق خدا را عذاب و شکنجه ندهی و لاقوة الا بالله.

و اما حقّ الرّحم

۲۱- فَحَقُّ أَمِّكَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهَا حَمَلَتْكَ حَيْثُ لَا يَحْمِلُ أَحَدٌ أَحَدًا، وَ أَطْعَمَتْكَ مِنْ ثَمَرَةِ قَلْبِهَا مَا لَا يُطْعِمُ أَحَدٌ أَحَدًا، وَ أَنَّهَا وَفَّقَتْ بِسَمْعِهَا وَ بَصَرِهَا وَ يَدِهَا وَ رِجْلِهَا وَ شَعْرَهَا وَ بَشَرَهَا وَ جَمِيعَ جَوَارِحِهَا مُسْتَبْشِرَةً بِذَلِكَ فَرِحَةً مُوَابِلَةً مُحْتَمِلَةً لِمَا فِيهِ مَكْرُوهُهَا وَ أَلَمُهَا وَ ثِقَلُهَا وَ غَمُّهَا حَتَّى دَفَعَتْهَا عَنْكَ يَدُ الْقُدْرَةِ وَ أَخْرَجَتْكَ إِلَى الْأَرْضِ فَرَضِيَتْ أَنْ تَشْبَعَ وَ تَجُوعَ هِيَ وَ تَكْسُوكَ وَ تَعْرَى وَ تُرْوِيكَ وَ تَظْمَأُ وَ تَظْلِكَ وَ تَضْحَى وَ تُنْعَمُكَ بِبُؤْسِهَا وَ تُلَذِّدُكَ بِالنَّوْمِ بِأَرْقِهَا وَ كَانَ بَطْنُهَا لَكَ وَ عَانًا وَ حَجْرُهَا لَكَ حِوَانًا وَ ثَدْيُهَا لَكَ سِقَانًا وَ نَفْسُهَا لَكَ وَقَانًا تَبَاشِرُ حَرَّ الدُّنْيَا وَ بَرْدَهَا لَكَ وَ دُونَكَ فَتَشْكُرُهَا عَلَى قَدْرِ ذَلِكَ وَ لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ إِلَّا بِعَوْنِ اللَّهِ وَ تَوْفِيقِهِ.

و حقّ مادرت این است که بدانی او تو را در جایی متحمل شده که هیچ کسی در آنجا متحمل نشود، و از میوه دل خود به تو داده آنچه را که هیچ کس به کسی نمی‌دهد، و با تمام وجود، با گوشش، چشمش، دستش، پایش، مویش، پوست بدنش و جمیع اعضا و جوارحش تو را حمایت و مواظبت نموده است، و اینکار را از روی شوق و عشق انجام داده، و رنج و درد و غم و

گرفتاری دوران بارداری را به خاطر تو تحمّل نموده است، تا وقتی که خدای متعال ترا از عالم رحم به عالم خارج انتقال داد، و اهمّیتی نمی‌داد که خود گرسنه باشد ولی به تو خوراک بدهد، و خود تشنه باشد ولی تو را سیراب کند، و خودش برهنه باشد و تو را بپوشاند، و خود در آفتاب نشیند و تو را در سایه جای دهد، به خاطر تو بی‌خوابی بکشد، و تو را از گرما و سرما نگهداری کند و به ناز پرورد، اندرونش ظرف وجود تو بود، دامنش آرامگاه و پستانش برای تو مشک آب، و جانش سپر بلایت، گرم و سرد جهان را به خاطر تو به جان خریده، تو بایست به همین اندازه از او تشکر کنی و این حق شناسی را جز به یاری و توفیق خدا نتوانی (زیرا مادر را حقّ بزرگی است نسبت به فرزند)، از خدا بخواه که حقّ شکرانه و سپاسگزاری او را در تمام شئون به تو عطا و مرحمت فرماید.

۲۲- وَ أَمَّا حَقُّ أَبِيكَ فَتَعْلَمُ أَنَّهُ أَصْلُكَ وَ أَنَّكَ فَرْعُهُ وَ أَنَّكَ لَوْلَاهُ لَمْ تَكُنْ، فَمَهْمَا رَأَيْتَ فِي نَفْسِكَ مِمَّا يُعْجِبُكَ فَأَعْلَمْ أَنَّ أَبَاكَ أَصْلُ النِّعْمَةِ عَلَيْكَ فِيهِ، وَ أَحْمَدِ اللَّهَ وَ اشْكُرْهُ عَلَى قَدَرِ ذَلِكَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

و اما حقّ پدرت این است که بدانی او ریشه تو است و تو فرع و شاخه او هستی، و اگر او نبود تو نبودی، پس هرگاه در وجود خود چیزی دیدی که موجب پیدا شدن غرور در تو می‌گردد و خوش آیند بود بدان که اصل و ریشه آن نعمت پدرت می‌باشد و تو این نعمت را از او داری، پس خدا را حمد کن و به همین اندازه سپاسگزار و شاکر از او باش، و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

باید تذکر داد که : حقوق پدر و مادر منحصر به دنیا و زندگی دنیائی آنها نشده، بلکه حتی بعد از مرگ نیز حقّ آنها بر گردن فرزندان باقی است، و خلاصه که تا فرزند زنده هست حقّ پدر و مادر بر گردن او هست، آنها زنده باشند یا مرده، فرقی نمی‌کند، بلکه بعد از مردن پدر و مادر حقّ آنها مهمتر نیز می‌شود ؛ چون بعد از مرگ دست آنها از دنیا کوتاه می‌شود و این فرزندان هستند که با خیرات و مبرات و ارسال ثواب آن به روح پدر و مادر موجب خوشنودی آنها شده و روح آنها را از خود راضی نگه میدارند، و بسیار به جا و شایسته است که فرزندان برای پدر و مادری که فوت کرده اند نماز بخوانند، روزه بگیرند، قرآن تلاوت کنند، و اگر چنانچه پدر یا مادر قبل از فوت واجب الحج بوده و به حج نرفته اند از طرف آنها حج را نیابتاً انجام دهند، و حتی اگر آنها واجب الحج هم نبودند و فرزندان توان حج رفتن به نیابت از طرف آنها را دارند اینکار را انجام دهند.

در روایات آمده است که ارواح مؤمنان به اندازه منزلت و مقامی که درجهان بعد از مرگ دارند به آنها آزادی داده می‌شود، بعضی هر روز و بعضی هر هفته و بعضی هرماه و بعضی هر سال به دیدن بازماندگان و بستگان خود می‌آیند، پس اگر دیدند که آنها اموات خود را فراموش نکرده اند و به نیابت آنها اعمال حسنه انجام می‌دهند در حقّ آنها دعا نموده و خوشحال می‌شوند،

اما اگر ببینند که زنده ها به فکر اموات نیستند از آنها در پیشگاه خداوند شکایت می نمایند.

در روایات آمده است که از عاق کردن پدر و مادر بعد از مرگشان بیشتر بر حذر باشید تا از عاق کردن آنها در زمان زندگیشان، زیرا ممکن است فرزندی را که پدر یا مادری هر دو در زمان زندگی عاق کرده باشند و با نارضایتی کامل از او دار فانی را وداع گفته باشند، ولی فرزند بعد از مرگ آنها اعمال خیر و حسنه انجام دهد و ثوابش را نثار روح پدر و مادر نماید، و خیرات و مبرات به نیابت آنها انجام دهد، پدر یا مادر هردو او را ببخشند و خداوند نیز از سر تقصیرات او بگذرد.

چنانچه ممکن است فرزندی در زمان زندگی پدر و مادر بسیار خوب رعایت حال آن دو را نموده باشد، ولی بعد از مرگ آنها هیچ کاری برای آنها انجام ندهد، یا دنبال اعمال خلافی برود که موجب آزدگی و رنجش روح پدر و مادر شود و آنها او را بعد از آنکه مرده اند عاق کنند و فرزند هم نداند که عاق والدین شده است تا برای جلب رضایت آنها کاری انجام دهد، واقعاً خطر این قسم عاق شدن بیشتر از خطر عاق شدن قسم اول است.

مراد از خیرات انجام اعمال صالحه و ارسال ثواب آن به ارواح اموات مثل نماز، روزه، حج، صدقه، تلاوت قرآن و... می باشد.

۲۳- وَ أَمَّا حَقٌّ وَلَدِكَ فَتَعَلَّمْ أَنَّهُ مِنْكَ وَ مُضَافٌ إِلَيْكَ فِي عَاجِلِ الدُّنْيَا بِخَيْرِهِ وَ شَرِّهِ وَ أَنَّكَ مَسْئُولٌ عَمَّا وَلِيَّتَهُ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ وَ الدَّلَالَةِ عَلَى رَبِّهِ وَ الْمَعُونَةِ لَهُ عَلَى طَاعَتِهِ فِيكَ وَ فِي نَفْسِهِ فَمُتَّابٌ عَلَى ذَالِكَ وَ مُعَاقِبٌ فَأَعْمَلْ فِي أَمْرِهِ عَمَلِ الْمُتَزَيِّنِ بِحُسْنِ أَثَرِهِ عَلَيْهِ فِي عَاجِلِ الدُّنْيَا الْمُعَذَّرِ إِلَى رَبِّهِ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ بِحُسْنِ الْقِيَامِ عَلَيْهِ وَ الْأَخْذِ لَهُ مِنْهُ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

و اما حقّ فرزندان این است که بدانی او جزئی از وجود توست، و در دنیا با هر خیر و شری که دارد به تو منسوب است، و این تو هستی که در حسن تربیت و رهنمائی فرزندان به سوی خدا و کمک و مساعدت به او در طریق بندگی و اطاعت از خدا و ایجاد روح فرمانبرداری در تمام شئون مسئولی، و در این باره در پیشگاه پروردگار پاداش یا کیفر داری، (چنان نباش که فرزندان را لابلای بار آوری و تعالیم دینی و اخلاقی و اطاعت خدا را به او نیاموزی)، زیرا تربیت فرزند به نحو احسن به عهده تو است، پس در این مسئولیتی که داری با وی چنان رفتار کن که در دنیا با آثار نیک تربیت زیب و زیور (و مایه سرافرازی و افتخار) تو باشد، و در آخرت موجب سربلندی تو و سبب جلب رضای خداوند گردد، و بر اثر انجام وظیفه در پیشگاه الهی معذور باشی، و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

۲۴- وَ أَمَّا حَقٌّ أَخِيكَ فَتَعَلَّمْ أَنَّهُ يَدُوكَ الَّتِي تَبْسُطُهَا وَ ظَهْرُكَ الَّذِي تَلْتَجِي إِلَيْهِ وَ عِزُّكَ الَّذِي تَعْتَمِدُ عَلَيْهِ وَ قُوَّتُكَ الَّتِي

تَصُولُ بِهَا، فَلَا تَتَّخِذْهُ سِلَاحاً عَلَى مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَ لَا عُدَّةً لِلظُّلْمِ بِحَقِّ اللَّهِ وَ لَا تَدْعُ نُصْرَتَهُ عَلَى نَفْسِهِ وَ مَعُونَتَهُ عَلَى عَدُوِّهِ وَ الْحَوْلَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ شَيَاطِينِهِ وَ تَأْدِيَةَ الذَّصِيحَةِ إِلَيْهِ وَ الْإِقْبَالَ عَلَيْهِ فِي اللَّهِ فَإِنْ انْقَادَ لِرَبِّهِ وَ أَحْسَنَ الْإِجَابَةَ لَهُ وَ إِلَّا فَلْيَكُنِ اللَّهُ أَثَرَ عِنْدَكَ وَ أَكْرَمَ عَلَيْكَ مِنْهُ.

و اما حقّ خواهر و برادرت این است که بدانی آنها به منزله دست تو هستند که آن را می‌گشایی (با یاری و کمک آنها می‌توانی به خیلی از خواسته‌هایت برسی)، و تکیه گاه مطمئنی هستند که در مشکلات به آنها پناه می‌بری، و عزّت و آبروی تو و محلّ اعتماد تو می‌باشند، و قوّت و نیرویی هستند که به کمک آنها هجوم می‌بری، پس هیچگاه آنها را وسیله نافرمانی و معصیت خدا نکن و آنها را ابزار ظلم به خلق‌الله قرار مده، از یاری آنها درباره خودشان در مسیر مبارزه با هوی و هوسهای شیطانی و کمک به آنها در برابر دشمن، بین آنها و شیاطینی که می‌خواهند آنها را از راه خدا دور نمایند حایل و پرده باش، و با ادای نصیحت و خیرخواهی و توجّه به آنها در راه خدا کوتاهی نکن، اما آنجا که آنها تسلیم امر پروردگار و مطیع فرمانش شدند که بسیار خوب، و گرنه باید خدا را مقدّم داری و از برادر عزیزتر شماری، و خداوند متعال کریم تر و مهربانتر است بر تو از خواهر و برادر.

۲۵- وَ أَمَّا حَقُّ الْمُنْعِمِ عَلَيْكَ بِالْوَلَاءِ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّهُ أَنْفَقَ فِيكَ مَالَهُ وَ أَخْرَجَكَ مِنْ ذُلِّ الرِّقِّ وَ وَحْشَتِهِ إِلَى عِزِّ الْحُرِّيَةِ وَ أَنْسَبَهَا وَ أَطْلَقَكَ مِنْ أَسْرِ الْمَلَكَةِ وَ فَكَ عَنْكَ حِلَقَ الْعُبُودِيَّةِ وَ أَوْجَدَكَ رَائِحَةَ الْعِزِّ وَ أَخْرَجَكَ مِنْ سِجْنِ الْفَقْرِ وَ دَفَعَ عَنْكَ الْعُسْرَ وَ بَسَطَ لَكَ لِسَانَ الْإِنْصَافِ وَ أَبَاحَكَ الدُّنْيَا كُلَّهَا فَمَلَكَكَ نَفْسَكَ وَ حَلَّ أَسْرَكَ وَ فَرَّغَكَ لِعِبَادَةِ رَبِّكَ وَ اخْتَمَلَ بِذَلِكَ التَّقْصِيرَ فِي مَالِهِ، فَتَعْلَمَ أَنَّهُ أَوْلَى الْخُلُقِ بِكَ بَعْدَ أَوْلَى رَحِمِكَ فِي حَيَاتِكَ وَ مَوْتِكَ وَ أَحَقُّ الْخُلُقِ بِنُصْرِكَ وَ مَعُونَتِكَ وَ مَكَانَفَتِكَ فِي ذَاتِ اللَّهِ فَلَا تُؤْثِرْ عَلَيْهِ نَفْسَكَ مَا احْتَاجَ إِلَيْكَ.

و اما حقّ مولایی که تو را آزاد کرده این است که بدانی او مالش را در راه تو خرج کرده و از ذلّت و وحشت بردگی به عزّت و آرامش آزادی رسانده، از اسیری مملوک بودن رهاییده، و زنجیر بردگیت را گسسته، بوی عزّت به مشامت رسانده، از زندان مقهوری و مغلوبی بیرون کشیده، سختیت را برطرف کرده، زبان انصاف برایت گشوده، همه دنیا را برایت حلال کرده (در رفت و آمد و کسب و کار و غیره آزاد شده‌ای)، تو را مالک نفس خود ساخته، بند اسیری از پایت گسسته، برای عبادت پروردگار فارغت کرده، و در این راه از مال خود گذشته و کاسته، و باید بدانی که او پس از خویشان در زندگی و مرگ از همه خلق به تو سزاوارتر است و از همه مردم به یاری و کمک و همدستی با تو در راه خدا شایسته‌تر است، اگر نیازی به تو پیدا کرد خود را مقدّم بر او ندارد.

۲۶- وَ أَمَّا حَقَّ مَوْلَاكَ الْجَارِيَةِ عَلَيْكَ نِعْمَتُكَ فَإِنْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ جَعَلَكَ حَامِيَةً عَلَيْهِ وَ وَاقِيَةً وَ نَاصِرًا وَ مَعْقِلًا وَ جَعَلَهُ لَكَ وَسِيلَةً وَ سَبَبًا بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ فَبِالْحَرِيِّ أَنْ يَحْجُبَكَ عَنِ النَّارِ فَيَكُونُ فِي ذَلِكَ ثَوَابٌ مِنْهُ فِي الْأَجَلِ وَ يَحْكُمُ لَكَ بِمِيرَاثِهِ فِي الْعَاجِلِ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ رَحِمٌ مُكَافَأَةٌ لِمَا أَنْفَقْتَهُ مِنْ مَالِكَ عَلَيْهِ وَ قُتِمَتْ بِهِ مِنْ حَقِّهِ بَعْدَ إِنْفَاقِ مَالِكَ فَإِنْ لَمْ تَخَفْهُ خِيفَ عَلَيْكَ أَنْ لَا يَطِيبَ لَكَ مِيرَاثُهُ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

و اما حقّ بندهای که تو نعمت آزادی به او بخشیده‌ای این است که بدانی خدا تو را حامی و نگهدار و یاور و پناه او قرار داده، و او را میان تو و خود واسطه ساخته، و سزد که خداوند تو را از آتش بازدارد، این پاداش آخرت تو است، و در دنیا نیز اگر خویشاوندی ندارد میراثش از آن تو است در برابر مالی که از برای آزادیش پرداخته‌ای و وظایفی که از آن پس انجام داده‌ای، اگر حقّش را رعایت نکنی بیم آن می‌رود که میراثش برای تو (حلال) و گوارا نباشد، و لا قوّة الا بالله.

۲۷- وَ أَمَّا حَقَّ ذِي الْمَعْرُوفِ عَلَيْكَ فَإِنْ تَشْكُرُهُ وَ تَذْكُرُ مَعْرُوفَهُ وَ تَنْشُرُ لَهُ الْمَقَالَةَ الْحَسَنَةَ وَ تُخْلِصَ لَهُ الدَّعَاءَ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ كُنْتَ قَدْ شَكَرْتَهُ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً ثُمَّ إِنْ أَمَكْنَ مُكَافَأَتُهُ بِالْفِعْلِ كَافَأْتَهُ وَ إِلَّا كُنْتَ مُرْصِداً لَهُ مُوَظَّناً نَفْسَكَ عَلَيْهَا.

و اما حقّ احسان کننده این است که از او تشکر کنی، احسانش را به زبان آری، گفتار نیک درباره‌اش نشر دهی، مخلصانه در حقّش دعا کنی تا در نهان و عیان از او قدردانی کرده باشی، و اگر بتوانی باید محبتش را تلافی کنی، و گر نه منتظر فرصت و آماده جبران باشی.

۲۸- وَ أَمَّا حَقَّ الْمُؤَدِّنِ فَإِنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ مُذَكِّرُكَ بِرَبِّكَ وَ دَاعِيكَ إِلَى حَظِّكَ وَ أَفْضَلَ أَعْوَانِكَ عَلَى قَضَاءِ الْفَرِيضَةِ الَّتِي افْتَرَضَهَا اللَّهُ عَلَيْكَ فَتَشْكُرُهُ عَلَى ذَلِكَ شُكْرَكَ لِلْمُحْسِنِ إِلَيْكَ وَ إِنْ كُنْتَ فِي بَيْتِكَ مُهْتَمًّا لِذَلِكَ لَمْ تَكُنْ لِلَّهِ فِي أَمْرِهِ مُتَمِّمًا وَ عَلِمْتَ أَنَّهُ نِعْمَةٌ مِنَ اللَّهِ عَلَيْكَ لَا شَكَّ فِيهَا فَأَحْسِنْ صُحْبَةَ نِعْمَةِ اللَّهِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَيْهَا عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

و اما حقّ اذان گو این است که بدانی او تو را به یاد پروردگارت عزوجلّ می‌آورد، و به بهره‌ای که داری دعوت می‌کند، و او بهترین یاور تو در انجام فریضه الهی است، و باید بر این خدمت از او تشکر کنی، و شکر احسان کننده لازم است، و باید بدانی که مؤدّن بی شک نعمت خدایی است، با شکر خدا در هر حال برای این نعمت قدرش را بدان و سپاس گزار خدا بر این نعمت باش و لا قوّة الا بالله.

۲۹- وَ أَمَّا حَقَّ إِمَامِكَ فِي صَلَاتِكَ فَإِنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ قَدْ تَقَلَّدَ السَّفَارَةَ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ وَ الْوَقَادَةَ إِلَى رَبِّكَ وَ تَكَلَّمَ عَنْكَ وَ لَمْ تَتَكَلَّمْ عَنْهُ وَ دَعَا لَكَ وَ لَمْ تَدْعُ لَهُ وَ طَلَبَ فِيكَ وَ لَمْ تَطْلُبْ فِيهِ وَ كَفَاكَ هَمُّ الْمَقَامِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ الْمُسَاعَلَةِ لَهُ فِيكَ وَ لَمْ تَكْفِهِ

ذَلِكَ فَإِنْ كَانَ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ تَقْصِيرٌ كَانَ بِهِ دُونَكَ وَ إِنْ كَانَ آثِمًا لَمْ تَكُنْ شَرِيكَةً فِيهِ وَ لَمْ يَكُنْ لَكَ عَلَيْهِ فَضْلٌ فَوْقَى نَفْسِكَ بِنَفْسِهِ وَ وَقَى صَلَاتَكَ بِصَلَاتِهِ فَتَشْكُرُ لَهُ عَلَى ذَلِكَ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ.

و اما حقّ پیشوای تو در نماز جماعت این است که بدانی او سفارت (و وساطت) بین تو و نمایندگی تو را در ورود به درگاه خداوند به عهده گرفته، او از جانب تو سخن گوید نه تو از ناحیه او، و او از برای تو دعا کند نه تو از برای او، و او درباره تو طلب کند نه تو درباره او، و او مهمّ ایستادن در پیشگاه خدا و درخواست و دعا را از تو کفایت کرده، و اگر در هریک از این مراحل کوتاهی شود او مقصّر است نه تو، و اگر گناه کار باشد (و برخلاف وظیفه رفتار کند) تو شریک او نیستی، با اینکه (در مقابل این خدمت) احسانی به او نکرده‌ای (و طلبی از او نداری) پس او جانش را سپر جان تو و نمازش را سپر نمازت ساخته، باید (این محبتش را) قدردانی و سپاسگزاری کنی، و لا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ.

۳۰- وَ اَمَّا حَقَّ الْجَلِيسِ فَاَنْ تُلِيْنَ لَهُ كَنَفَكَ وَ تُطِيبَ لَهُ جَانِبَكَ وَ تُنْصِفَهُ فِي مَجَارَةِ اللَّفْظِ وَ لَا تُغْرِقَ فِي نَزْعِ اللَّحْظِ اِذَا لَحَظْتَ وَ تَقْصِدَ فِي اللَّفْظِ اِلَى اِفْهَامِهِ اِذَا لَفَظْتَ وَ اِنْ كُنْتَ الْجَلِيسَ اِلَيْهِ كُنْتَ فِي الْقِيَامِ عَنْهُ بِالْخِيَارِ وَ اِنْ كَانَ الْجَالِسَ اِلَيْكَ كَانَ بِالْخِيَارِ وَ لَا تَقْوَمُ اِلَّا بِاِذْنِهِ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ.

و اما حقّ همنشین تو این است که با او نرم و ملایم باشی و در گفتگو و سخن گفتن با او رعایت انصاف را بکنی، یکباره دیده از او برنگیری و در سخن مرادت تفهیم او باشد، و اگر تو بر او وارد شوی اختیار حرکت با تو است، و اگر او وارد شود اختیار با اوست، و روا نیست بدون اجازه او برخیزی، و لا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ.

۳۱- وَ اَمَّا حَقَّ الْجَارِ فَحِفْظُهُ غَائِبًا وَ كَرَامَتُهُ شَاهِدًا وَ نُصْرَتُهُ وَ مَعُونَتُهُ فِي الْحَالَيْنِ جَمِيعًا، لَا تَتَّبِعْ لَهُ عَوْرَةً وَ لَا تَبْحَثْ لَهُ عَنْ سَوْءَةٍ لِتَعْرِفَهَا فَإِنْ عَرَفْتَهَا مِنْهُ عَنْ غَيْرِ اِرَادَةٍ مِنْكَ وَ لَا تَكْلِفْ كُنْتَ لِمَا عَلِمْتَ حِصْنًا حَصِينًا وَ سِتْرًا سَتِيرًا لَوْ بَحَثْتَ الْاَسِنَّةَ عَنْهُ ضَمِيرًا لَمْ تَتَّصِلْ اِلَيْهِ لِانْطَوَائِهِ عَلَيْهِ لَا تَسْتَمِعْ عَلَيْهِ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ لَا تُسَلِّمُهُ عِنْدَ شَدِيدَةٍ وَ لَا تَحْسُدُهُ عِنْدَ نِعْمَةٍ ثَقِيلٍ عَثْرَتَهُ وَ تَغْفِرْ زَلَّتَهُ وَ لَا تَدْخِرْ حِلْمَكَ عَنْهُ اِذَا جَهِلَ عَلَيْكَ وَ لَا تَخْرُجْ اَنْ تَكُونَ سِلْمًا لَهُ تَرَدَّ عَنْهُ لِسَانَ الشَّتِيْمَةِ وَ تُبْطِلُ فِيهِ كَيْدَ حَامِلِ النَّصِيحَةِ وَ تُعَاشِرُهُ مُعَاشَرَةً كَرِيْمَةً وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ.

و اما حقّ همسایه این است که در غیاب (آبروی) او را حفظ کنی، و در حضورش احترامش را نگه داری، و در هر حال یار و مددکارش باشی، در پی عیب‌جویی او نباشی، برای پیدا کردن بدی‌هایش کنج‌کاوی نکنی، و اگر تصادفاً و بدون قصد و تعقیب به عیبی برخوردی باید سینهات دژی محکم و پرده‌ای مستحکم باشد که با سر نیزه هم نتوان بدان راز دست یافت، اگر با کسی

راز می‌گوید گوش مده، او را در سختی‌ها وانگذار، در نعمت بر او رشک مبر، از خطایش بگذر، لغزشش را نادیده گیر، اگر نادانی کرد بردباری کن، مسالمت را از دست مده، زبان بدگویان را از او بگردان، در مقام معاشرت با وی خو شرفتاری نما، و لا قوّة الا بالله.

۳۲- وَ أَمَّا حَقَّ الصَّاحِبِ فَإِنْ تَصَحَّبَهُ بِالْفَضْلِ مَا وَجَدْتَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ إِلَّا فَلَا أَقْلَ مِنَ الْإِنْصَافِ، وَ أَنْ تُكْرِمَهُ كَمَا يُكْرِمُكَ، وَ تَحْفَظَهُ كَمَا يَحْفَظُكَ، وَ لَا يَسْبِقُكَ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ إِلَى مَكْرَمَةٍ فَإِنْ سَبَقَكَ كَأَفَاتِهِ وَ لَا تُقْصِرَ بِهِ عَمَّا يَسْتَحِقُّ مِنَ الْمُوَدَّةِ تَلْزِمُ نَفْسَكَ نَصِيحَتَهُ وَ حِيَاظَتَهُ وَ مُعَاوَضَتَهُ عَلَى طَاعَةِ رَبِّهِ وَ مَعُونَتَهُ عَلَى نَفْسِهِ فِيمَا لَا يَهْمُ بِهِ مِنْ مَعْصِيَةِ رَبِّهِ، ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِ رَحْمَةً وَ لَا تَكُونُ عَلَيْهِ عَذَابًا وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

و اما حقّ رفیق این است که اگر بتوانی در احسان و محبت از او افزون‌تر باش و گرنه لااقل با او برابر باش، چنانکه احترامت کند احترامش کن، چنانکه حفظت کند حفظش کن، اجازه نده در مکرمت بر تو سبقت گیرد، اگر پیشدستی کرد تلافی کن، از مودّتی که شایسته اوست کوتاهی منما، به خیرخواهی و محافظتش ملتزم باش، در اطاعت خدا با او همدست باش، در ترک گناه او را کمک کن، (و سرانجام) برای او رحمت باش نه عذاب، و لا قوّة الا بالله.

۳۳- وَ أَمَّا حَقَّ الشَّرِيكِ فَإِنْ غَابَ كَفَيْتَهُ وَ إِنْ حَضَرَ سَاوَيْتَهُ وَ لَا تَعَزَّمْ عَلَى حُكْمِكَ دُونَ حُكْمِهِ وَ لَا تَعْمَلْ بِرَأْيِكَ دُونَ مُنَازَرَتِهِ وَ تَحْفَظْ عَلَيْهِ مَالَهُ وَ تَنْفِي عَنْهُ خِيَانَتَهُ فِيمَا عَزَّ أَوْ هَانَ فَإِنَّهُ بَلَعْنَا (أَنْ يَدَّ اللَّهُ عَلَى الشَّرِيكِينَ مَا لَمْ يَتَخَاوُنَا) وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

و اما حقّ شریک این است که اگر غائب شد کفایت او را بکنی، و اگر حاضر شد رعایتش را نمایی، و بدون حکم او و نظریّه او تصمیم‌گیری و بدون نظر او و مشورت با او کار نکنی، مالش را حفظ کنی، در هیچ کار کوچک و بزرگ به او خیانت ننمایی که در حدیث آمده دست خدا بر سر دو شریک است مادام که به هم خیانت نکنند، و لا قوّة الا بالله.

۳۴- وَ أَمَّا حَقَّ الْمَالِ فَإِنْ لَا تَأْخُذْهُ إِلَّا مِنْ حِلِّهِ وَ لَا تُنْفِقْهُ إِلَّا فِي حِلِّهِ وَ لَا تُحَرِّفْهُ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ لَا تُصْرِفْهُ عَنْ حَقَائِقِهِ وَ لَا تَجْعَلْهُ إِذَا كَانَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ وَ سَبَبًا إِلَى اللَّهِ وَ لَا تُؤْثِرْ بِهِ عَلَى نَفْسِكَ مِنْ لَعَلِّهِ لَا يَحْمَدُكَ وَ بِالْحَرِيِّ أَنْ لَا يُحْسِنَ خِلَافَتَهُ فِي تَرْكِكَ وَ لَا يَعْمَلَ فِيهِ بِطَاعَةِ رَبِّكَ فَتَكُونَ مُعِينًا لَهُ عَلَى ذَلِكَ أَوْ بِمَا أَحْدَثَ فِي مَالِكَ أَحْسَنَ نَظَرًا لِنَفْسِهِ فَيَعْمَلَ بِطَاعَةِ رَبِّهِ فَيَذْهَبَ بِالْغَنِيمَةِ وَ تَبَوَّءَ بِالْإِثْمِ وَ الْحَسْرَةِ وَ النَّدَامَةِ مَعَ التَّبِعَةِ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

و اما حقّ مال این است که از حرام به دست نیاوری و در حرام صرف نکنی، از جای لازم دریغ ننمایی، و به جای غیر لازم خرج ننمایی، در صورتی که مال خدا است (و البته مال او است)، و آن را جز به راه خدا مصرف نکنی، آن کس را که ممکن

است تو را نستاید (و قدر زحمات را نشناسد یعنی وارث را) بر خود مقدّم نداری، که البته پس از تو در اموالت جانشین خوبی نخواهد بود، و آنها را به راه طاعت خدای تو مصرف نخواهد کرد و در نتیجه تو خود را برای تصرفات ناروا در مالت کمک کرده‌ای، و چنانچه وارث به حال خود بیندیشد (دلسوز خویش باشد) و میراث تو را در طاعت خدا صرف کند غنیمت را او برده و گناه و حسرت و پشیمانی و کیفر گریبان تو را گیرد، و لا قوّة الا بالله.

۳۵- وَ أَمَّا حَقَّ الْغَرِيمِ الطَّالِبِ لَكَ فَإِنْ كُنْتَ مُوسِرًا أَوْفَيْتَهُ وَ كَفَيْتَهُ وَ أَغْنَيْتَهُ وَ لَمْ تَزِدْهُ وَ تَمَطَّلُهُ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ: (مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ)، وَ إِنْ كُنْتَ مُعْسِرًا أَرْضَيْتَهُ بِحُسْنِ الْقَوْلِ وَ طَلَبْتَ إِلَيْهِ طَلَبًا جَمِيلًا وَ رَدَدْتَهُ عَنْ نَفْسِكَ رَدًّا لَطِيفًا وَ لَمْ تَجْمَعْ عَلَيْهِ ذَهَابَ مَالِهِ وَ سُوءَ مُعَامَلَتِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ لَوْمٌ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

و اما حقّ بستانکارت این است که اگر داری حقّش را به‌پردازی، کارش را اصلاح کنی و بی‌نیازش سازی، و اگر تنگدستی با گفتار خوش او را راضی کنی و با او کنار بیایی و امروز و فردا نکنی، که پیغمبر (ص) فرمود: مسامحه‌کاری بدهکار توانگر ظلم است، نه اینکه هم مالش را ندهی و هم با او بدرفتاری کنی که این پستی و فرومایگی است، و لا قوّة الا بالله.

۳۶- وَ أَمَّا حَقَّ الْخَلِيطِ فَإِنَّ لَا تَغْرَهُ وَ لَا تَغْشَهُ وَ لَا تَكْذِبُهُ وَ لَا تُغْفَلُهُ وَ لَا تَخْذَعُهُ وَ لَا تَعْمَلُ فِي انْتِقَاضِهِ عَمَلَ الْعَدُوِّ الَّذِي لَا يَبْقَى عَلَى صَاحِبِهِ وَ إِنْ اطمَأَنَّ إِلَيْكَ اسْتَفْصَيْتَ لَهُ عَلَى نَفْسِكَ وَ عَلِمْتَ أَنَّ غَبْنَ الْمُسْتَرْسِلِ رَبًّا وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

و اما حقّ معاشر این است که گولش نزنی و با او تقلب و دورویی نکنی و به او دروغ نگویی و اغفالش نکنی و فریبش ندهی، او را چون دشمن بی‌رحم نکوبی، و اگر به تو اعتماد داشت تا سرحدّ امکان مراعاتش کنی، که گول زدن آنکه به تو اعتماد دارد (در حکم) ربا است، و لا قوّة الا بالله.

۳۷- وَ أَمَّا حَقَّ الْخَصْمِ الْمُدْعِي عَلَيْكَ فَإِنْ كَانَ مَا يَدْعِي عَلَيْكَ حَقًّا لَمْ تَنْفَسِخْ فِي حُجَّتِهِ وَ لَمْ تَعْمَلْ فِي إِبْطَالِ دَعْوَتِهِ وَ كُنْتَ خَصِمَ نَفْسِكَ لَهُ وَ الْحَاكِمَ عَلَيْهَا وَ الشَّاهِدَ لَهُ بِحَقِّهِ دُونَ شَهَادَةِ الشَّهَوْدِ فَإِنَّ ذَلِكَ حَقَّ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ إِنْ كَانَ مَا يَدْعِيهِ بَاطِلًا رَفَقْتَ بِهِ وَ رَوْعَتَهُ وَ نَاشَدْتَهُ بِدِينِهِ وَ كَسَرْتَ حَدِيثَهُ عَنْكَ بِذِكْرِ اللَّهِ وَ أَلْفَيْتَ حَشْوَ الْكَلَامِ وَ لَعَطْتَهُ الَّذِي لَا يَرُدُّ عَنْكَ عَادِيَةً عَدُوًّا بَلْ تَبَوُّءُ بَاثِمِهِ وَ بِهِ يَشْحَذُ عَلَيْكَ سَيْفَ عَدَاوَتِهِ لِأَنَّ لَفْظَةَ السُّوءِ تَبْعَثُ الشَّرَّ وَ الْخَيْرُ مَقْمَعَةٌ لِلشَّرِّ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

و اما حقّ دشمنی که علیه تو ادّعا دارد این است که اگر آنچه ادّعا می‌کند حق است دلیلش را رد نکنی و در ابطال ادّعایش نکوشی بلکه تو هم با او خصم خویش باشی، و بدون احتیاج به شاهد تو هم گواه و هم داور باشی که این حقّ خدا است بر تو، و

اگر آنچه ادّعا می‌کند باطل باشد با او بساز و مهربانی کن و تهدیدش کن و قسمش بده به دینش و با تذکر به خدا تندی و حدّتش را درهم شکن، سخنان بیهوده را یکسو نه که نه تنها خشم طرف را فرو نهند بلکه گناهش را به گردن تو اندازد و تیغ عداوتش را تیزتر کند زیرا سخن ناهنجار شرانگیز است و گفتار نیک شر برانداز، و لا قوّة الا بالله.

۳۸- وَ أَمَّا حَقَّ الْخَصْمِ الْمُدْعَى عَلَيْهِ فَإِنْ كَانَ مَا تَدْعِيهِ حَقًّا أَجْمَلْتَ فِي مَقَاوِلَتِهِ بِمُخْرَجِ الدَّعْوَى فَإِنَّ لِلدَّعْوَى غِلْظَةً فِي سَمْعِ الْمُدْعَى عَلَيْهِ وَ قَصْدَتْ قَصْدَ حُجَّتِكَ بِالرَّفْقِ وَ أَمَهَلَ الْمُهْلَةَ وَ أَبَيَّنَ الْبَيَانَ وَ أَلْطَفَ اللَّطْفِ وَ لَمْ تَتَشَاغَلْ عَنْ حُجَّتِكَ بِمُنَازَعَتِهِ بِالْقِيلِ وَ الْقَالَ فَتَذَهَبَ عَنْكَ حُجَّتُكَ وَ لَا يَكُونُ لَكَ فِي ذَلِكَ دَرَكٌ وَ لَا قُوَّةٌ إِلَّا بِاللَّهِ.

و اما حقّ مدّعی علیه این است که اگر تو در دعوائت بر حقّی بایست به نرمی و نیکویی طرح دعوا کنی، چه دعوی همیشه برای طرف گوش‌خراش است پس با ملایمت، آرامی، روشن‌ترین بیان و لطیف‌ترین نرمش استدلال کن، و نگذار دلیل کارش به منازعه و قیل و قال بکشد، چه همان حرف حسابت هم (لابلای جنجال و ستیز) پامال می‌شود و دیگر جبران نمی‌پذیرد، و لا قوّة الا بالله.

۳۹- وَ أَمَّا حَقَّ الْمُسْتَشِيرِ فَإِنْ حَضَرَكَ لَهُ وَجْهُ رَأَى جَهْدَتَ لَهُ فِي النَّصِيحَةِ وَ أَشْرَتْ عَلَيْهِ بِمَا تَعْلَمُ أَنَّكَ لَوْ كُنْتَ مَكَانَهُ عَمِلْتَ بِهِ وَ ذَلِكَ لِيَكُنْ مِنْكَ فِي رَحْمَةٍ وَ لِيَنْفَتِحَ الْوَحْشَةُ وَ إِنَّ الْعِلْظَ يُوحِشُ مَوْضِعَ الْأُنْسِ وَ إِنْ لَمْ يَحْضُرْكَ لَهُ رَأْيٌ وَ عَرَفْتَ لَهُ مَنْ تَتَّقُ بِرَأْيِهِ وَ تَرْضَى بِهِ لِنَفْسِكَ دَلَّتْهُ عَلَيْهِ وَ أَرَشَدَتْهُ إِلَيْهِ فَكُنْتَ لَمْ تَأْلَهُ خَيْرًا وَ لَمْ تَذْخِرْهُ نَصْحًا وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

و اما حقّ مشورت‌کننده این است که اگر رأی صحیحی داری در خیرخواهی اش بگو شی و کاری را که اگر تو به جای او بودی می‌کردی به او بنمایی، البتّه با مهربانی و ملایمت، که نرمش وحشت را بزدايد و خشونت وحشت زاید، و اگر رأی و نظری نداری و کسی را که به رأیش اعتماد داری و برای خود می‌پسندی سراغ داری به او راهنمایی و ارشاد کنی تا در خیرخواهی اش کوتاهی و در نصیحتش فروگذار نکرده باشی، و لا حول و لا قوّة الا بالله.

۴۰- وَ أَمَّا حَقَّ الْمُسْتَشِيرِ عَلَيْكَ فَلَا تَتَّهِمُهُ فِيمَا لَا يُوَافِقُكَ عَلَيْهِ مِنْ رَأْيِهِ إِذَا أَشَارَ عَلَيْكَ فَإِنَّمَا هِيَ الْأَرْاءُ وَ تَصَرَّفُ النَّاسِ فِيهَا وَ اخْتِلَافُهُمْ فَكُنْ عَلَيْهِ فِي رَأْيِهِ بِالْخِيَارِ إِذَا اتَّهَمْتَ رَأْيَهُ فَأَمَّا تَتَّهِمُهُ فَلَا تَجُوزُ لَكَ إِذَا كَانَ عِنْدَكَ مِمَّنْ يَسْتَحِقُّ الْمُشَاوَرَةَ وَ لَا تَدْعُ شُكْرَهُ عَلَى مَا بَدَا لَكَ مِنْ إِشْخَاصِ رَأْيِهِ وَ حُسْنِ وَجْهِ مَشُورَتِهِ فَإِذَا وَافَقَكَ حَمَدَتْ اللَّهُ وَ قَبِلْتَ ذَلِكَ مِنْ أَخِيكَ بِالشُّكْرِ وَ الْإِرْصَادِ بِالْمُكَافَاةِ فِي مِثْلِهَا إِنْ فَرَعَ إِلَيْكَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

و اما حقّ آنکه با او مشورت می‌کنی این است که اگر رأی ناموافق داد متهمش نکنی که البتّه آراء مختلف است و تو در به

کار بستن رأی او آزادی، و چنانچه شاید مشورتش دانی حقّ اتهامش را نداری، بلکه باید از اظهارنظر و پذیرش مشورتش تشکر کنی، اگر رأی موافق (صواب) داد باید خدای را سپا سگزاری و از برادرت با تشکر بپذیری و در فکر تلافی (این محبت) باشی که اگر روزی با تو مشورت کرد جبران کنی، و لا قوّة الا بالله.

۴۱- وَ أَمَّا حَقَّ الْمُسْتَنْصِحِ فَإِنْ حَقَّهُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَيْهِ النَّصِيحَةَ عَلَى الْحَقِّ الَّذِي تَرَى لَهُ أَنَّهُ يَحْمِلُ وَ تَخْرُجَ الْمَخْرَجَ الَّذِي يَلِينُ عَلَى مَسَامِحِهِ وَ تُكَلِّمَهُ مِنَ الْكَلَامِ بِمَا يُطِيقُهُ عَقْلُهُ فَإِنْ لِكُلِّ عَقْلٍ طَبَقَةٌ مِنَ الْكَلَامِ يَعْرِفُهَا وَ يَجْتَنِبُهَا وَ لِيَكُنْ مَذْهَبُكَ الرَّحْمَةَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

و اما حقّ نصیحت خواه این است که به راه صحیحی که می دانی می پذیرد رهنمائی اش کنی، و سخن را نرم و در حدود فهم و درکش ادا کنی که هر عقلی را برای رد و قبول سخن حدّ معینی است، و باید به روش مهربانی و رحمت رفتار کنی، و لا قوّة الا بالله.

۴۲- وَ أَمَّا حَقَّ النَّاصِحِ فَإِنْ ثَلِثَ لَهُ جَنَاحَكَ ثُمَّ تَشَرَّبَ لَهُ قَلْبَكَ وَ تَفَتَّحَ لَهُ سَمْعَكَ حَتَّى تَفْهَمَ عَنْهُ نَصِيحَتَهُ ثُمَّ تَنْظُرَ فِيهَا فَإِنْ كَانَ وَفَّقَ فِيهَا لِلصَّوَابِ حَمَدَتِ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ وَ قَبِلَتْ مِنْهُ وَ عَرَفَتْ لَهُ نَصِيحَتَهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ وَفَّقَ لَهَا فِيهَا رَحْمَتُهُ وَ لَمْ تَنْتَهَمْهُ وَ عَلِمْتَ أَنَّهُ لَمْ يَأْلَكَ نُصْحًا إِلَّا أَنَّهُ أَخْطَأَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ عِنْدَكَ مُسْتَحِقًّا لِلتَّهْمَةِ فَلَا تَغْبَأْ بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

و اما حقّ نصیحت گوی این است که در برابرش نرم باشی، دل را برای فهم اندرزش حاضر سازی، و گوش را بگشایی، سپس بنگری اگر گفتارش موافق صواب بود خدا را شکر گویی و بپذیری و حق شناسی کنی، و اگر بر وفق صلاح نیافتی متّهمش ننمایی، و بدانی که او در خیرخواهی کوتاهی نکرده نظرش به خطا رفته، مگر آنکه (بر اثر سوابقی که از او داری) سزاوار تهمتت دانی که در هر صورت نباید به او اعتنا کنی و لا قوّة الا بالله.

۴۳- وَ أَمَّا حَقَّ الْكَبِيرِ فَإِنْ حَقَّهُ تَوْقِيرُ سِنِّهِ وَ إِجْلَالُ إِسْلَامِهِ إِذَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْفَضْلِ فِي الْإِسْلَامِ بِتَقْدِيمِهِ فِيهِ، وَ تَرْكُ مُقَابَلَتِهِ عِنْدَ الْخِصَامِ، وَ لَا تَسْبِقُهُ إِلَى طَرِيقٍ وَ لَا تَوَمَّهْ فِي طَرِيقٍ، وَ لَا تَسْتَجْهَلْهُ وَ إِنْ جَهِلَ عَلَيْكَ تَحَمَّلْتَ، وَ أَكْرَمْتَهُ بِحَقِّ إِسْلَامِهِ مَعَ سِنِّهِ فَإِنَّمَا حَقَّ السَّنِّ بِقَدْرِ الْإِسْلَامِ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

و اما حقّ سالخورده این است که حرمت پیری اش را بداری، اگر سوابق فضیلت در اسلام دارد تجلیلش کنی، او را مقدّم

داری، در اختلاف (خصمانه) با او روبرو نشوی، در راه بر وی سبقت نگیری، پیشاپیش او نروی، نادانش نشماری و اگر رفتار جاهلانهای کرد تحمل کنی، به مقتضای سوابق مسلمانی و سالمندی احترامش کنی که حقّ سن و سال نیز چون حقّ اسلام است، و لا قوة الا بالله.

۴۴- وَ أَمَّا حَقَّ الصَّغِيرِ فَرَحْمَتُهُ وَ تَنْقِيفُهُ وَ تَعْلِيمُهُ وَ الْعَفْوُ عَنْهُ وَ السَّتْرُ عَلَيْهِ وَ الرَّفْقُ بِهِ وَ الْمَعُونَةُ لَهُ وَ السَّتْرُ عَلَى جَرَائِرِ حَدَائِثِهِ فَإِنَّهُ سَبَبٌ لِلتَّوْبَةِ وَ الْمُدَارَاةُ لَهُ وَ تَرْكُ مُمَاحَكَتِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى لِرُشْدِهِ.

و اما حقّ خردسال این است که بر او رحمت آری، و در تربیت و تعلیمش بکوشی، و از خطایش بگذری و پرده پوشی کنی، با او بسازی، کمکش کنی، جرمهای کودکانه اش را بپوشی که این خود سبب بازگشت (و اصلاح حال) او است، باید با کودک مدارا کرد و با او در نیفتاد که این روش برای رشد و هدایت مناسب تر است.

۴۵- وَ أَمَّا حَقَّ السَّائِلِ فَأَعْطَاوْهُ إِذَا تَهَيَّأتَ صِدْقُهُ وَ قَدَرْتَ عَلَى سَدِّ حَاجَتِهِ وَ الدَّعَاءُ لَهُ فِيمَا نَزَلَ بِهِ وَ الْمَعَاوَنَةُ لَهُ عَلَى طَلِبَتِهِ وَ إِنْ شَكَّكَتَ فِي صِدْقِهِ وَ سَبَقَتْ إِلَيْهِ التَّهْمَةُ لَهُ وَ لَمْ تَعْرِمْ عَلَى ذَلِكَ لَمْ تَأْمَنْ أَنْ يَكُونَ مِنْ كَيْدِ الشَّيْطَانِ أَرَادَ أَنْ يَصْذَكَ عَنْ حَظِّكَ وَ يَحُولَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ التَّقَرُّبِ إِلَى رَبِّكَ وَ تَرْكُتَهُ بِسِتْرِهِ وَ رَدَدْتَهُ رَدًّا جَمِيلًا وَ إِنْ غَلَبَتْ نَفْسُكَ فِي أَمْرِهِ وَ أَعْطَيْتَهُ عَلَى مَا عَرَضَ فِي نَفْسِكَ مِنْهُ، فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ.

و اما حقّ سائل این است (که اگر دانی راست گوید) و بتوانی، حاجتش را برآری، و از برای پیش آمدی که رخ داده (و باعث گرفتاریش شده) دعا کنی، و برای رسیدن به خواسته اش کمک کنی، و اگر در راستگویی اش شک داری و به او بدبینی و مطمئن نیستی (نخست) مواظب باش مبدا این بی اعتمادی و سوسه شیطان باشد که از این راه تو را از نصیب محروم سازد و نگذارد به پروردگارت تقرّب جویی، (و دیگر آنکه اگر خواستی محرومش کنی) پرده آبرویش را نداری و با زبان خوش بازش گردانی و اگر بتوانی بر نفس غالب شوی و با این و سوسه های که به دل راه یافته باز حاجتش را برآری این نشان عزم را سخ (و تسلط بر نفس) است.

۴۶- وَ أَمَّا حَقَّ الْمَسْئُولِ فَحَقُّهُ إِنْ أَعْطِيَ قَبْلَ مِنْهُ مَا أَعْطِيَ بِالشُّكْرِ لَهُ وَ الْمَعْرِفَةِ لِفَضْلِهِ وَ طَلَبِ وَجْهِ الْعُذْرِ فِي مَنْعِهِ وَ أَحْسِنَ بِهِ الظَّنَّ وَ اعْلَمْ أَنَّهُ إِنْ مَنَعَ فَمَالَهُ مَنَعَ وَ أَنْ لَيْسَ التَّثْرِيبُ فِي مَالِهِ وَ إِنْ كَانَ ظَالِمًا فَإِنَّ الْإِنْسَانَ لَظُلُومٌ كَفَّارٌ.

و اما حقّ آنکه چیزی از او خواهی این است که اگر آن را داد بپذیری و تشکر و حق شناسی کنی، و اگر نداد عذری برایش بجویی، خوش گمان باشی، بدانی که مال خود را دریغ کرده (نه مال تو را)، و نباید کسی را برای منع مالش او را سرزنش کرد

گرچه ستمکار باشد که انسان بسیار ستمگر و ناسپاس است.

۴۷- وَ أَمَّا حَقٌّ مَنْ سَرَّكَ اللَّهُ بِهِ وَ عَلَى يَدَيْهِ فَإِنْ كَانَ تَعَمَّدهَا لَكَ حَمِدَتْ اللَّهُ أَوَّلًا ثُمَّ شَكَرْتَهُ عَلَى ذَلِكَ بِقَدْرِهِ فِي مَوْضِعِ الْجَزَاءِ وَ كَافَأَتْهُ عَلَى فَضْلِ الْإِبْتِدَاءِ وَ أَرَصَدَتْ لَهُ الْمُكَافَأَةَ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ تَعَمَّدهَا حَمِدَتْ اللَّهُ وَ شَكَرْتَهُ وَ عَلِمْتَ أَنَّهُ مِنْهُ تَوَحَّدَكَ بِهَا وَ أَحَبَّبْتَ هَذَا إِذْ كَانَ سَبَبًا مِنْ أَسْبَابِ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ تَرَجُّوْا لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ خَيْرًا فَإِنْ أَسْبَابِ النِّعَمِ بَرَكَهٌ حَيْثُ مَا كَانَتْ وَ إِنْ كَانَ لَمْ يَتَعَمَّدْ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

و اما حق آنکه خدا به دست او تو را خشنود کرده و مسرورت نموده این است که اگر منظورش خوشنودی تو بوده نخست خدا را شکر گویی، سپس در جای پاداش به قدر این محبت از او تشکر کنی و در فکر تلافی باشی، و مزیت پیشقدم شدنش را جبران کنی، و اگر چنین مقصودی نداشته باز خدا را سپاسگزاری و از او تشکر کنی و بدانی که این شادی از جانب او است، و چون واسطه نعمت خدا بوده دو ستش داری و خیرش را بخواهی، زیرا اسباب نعمت هرچه باشد برکت است گرچه او قصدی نداشته باشد، و لا قوه الا بالله.

۴۸- وَ أَمَّا حَقٌّ مَنْ سَاءَكَ الْقَضَاءُ عَلَى يَدَيْهِ بِقَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ فَإِنْ كَانَ تَعَمَّدهَا كَانَ الْعَفْوُ أَوَّلَى بِكَ لِمَا فِيهِ لَهُ مِنَ الْقَمْعِ وَ حُسْنِ الْأَدَبِ مَعَ كَثِيرِ أَمْثَالِهِ مِنَ الْخَلْقِ فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ (وَ لَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ إِلَى قَوْلِهِ لَمَنِ عَزَمَ الْأُمُورَ) وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَنْ صَبْرَتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ) هَذَا فِي الْعَمْدِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ عَمْدًا لَمْ تَظْلِمْهُ بِتَعَمُّدِ الْإِنْتِصَارِ مِنْهُ فَتَكُونَ قَدْ كَافَأَتْهُ فِي تَعَمُّدٍ عَلَى خَطَا وَ رَفَقَتْ بِهِ وَ رَدَدَتْهُ بِالْطَّفِ مَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

و اما حق آنکه واسطه تقدیر بد بوده و از گفتار یا کردارش بدی به تو رسیده این است که اگر به عمد بوده عفو کنی، که هم (برای آینده) ریشه شر برافند هم حسن ادبی باشد، و مزایای اخلاقی بسیار دیگری نیز دارد، خداوند فرماید: بر آنها که چون ستم بینند یاری طلبند (و انتقام جویند) راه تعرضی نیست، و هرکه صبر کند و ببخشد این (مقام عفو) نشان عزم راسخ و تسلط بر نفس در کارها است.

و نیز فرماید اگر خواهید انتقام گیرید باید به قدر ستمی باشد که بر شما رفته، و اگر صبر کنید البته برای صابران بهتر است. و اگر عمدی در کار نبوده نباید در فکر باشی و خطا را با عمد مکافات دهی، باید با او مدارا کنی و تا بتوانی با لطف و نرمش او را بازگردانی، و لا قوه الا بالله.

۴۹- وَ أَمَّا حَقٌّ أَهْلِ مِلَّتِكَ عَامَّةً فَإِضْمَارُ السَّلَامَةِ وَ نَشْرُ جَنَاحِ الرَّحْمَةِ وَ الرَّفْقُ بِمُسِيئِهِمْ وَ تَأَلُّفُهُمْ وَ اسْتِصْلَاحُهُمْ وَ

شَكَرُ مُحْسِنِهِمْ إِلَى نَفْسِهِ وَ إِلَيْكَ فَإِنَّ إِحْسَانَهُ إِلَى نَفْسِهِ إِحْسَانُهُ إِلَيْكَ إِذَا كَفَّ عَنْكَ أَذَاهُ وَ كَفَّكَ مَثُوتَتَهُ وَ حَبَسَ عَنْكَ نَفْسَهُ
فَعَمَّهُمْ جَمِيعاً بِدَعْوَتِكَ وَ انْصَرُّهُمْ جَمِيعاً بِنُصْرَتِكَ وَ أَنْزَلْتَهُمْ جَمِيعاً مِنْكَ مَنَازِلَهُمْ كَبِيرَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْوَالِدِ وَ صَغِيرَهُمْ بِمَنْزِلَةِ
الْوَلَدِ وَ أَوْسَطَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْأَخِ فَمَنْ أَتَاكَ تَعَاهُدَتُهُ بِلُطْفٍ وَ رَحْمَةٍ وَصَلَ أَخَاكَ بِمَا يَجِبُ لِلْأَخِ عَلَى أَخِيهِ.

و اما حقّ هم کیشان این است که به فکر آزارشان نباشی بلکه برای آنها مایه رحمت باشی، با بدرفتاران مدارا کنی و با آنها الفت گیری و به صلاحشان آری، و تشکر کنی از نیک رفتاران نسبت به خود و نسبت به تو، چرا که اگر به خود احسان کند به خاطر نیک رفتاری در حقیقت به تو احسان کرده باشد، چه آزارش را از تو بازداشته و زحمتی برایت فراهم نکرده و خود را (از آزار) تو باز داشته، پس به همه دعا کن، همه را یاری ده، مقام هریک را رعایت کن، بزرگان را به جای والد و کودکان را به جای فرزند و میانسالان را به جای برادر خود شمار، هر که نزد آمد با وی لطف و مهربانی کن و حقوق برادری را در حقش مراعات کن.

۵۰- وَ أَمَّا حَقُّ أَهْلِ الذِّمَّةِ فَالْحُكْمُ فِيهِمْ أَنْ تَقْبَلَ مِنْهُمْ مَا قَبِلَ اللَّهُ وَ تَقِيَّ بِمَا جَعَلَ اللَّهُ لَهُمْ مِنْ ذِمَّتِهِ وَ عَهْدِهِ وَ تَكْلَهُمْ إِلَيْهِ
فِيمَا طَلَبُوا مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أُجْبِرُوا عَلَيْهِ وَ تَحْكَمْ فِيهِمْ بِمَا حَكَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَى نَفْسِكَ فِيمَا جَرَى بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ مِنْ مُعَامَلَةٍ وَ لِيَكُنْ
بَيْنَكَ وَ بَيْنَ ظُلْمِهِمْ مِنْ رِعَايَةِ ذِمَّةِ اللَّهِ وَ الْوَفَاءِ بِعَهْدِهِ وَ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حَائِلٌ فَإِنَّهُ بَلَّغَنَا أَنَّهُ قَالَ (مَنْ
ظَلَمَ مُعَاهِداً كُنْتُ خَصْمَهُ) فَاتَّقِ اللَّهَ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

و اما حق اهل ذمه (یهود و نصاری و مجوس و آنها که در پناه اسلامند و به شرایط ذمه عمل می کنند) این است که آنچه را خدا از آنها پذیرفته بپذیری، و عهد و پیمان خدا را در حقشان رعایت کنی، (امانی که خدا به آنها داده نشکنی)، آنچه را (به مقتضای قرارداد ذمه) از آنها خواسته اند و مجبور هستند عمل کنند از آنها مطالبه کنی، در معاشرت ها حکم خدا را درباره شان اجرا کنی، به احترام پیمان الهی و به موجب عهد خدا و رسول الله آنها را نیازاری که از پیغمبر اکرم (ص) روایت شده هر که به کفری که در پناه اسلام است ستم کند من خصم اویم. پس خدا را در نظر داشته باش، و لاحول و لا قوة الا بالله.

فَهَذِهِ خَمْسُونَ حَقّاً مُحِيطاً بِكَ لَا تَخْرُجُ مِنْهَا فِي حَالٍ مِنَ الْأَحْوَالِ يَجِبُ عَلَيْكَ رِعَايَتُهَا وَ الْعَمَلُ فِي تَأْدِيتِهَا وَ الْإِسْتِعَانَةُ
بِاللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ عَلَى ذَلِكَ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

این پنجاه حق است که تو را احاطه کرده و در هیچ حال از حیطة محاصره این حقوق بیرون نیستی، و لازم است بر تو رعایت کردن به عمل آنها، و در ادای آنها کوشش کن و از خداوند متعال استعانت و مدد بر تأدیه آن بجو، و لاحول و لا قوة الا بالله و الحمد لله رب العالمین.

بیان چند خصلت از خصال محموده حضرت زین العابدین علیه السلام

در کتاب خصال تألیف رئیس المحدثین ابن بابویه قمی که از کتب معتبره است در حدود بیست و سه خصلت از خصلت‌های پسندیده حضرت امام زین العابدین علیه السلام از حضرت امام محمدباقر علیه السلام روایت شده^{۲۵} که ذکر آن در این مقام مناسب است.

عن ابي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام قال: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُصَلِّي فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ أَلْفَ رَكْعَةٍ كَمَا كَانَ يَفْعَلُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَتْ لَهُ خَمْسُ مِائَةِ نَخْلَةٍ فَكَانَ يُصَلِّي عِنْدَ كُلِّ نَخْلَةٍ رَكْعَتَيْنِ.

حضرت امام باقر شکافنده علوم اولین و آخرین فرمود: امام زین العابدین (ع) در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌گذارد همچنان که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خواند و او را پانصد نخله خرما بود و نزد هر نخله دو رکعت نماز می‌خواند.

وَ كَانَ إِذَا قَامَ فِي صَلَاتِهِ غَشِيَ لَوْنَهُ لَوْنٌ آخَرٌ وَ كَانَ قِيَامُهُ فِي صَلَاتِهِ قِيَامَ الْعَبْدِ الذَّلِيلِ بَيْنَ يَدَيِ الْمَلِكِ الْجَلِيلِ كَانَتْ أَعْضَاؤُهُ تَزْتَعِدُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَانَ يُصَلِّي صَلَاةَ مُودَعٍ يَرَى أَنَّهُ لَا يُصَلِّي بَعْدَهَا أَبَدًا.

فرمود و چون به نماز می‌ایستاد رنگش دیگرگون می‌شد و همچون بنده ذلیل در مقابل سلطان جلیل بود و اندامش از ترس خداوند عزوجل می‌لرزید و نمازش چنان بود که گویی با نماز وداع می‌کند و دیگر هرگز نماز نخواهد خواند.

و لَقَدْ صَلَّيْ ذَاتَ يَوْمٍ فَسَقَطَ الرِّدَاءُ عَنْ أَحَدِي مَنْكِبَيْهِ فَلَمْ يُسَوِّهِ حَتَّى فَرَّغَ مِنْ صَلَاتِهِ، فَسَأَلَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: وَيْحَكَ أَتَدْرِي بَيْنَ يَدَيِ مَنْ كُنْتُ؟ إِنَّ الْعَبْدَ لَا يَقْبَلُ مِنْ صَلَاتِهِ إِلَّا مَا أَقْبَلَ عَلَيْهِ مِنْهَا بِقَلْبِهِ، فَقَالَ الرَّجُلُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ هَلَكْنَا، فَقَالَ: كَلَّا إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُتِمُّ ذَلِكَ بِالنَّوَافِلِ.

فرمود: روزی نماز می‌خواند عبا از یک دوشش افتاد، حضرت آن را درست نکرد تا از نماز فارغ شد، بعضی از اصحابش در این باره از آن حضرت پرسید، فرمود: وای بر تو آیا می‌دانی که در پیشگاه چه کسی ایستاده بودم؟ همانا از نماز بنده پذیرفته نمی‌شود مگر همان قدر که به دل متوجه خدا بوده است، آن مرد عرض کرد: بنابراین ما هلاک شدیم، فرمود: نه چنین است خدای عزوجل این کمبود را با نافله‌ها جبران می‌کند.

إِنَّهُ كَانَ نَاسًا مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ يَعْيشُونَ لَا يَدْرُونَ مِنْ أَيْنَ مَعَاشُهُمْ، فَلَمَّا مَاتَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ فَقَدُوا مَا كَانُوا يُؤْتُونَ بِهِ

۲۵ - الخصال: ج ۲، ص ۵۱۸ و ۵۱۹ - ح ۴ - ذکر ۲۳ خصله من الخصال المحموده التي وصف بها علي بن الحسين (عليه السلام)

بالليل، وَ كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيَخْرُجُ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلُمَاءِ، فَيَحْمِلُ الْجِرَابَ عَلَى ظَهْرِهِ وَ فِيهِ الصَّرَرُ مِنَ الدَّنَانِيرِ وَ الدَّرَاهِمِ وَ رُبَّمَا حَمَلَ عَلَى ظَهْرِهِ الطَّعَامَ أَوِ الْحَطَبَ حَتَّى يَأْتِيَ أَبَا فَيْقَرَةَ ثُمَّ يُنَاولُ مَنْ كَانَ يَخْرُجُ إِلَيْهِ، وَ كَانَ يُعْطِي وَجْهَهُ إِذَا نَاولَ فَقِيرًا لِنَلَّا يَعْرِفَهُ فَلَمَّا تَوَفَّى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَدُوا ذَلِكَ فَعَلِمُوا أَنَّهُ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَمَّا وُضِعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْمُغْتَسَلِ نَظَرُوا إِلَى ظَهْرِهِ وَ عَلَيْهِ مِثْلُ رَكَبِ الْإِبِلِ مِمَّا كَانَ يَحْمِلُ عَلَى ظَهْرِهِ إِلَى مَنَازِلِ الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ.

فرمود در شب‌های تار بیرون می‌رفت و کیسه‌های دینار بر دوش می‌کشید، و گاهی خوراکی و یا هیزم بر پشت می‌کرد و یک یک درب خانه‌های مستمندان را می‌زد و آنچه را که بر دوش داشت به دست آن کسی که در را می‌گشود می‌داد، و هرگاه به فقیری چیزی می‌داد صورت خود را می‌پوشید که او را نشناسد، و چون وفات کرد و این کار را از کسی ندیدند دانستند آنکه این کار می‌کرد علی بن الحسین علیه السلام بوده، و چون بدن شریفش را بر غسلاگاه گذاشتند پشت آن حضرت را مشاهده کردند که مانند زانوی شتر پینه بسته بود از بس که به خانه‌های فقراء و مساکین بار به دوش مبارک کشیده بود.

و لَقَدْ خَرَجَ ذَاتَ يَوْمٍ وَ عَلَيْهِ مِطْرَفُ خَزٍّ - فَتَعَرَّضَ لَهُ سَائِلٌ فَتَعَلَّقَ بِالْمِطْرَفِ فَمَضَى وَ تَرَكَهُ - وَ كَانَ يَشْتَرِي الْخَزَّ فِي الشِّتَاءِ - فَإِذَا جَاءَ الصَّيْفُ بَاعَهُ فَتَصَدَّقَ بِثَمَنِهِ. وَ لَقَدْ نَظَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ عَرَفَةَ إِلَى قَوْمٍ يَسْأَلُونَ النَّاسَ فَقَالَ: وَيَحْكُم! أَغَيْرَ اللَّهِ تَسْأَلُونَ فِي مِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ؟! أَنَّهُ لِيَرْجِي فِي هَذَا الْيَوْمِ لَمَّا فِي بَطْنِ الْحَبَالِيِّ أَنْ يَكُونَ سَعِيدًا^{۲۶}.

فرمود: و روزی از خانه بیرون شد و دوش‌انداز خزی به دوش داشت، گدایی بر سر راه آمد و به دوش‌انداز درآویخت. حضرت به راه افتاد و آن را به جای گذاشت. و در فصل زمستان خز می‌خرید چون تابستان می‌رسید آن را می‌فروخت و بهایش را صدقه می‌داد، و روز عرفه‌ای جمعی را دید که از مردم گدایی می‌کنند، فرمود: وای بر شما آیا در چنین روزی از غیر خدا گدایی می‌کنید؟ در حالتی که امید می‌رود در امروز پرتو سعادت به بچه‌های در رحم مادران نیز بتابد.

وَ لَقَدْ كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْبِي أَنْ يُوَأكَلَ أُمَّهُ فَقِيلَ لَهُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنْتَ ابْرَ النَّاسِ وَ أَوْصَلَهُمْ لِلرَّحِمِ، فَكَيْفَ لَا تُوَأكَلَ أُمُّكَ؛ فَقَالَ أَنِّي أَكْرَهُ أَنْ تَسْبِقَ يَدِي إِلَى مَا سَبَقَتْ عَيْنُهَا إِلَيْهِ^{۲۷}.

و فرمود: آن حضرت چنین بود که از هم خوراک شدن با مادرش خودداری می‌فرمود، به حضرتش عرض شد: یابن رسول الله شما از همه مردم نیکوکارتر و از همه بیشتر رعایت صله رحم می‌کنید، چرا با مادر خود هم خوراک نمی‌شوید؟ فرمود: خوش ندارم که مبدا پیش‌دستی کنم به غذایی که مادرم چشم بر او داشته است.

۲۶ - ص ۵۱۷ ح ۴، البحار: ۴۶ / ۶۲ ضمن ح ۱۹، و فی المصدر: أن يكونوا سعداء.. - الخصال، للشيخ الصدوق ۲: ۲۹۴

۲۷ - محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۶، باب مکارم اخلاقه، ح ۱۹

وَلَقَدْ قَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ: يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ اِنِّي لَأَحِبُّكَ فِي اللَّهِ حُبًّا شَدِيدًا، فَقَالَ: اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَعُوْذُ بِكَ اِنْ اَحَبَّ لَكَ وَاَنْتَ لِيْ مَبْغُضٌ^{٢٨}.

فرمود: مردی به آن حضرت عرض کرد: یا بن رسول الله به راستی که من تو را در راه خدا بسیار دوست دارم، امام فرمود: بارالها من به تو پناهنده می شوم از اینکه دیگری به خاطر تو مرا دوست بدارد و تو مرا دشمن داشته باشی.

وَلَقَدْ حَجَّ عَلِي نَاقَةَ لَهُ عَشْرِينَ حَجَّةً فَمَا قَرَعَهَا بِسُوطٍ، فَلَمَّا تَوَفَّتْ أَمَرَ بِدَفْنِهَا لَنَلَّا تَاكُلَهَا السَّبَاعُ.

فرمود آن حضرت را ناقه ای بود که بیست بار با آن به حج رفته بود و هرگز به آن تازیانه نزده بود، و چون آن ناقه مرد دستور فرمود به خاکش بپارند تا درندگان آن را نخورند.

وَلَقَدْ سُنِلَتْ عَنْهُ مَوْلَاةٌ لَهُ، فَقَالَتْ: أَطْنِبْ أَوْ اخْتَصِرْ؛ فَقِيلَ لَهَا: بَلْ اخْتَصِرِي، فَقَالَتْ: مَا أَتَيْتَهُ بِطَعَامٍ نَهَارًا قَطُّ، وَ مَا فَرَشْتُ لَهُ فِرَاشًا بَلِيلَ قَطُّ.

فرمود که آن حضرت کنیزی داشت که احوال آن حضرت را از او پرسیدند، گفت: سخن دراز گویم یا به اختصار، گفته شد مختصر بگو، گفت: هرگز برای آن حضرت به روز غذا نیاوردم و هرگز به شب بستر برای او نگستردم.

وَلَقَدْ أَنْتَهِيَ ذَاتَ يَوْمٍ إِلَيَّ قَوْمٌ يَغْتَابُونَهُ فَوْقَ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ: إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَغْفِرَ اللَّهُ لِي وَ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ فَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ. فرمود: روزی گذارش به جمعی افتاد که نسبت به حضرتش بدگویی می کردند، نزد آنان ایستاد و فرمود: اگر در گفتار خود راست گوئید خداوند مرا بیامرزد، و اگر دروغگو هستید خداوند شما را بیامرزد.

فَكَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا جَاءَهُ طَالِبُ عِلْمٍ فَقَالَ مَرْحَبًا بِوَصِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، ثُمَّ يَقُولُ إِنْ طَالِبُ الْعِلْمِ إِذَا خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ لَمْ يَضَعْ رِجْلَهُ عَلَي رَطْبٍ وَ لَا يَأْبِسُ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا سَبَّحْتَ لَهُ إِلَي الْأَرْضِينَ السَّابِعَهُ.

فرمود و از عادت حضرتش این بود که چون دانش آموزی به خدمتش می رسید می فرمود: خوش آمدی ای سفارش شده رسول خدا، سپس می فرمود: به راستی که چون طالب علم از خانه خود بیرون می آید پای خود بر هیچ تر و خشکی از زمین نمی گذارد مگر آنکه تا هفتمین طبقه زمین برای او تسبیح می گویند.

وَلَقَدْ كَانَ يَعُولُ مِائَةَ أَهْلِ بَيْتٍ مِنْ فَقَرَاءِ الْمَدِينَةِ، وَ كَانَ يُعْجِبُهُ أَنْ يَحْضُرَ طَعَامَهُ الْيَتَامَى وَ الْأَضْرَاءَ وَ الزَّمَنِي وَ الْمَسَاكِينَ الَّذِينَ لِاحِيلَةٍ لَهُمْ وَ كَانَ يَنَاولُهُمْ بَيْدَهُ، وَ مِنْ كَانَ لَهُ مِنْهُمْ عِيَالٌ حَمَلَهُ إِلَي عِيَالِهِ مِنْ طَعَامِهِ، وَ كَانَ لَا يَأْكُلُ طَعَامًا

حتی بیداء فیتصدق بمثله.

فرمود حضرتش یکصد خانواده از فقیران مدینه را سرپرستی می فرمود، و از اینکه یتیمان و بیچارگان و زمین گیر شده گان و تهی دستان که راه چاره ندارند بر سر سفره ی او بنشینند خوشش می آمد، و با دست خود لقمه برای آنان می گرفت، و هریک از آنان که عائله مند بود از غذای خود برای عائله اش می برد، و غذایی نمی خورد تا اوّل مانند آن غذا را صدقه می داد.

و لقد كان يسقط منه كلّ سنة سبع ثقات من مواضع سجوده لكثرة صلاته، و كان يجمعها فلما مات دفنت معه.

و فرمود که هر سال هفت پینه از هفت محلّ سجده او می افتاد از بس نماز می خواند، و آن حضرت آن پینه ها را جمع آوری می فرمود، و چون از دنیا رحلت فرمود آن پینه ها به همراه او به خاک سپرده شد.

و لقد كان بكى علي ابيه الحسين عليه السلام عشرين سنة، و ما وضع بين يديه طعاماً الا بكى، حتّى قال له مولّي له: يابن رسول الله أما لحزنك أن تنقضي؟ فقال له: ويحك! إن يعقوب النّبي عليه السلام كان له إثني عشر ابناً فغيب الله عنه واحداً منهم، فابيضّت عيناه من كثرة بكائه عليه، و شاب رأسه من الحزن، و احدوب ظهره من الغمّ، و كان ابنه حياً في الدّنيا، و أنا نظرت إلي أبي و أخي و عمّي و سبعة عشر من أهل بيتي مقتولين حولي، فكيف ينقضي حزني.

و فرمود امام باقر علیه السلام پدرم حضرت امام زین العابدین بر پدرش حضرت امام حسین علیهما السلام مدت بیست سال گریست، و غذایی به پیش آن حضرت گذاشته نشد مگر آنکه گریست تا آنجا که غلامش عرض کرد: ای فرزند رسول خدا آیا روزگار اندوه شما به سر نیامد؟

پدرم فرمود: وای بر تو، یعقوب پیغمبر دوازده پسر داشت و خداوند یکی از آنان را از چشم او پنهان کرد، حضرت یعقوب از بس بر او گریست دیدگانش کور و موی سرش از اندوه سفید گشت و پشتش از بار غم خمیده گردید، و حال آن که پسرش در دنیا زنده بود، و من خودم دیدم که پدر بزرگوام و برادرم و عمویم و هفده نفر از خاندانم کشته شدند، و در کنار من افتاده بودند، پس چگونه روزگار اندوه من به سر آید.

«آری سید سجاد (علیه السلام) در این مصیبت عظمی در این جهان بی مانند و هیچکس بر او این همه مصائب وارد نشده

است.»

شئون کمالیه سیدسجاد علیه السلام

شئون کمالیه حضرت سیدسجاد علیه السلام از حیطة احصاء و شمار بیرون است و در بیان و تقریر درنیاید، چه این خاندان

جلیل مصداق همان کلمات تامّاتی هستند که آب هفت دریا برای استقصاء فضایل و کمالات آنان کفایت نکند، چنانچه در کتاب قیّم احتجاج طبرسی آمده:

سئل یحیی بن اکثم ابالحسن العالم علیه السلام عن قوله تعالی سبعة ابحر مانفدت کلمات الله ما هي، قوله علیه السلام الي ان قال و نحن الکلمات التي لاتدرک فضائلنا و لاتسقصي^{۲۹}. و چه بجا گفته شده:

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنم سرانگشت و صفحه بشمارم

آری حضرت سیدسجّاد علیه السلام را در مقام فضایل و شئون کمالیه ابعاد بسیاری است و شمّه‌ای از آن در کتب تواریخ و اخبار و احادیث معتبره اشاره شده است.

حضرت سیدسجّاد علیه السلام را بعدی است در مقام عرفان و معرفت.

حضرت سیدسجّاد علیه السلام را بعدی است در مقام علم و حکمت.

حضرت سیدسجّاد علیه السلام را بعدی است در مقام بندگی و عبودیت.

حضرت سیدسجّاد علیه السلام را بعدی است در مقام تقوی و عصمت.

حضرت سیدسجّاد علیه السلام را بعدی است در مقام جود و سخاوت.

حضرت سیدسجّاد علیه السلام را بعدی است در مقام اعجاز و کرامت.

حضرت سیدسجّاد علیه السلام را بعدی است در مقام شهامت و شجاعت.

حضرت سیدسجّاد علیه السلام را بعدی است در مقام همّت و مناعت.

حضرت سیدسجّاد علیه السلام را بعدی است در مقام هیبت و سطوت.

یک دهان خواهم به پهنای فلک تا بگویم وصف آن رشک ملک

آن سیدسجّاد است که در دعای اوّل صحیفه مبارکه نخست به حمد و ستایش ذات کلّ الکمال الوهی پرداخته و بدین نغمه مترنّم است:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ بِلاَ أَوَّلٍ كَانَ قَبْلَهُ، وَالْآخِرِ بِلاَ آخِرٍ يَكُونُ بَعْدَهُ، الَّذِي قَصَرَتْ عَنْ رُؤْيَيْهِ أَبْصَارُ النَّاطِرِينَ، وَ عَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ^{۳۰}.

ستایش مخصوص خدا است که هستی او اوّل در وجود و مبداء آفرینش است بی آنکه ذات ازلی را اوّل و ابتدایی باشد، و آخر در وجود است بی آنکه حقیقت ابدی را آخر و انتهای باشد، آن یگانه ذاتی که دیده بینندگان از دیدنش قاصر و فهم و اندیشه تو صیف کنندگان از نعت و وصفش عاجز است، یعنی نه تنها چشم حس از دیدنش قاصر و ناتوان بلکه چشم عقل و هوش از احاطه به او صافش، تا چه رسد به کنه ذاتش عاجز است، نور جمال و جلالش قوای ادراکی حس و وهم و خیال و عقل همه را مقهور ساخته است.

جهان متّفق بر الهیّتش	خرد ماند در کنه ماهیّتش
بشر ماورای جلالش نیافت	بصر منتهای جمالش نیافت
نه بر اوج ذاتش پرد مرغ و هم	نه در ذیل وصفش رسد دست فهم
نه ادراک در کنه ذاتش رسد	نه فکر در غور صفاتش رسد

آن سیدسجّاد است که ضمن بیان ادعیه و مناجات باب علم و حکمت را به روی حوزه آدمیّت تا دامنه قیامت گشوده و مفتاح تمام حقایق الهیه و معارف ربّانیه را در لفافه ادعیه و مناجات در دسترس جهان انسانیت و عشاق حق گذارده است، ولی افسوس که ما نرفتیم سر آن خم‌های مملو از اشربه قرآنیّه و جرعه‌ای از آن صهبای توحید و معرفت ننوشتیم تا لذّت شراب توحید و معرفت را دریابیم، به ادعیه سیدسجّاد و مناجات‌های آن بزرگوار و درفشانی آن حضرت ضمن هر دعا و مناجاتش توجّهی نکردیم، به عوض اینکه با ادعیه آن حضرت تماس بگیریم و به سرّ خلقت که عبادت از روی معرفت است پی ببریم و درس علم و حکمت را از آن معلّم ملک و ملکوت بیاموزیم، اکثر عمر عزیز خود را صرف اباطیل نمودیم (سرمایه ز کف رفت و تجارت ننمودیم)، و این ماییم که به خسران و زیان جبران‌ناپذیر گرفتار آمدیم، **وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خَسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**^{۳۱} الف و لام در الانسان الف و لام استغراقی است، یعنی کلّ انسان‌ها در خسران و زیانند مگر آنان که ایمان دارند و عمل صالح انجام دادند.

۳۰ - صحیفه سجّادیه، دعای اوّل، در بیان حمد و ثنای خداوند عزّوجلّ

۳۱ - سوره عصر

ای کسی که عمرت را پای تلویزیون با آن برنامه‌های غیر خداپسندانه و فیلم‌های شهوت‌برانگیز تلف کردی، چرا نشستی به شب زنده داری و مناجات با قاضی الحاجات، و چرا تلاوت قرآن با تفکر و تدبّر در آیات آن نکردی، مگر امیر اهل ایمان و رئیس متّقین در وصف پرهیزکاران فرمود: "أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لَأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يَرْتَلُونَهُ تَرْتِيلًا الْخَبْرُ"^{۳۲} چون شب آید به نماز ایستاده آیات قرآن را با فکر و تأمل تلاوت نمایند و با دلی شکسته و نالان به درمان درد خویش کوشند.

همه شب تا سحر آن عشق‌بازان	ز شوق دوست چون شمع گدازان
کنند اجزاء قرآن را تلاوت	به ترتیل و تفکر وز درایت
کز آن خواندن غمین گردد دل پاک	غمی کان در نشاط آرد نه افلاک
کنند از فکر در آیات قرآن	هزاران درد جان خویش درمان
خوشا آنان که هر شب تا سحرگاه	بدین خوش نغمه از دل برکشند آه
خوشا آنان که شب زین دفتر عشق	همی خوانند نام دلبر عشق

عالی‌ترین درس توحید و عرفان

سیدسجّاد علیه‌الصّلوة والسّلام عالی‌ترین درس توحید و عرفان را محتوای سوره مبارکه توحید و آیات اول سوره حدید معرفی می‌فرماید چه آن حضرت خود عارف به محتوای آن است.

در کتاب قیّم و شریف اصول کافی کلینی وارد است که از حضرت سیدسجّاد زین‌العابدین و العارفین علیه‌السّلام از توحید سؤال شد.

فَقَالَ السَّجَّادُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ "قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ" وَ الْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ "وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ" فَمَنْ رَأَى ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ^{۳۳}.

مفاد کلام معجز نظام امام سجّاد علیه‌السّلام این است که ذات خدای عزوجل در ازل می‌دانست که در آخرالزمان اقوامی متعمّق و متفکّر که دارای فکر دقیق و عمیق در فهم معارف الهیّه و حقایق قرآنیّه هستند به وجود می‌آیند، بدین جهت سوره

۳۲ - خطبه متّقین نهج‌البلاغه

۳۳ - اصول کافی ۱: ۹۱، حدیث ۳ - توحید صدوق: ۲۸۳ (باب ۴۰) حدیث ۲ - بحارالانوار ۳: ۲۶۳

مبارکه توحید و آیات اوّل سوره حدید را نازل فرمود و هر کس غیر از این جوید هلاک است، زیرا برای خدا شنا سی و توحید حق تعالی ملاک عرفان واقعی و میزان حقیقی محتوای سوره توحید و آیات مبارکات اوّل سوره حدید است، پس باید به آن تکیه کرد و از اقوال و افکاری که مخالف آن است و آدمی را به ضلالت و هلاکت و صراط غیرمستقیم توحید سوق می‌دهد پرهیز نمود، زیرا وراء مسلک توحید نیست مگر کفر و شرک و تعطیل و تشبیه و ابطال.

بیان برخی از اشارات سوره مبارکه توحید اختصاراً

در این سوره مبارکه توحید با اینکه یک سطر مختصر بیشتر نیست، ولی اسرار و اشارات و لطائف و حقایقی است که ادراک آن در وسع همه کس نیست، بلکه ادراک آن مخصوص اهل تعمّق از حکیمان و عارفان اّمّت حضرت ختمی مرتبت در آخر زمان است.

آن کس است اهل بشارت که اشارت داند نکته‌ها هست بسی محرم اسرار کجا است

اکنون به بیان برخی از اشارات این سوره مبارکه اختصاراً اشاره می‌شود.

قول هو

هو اشاره است به مقام هو هویت مطلقه و مقام احدیت غیبیه ذاتیه.

هو اشاره است به مقام لا اسم له و لارسم له و لا نعت له و لا وصف له.

هو اشاره است به مقام غیب هویت و مقام غیب‌الغیوب و مقام غیب مطلق.

هو اشاره است به مقام سرّ و سرّ السرّ و سرّ مستتر و سرّ مقنّع بالسرّ و مقام سرّالاسرار.

هو اشاره است به مقام خفای ذات حق و تحوم ذات و قعر ذات و کنه ذات حق.

هو اشاره است به مقام کنز خفی و مقام لاتعین.

هو اشاره است به مقامی که افهام ذوی‌الافهام در آن حیاری و عقول ذوی‌العقول در آن صرعی است.

هو اشاره است به مقامی که طایر عقل کل از وصول بذروه اعلای آن اظهار عجز نموده و به نغمه‌ی **ما عرفناك حقّ معرفتك**

معترف و مترنّم است.

فهم بسی رفت و نبودش طریق عقل بسی راند و نبودش مجال

لَوَدَّنتُ الْفِكْرَةَ مِنْ حُجْبِهِ لَاحْتَرَقْتُ مِنْ سُبُحاتِ الْجَلالِ
 کار مگش نیست در این ره پرید بملکه بسوزد پر عنقا و بال
 عَزَّ كَرِيمٌ احَدٌ لَمْ يَزَلْ جَلَّ قَدِيمٌ صَمَدٌ لَا يَزَالُ
 اِنْ نَطَقَ الْعَارِفُ فِي وَصْفِهِ يَعْجُزُ عَنْ دَرْكِ عَدِيمِ الْمِثَالِ

قل هو الله احد

الله - ذاتی است و اشاره است به ظهور ذاته لذاته علی ذاته و رؤیت المفصل مجملاً و مقام تجلّی ذاتی.

احد - اشاره است به مقام تعین اول و حضرت الاحدیّه الذاتیه که از او تعبیر می شود به جمع الجمع و اصل الجمع و حقیقه الحقایق و برزخ البرازخ و مقام طامّه کبری و مقام اودانی و افق اعلی.

الله الصمد - الله صفاتی است و اشاره است به ظهور ذاته بصور اسمائه و صفاته و مقام تجلّی صفاتی و تعین ثانی و حضرت الواحدیه و مقام جمع و حضرت العمائیّه و مقام قاب قوسین.

الصمد - اشاره است به مقام بسیط الحقیقه و کلّ الکمالات الفعلیه.

لم یلد - اشاره است به اینکه موجودات و مخلوقات از خدا بر سبیل زایش و تولید به وجود نیامده اند، و نسبت خدای متعال با خلق نسبت یم و نم نیست تا تولید باشد، بلکه نسبت ذی ظلّ است به ظلّ، و نسبت عاکس است به عکس، و نسبت شیء است به فیء، و مجموعه جهان هستی جلوه حق است و حقتعالی فاعل بالتّجلی است.

این همه عکس می و نقش مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد

لم یولد - اشاره است به قدمت و ازلیّت ذات احدیّت جلّت عظمته و اشاره است به اینکه حقتعالی و مبداء اعلی سرمدی الذّات است بالاصاله، و منحصرّاً ذات یکتای الوهی قدیم بالذّات است (لاقدیم بالذّات سوی الله).

لم یلد لم یولد او را لایق است والد و مولود را او خالق است

ولم یکن له کفوّاً احد - اشاره است به توحید اخصّ الخاصّی، و اینکه ذات خدای یکتای صرف الوجود است، و به حکم قاعده‌ی مسلّمه برهانیه: (صرف الوجود لایتثنی و لایتکرّر)، بنابراین ذات احدی صمدی ثانی بردار نیست و کفوی برای او متصور نمی باشد.

تعالی الله یکی بی مثل و مانند که خوانندش خداوندان خداوند

ورای هرچه در گیتی اساس است برون از هرچه در وهم و قیاس است
وجودش بر همه موجود قادر نشانش بر همه ذرات ظاهر
نگه دارنده‌ی بالا و پستی گواه هستی او جمله هستی
بری از خویش و از پیوند و از کس به وصفش قل هو الله احد بس

حضرت سیدسجاد علیه السلام را از حیث بعد علم و حکمت باید از آثار دُرربار علمی اش شناخت که دریای بی‌کران علم و حکمت است، مخصوصاً صحیفه مبارکه سجّادیه که در نزد ارباب علم و حکمت و کرسی‌نشینان عرش عرفان و معرفت تعبیر از آن به انجیل هذه الامّه شده است، و الحق باید تصدیق و گواهی نمود که گفتار آن بزرگوار فوق کلام مخلوق و دون کلام پروردگار است، و هرکس را افق علم و حکمت و عرفان و معرفت عالی‌تر و بالاتر است استفاده و استناره و استضاء و استشراق از شروق انوار علم آن حضرت بیشتر است، علوم آن حضرت غذای جان انسان است، هرچه آدمی از اغذیه و اطعمه و اشربه روحانیّه و علمیّه و عرفانیّه آن حضرت بیشتر تغذیه کند و شراب علم و حکمت و معرفت بیشتر بنوشد روحش نورانی‌تر و جانش قوی‌تر می‌گردد.

مائده علم است نی نان و شوا نور علم است ای پسر جان را غذا
خداوند متعال بحقّ ولیّ ذی‌الجلال ما را از این اشربه‌ی حلال که در میکده‌اش را حضرت زین‌العابدین و العارفین به روی ما مفتوح و گشاده است محروم نفرماید.

ای ساقی جان پرکن آن ساغر پیشین را آن راهزن دل را و آن راهبر دین را
آن می که زدل خیزد با روح بیامیزد مخمور کند جوشش مرچشم خداین را
آن باده انگوری مرّ امت عیسی را وین باده منصوری مرّ امت یاسین را
خمه‌است از آن باده خمه‌است از این باده تا نشکنی آن خم را هرگز نچشی این را
آن باده به جز یکدم دل را نکند خرم هرگز نکشد غم را هرگز نکشد کین را
یک قطره از این ساغر جان تو کند چون زر جانم به فدا بادا این ساغر زرّین را
این حالت اگر باشد اغلب به سحر باشد کو آن که برا ندازد او بستر و بالین را

حضرت سید سجّاد علیه السلام از حیث بعد بندگی و عبودیت حق بس در مقامش که آن حضرت را

زین العابدین و سید سجّاد لقب داده اند، او زینت الهیون است، اوست که گوی سبقت را از عموم عابدین و ساجدین ربوده است.

حضرت سید سجّاد علیه السلام از حیث تقوی و عصمت در افق اعلی است، چه آن حضرت اتقی المتّقین و

واجد مقام عصمت کبری است، آن حضرت نه تنها از حرام و حلال پرهیز داشت بلکه از مایه سوی الله پرهیز داشت و پیوسته مستغرق در حق و منقطع از غیر خدا بود.

دو عالم را به یکبار از دل خویش برون کردیم تا جای تو باشد

حضرت سید سجّاد علیه السلام از حیث جود و سخاوت در افق اعلی است، چه آن حضرت هر چه داشت در راه

خدا انفاق می کرد و اسخی الناس بود.

حضرت سید سجّاد علیه السلام در مقام اعجاز و کرامت در افق اعلی است و بزرگترین معجزه او همانا قوه

بیان و اشراق و آثار علمی آن بزرگوار است که اهمیّتش به مراتب بالاتر از معجزه حسّیه است، چنانکه آوردن سوره توحید وسیله حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله به مراتب بالاتر از معجزه انشقاق قمر است، و سید سجّاد علیه السلام هم دارای معجزه عقلیه است و هم معجزه حسّیه.

جریان پناه بردن آهو به حضرت امام سجّاد علیه السلام

حضرت سید سجّاد علیه السلام ملجاء و پناه قاطبه مخلوقات بود، حتّی حیوانات در مقام حاجت به آن حضرت پناه آورده و متوسّل به آن حضرت می شدند در کشف الغمّه دارد که وقتی حضرت زین العابدین علیه السلام با اصحاب خود نشستند بود که ناگاه ماده آهویی از بیابان نمایان گشت و همی آمد تا به حضور مبارک امام سجّاد (ع) رسید، و همی دم و دست بر زمین زد و همه و صدا نمود، بعضی از آن جماعت به آن حضرت عرض کردند یابن رسول الله این ماده آهو چه می گوید؟

فرمود: می گوید فلان ابن فلان قرشی بچه او را چند روز پیش در فلان وقت گرفته و از آن روز تاکنون شیر نخورده، از این کلام معجز نظام آن بزرگوار در دل آن جماعت چیزی خطور کرد یعنی حالت انکاری پدید گشت و امام علیه السلام به علم خود بدانست، پس فرمود آن مرد قرشی را حاضر کردند و به او فرمود چیست این آهو را که از تو شکایت می کند؟

عرض کرد چه می‌گویید؟ فرمود: می‌گویند تو بچه او را در فلان وقت گرفته‌ای و از آن هنگام که او را مأخوذ داشته‌ای به او شیر نداده است و از من خواستار می‌شود که از تو بخواهم این بچه آهو را بیاوری تا شیر به او بدهد و دیگر باره به تو بازگرداند. آن مرد عرض کرد سوگند به آنکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به رسالت مبعوث داشت را ست فرمودی قضیه چنین است.

حضرت فرمود این بچه آهو را به من فرست، چون مادرش بچه خود را بدید همهمه نمود دم و دست خود را بر زمین زد و بچه‌اش را شیر داد، امام به او فرمود: ای فلان بحق من بر تو این بچه آهو را به من ببخش، پس به آن حضرت بخشید. امام علیه‌السلام نیز آن را به آهو بخشید و تکلم فرمود با وی به کلام او، آهو همهمه کرد و دم بر زمین مالید و با بچه‌اش روان به سوی میدان گشت.

اصحاب عرض کردند: یابن رسول الله چه می‌گفت؟ فرمود: دعا کرد برای شما و شما را جزای خیر گفت^{۳۴}.

آری امام ملجاء تمام مخلوقات است و السنه و زبان‌های تمام موجودات را می‌داند و با آنها به لسان آنها تکلم می‌فرماید.

حضرت سیدسجاد علیه‌السلام از حیث شهامت و شجاعت در افق اعلی است، در شجاعت قلب و قوت نفس

ملکوتیه آن حضرت همین بس که او با سلاطین عصر خود ملاقات می‌کرد و با کمال شهامت با آنان سخن می‌گفت.

و بهترین نمونه بارز شجاعت آن حضرت مذاکراتش با عبیدالله بن زیاد و یزید بن معاویه و سایر خلفای آل‌زیاد و آل‌مروان است که از هیچ یک خوف و بیمی نداشت بلکه با آنها با کمال قدرت و شهامت و شجاعت سخن می‌گفت و آنان را مورد توبیخ و ملامت قرار می‌داد، تا به جایی رسید که ابن‌زیاد ملعون ازل و ابد امر به قتل آن حضرت نمود و آن بزرگوار ابن‌زیاد را مخاطب قرار داد و فرمود: پسر زیاد تو مرا از مرگ بیم می‌دهی و با کشتن مرا تهدید می‌کنی؟ دانسته باش شهادت و قتل افتخار ماست، این شهادت کرامت و فضیلت است برای ما خاندان عصمت، پدر بزرگوارم فرمود: **اَنْي لَا اري الموت الا سعادة و الحیوة مع الظالمین الا برما**، من مرگ و شهادت را جز سعادت و نیکبختی، و زندگی با ستمکاران را جز ننگ و بدبختی چیز دیگر نمی‌دانم، مرگ با افتخار نزد ما به از زندگی با ننگ و عار است. چون با یزید روبرو شد به چشم حقارت بدو نگریست و فرمود: یزید تو و پدرت معاویه و جدّ ابوسفیان آزاد کرده ما هستید و شما در تحت فرمان جدّم بودید.

^{۳۴} - نقل از کتاب منتهی‌الامال محدث قمی ج ۲

این شما بودید که در جنگ بدر و احد و احزاب دشمن پدرم و جدّم بودید، و این شما بودید که پرچمدار کفر بودید، و این شما بودید که به برکت جدّم به مقام و منصب رسیدید، شما آزاد شدگان جدّم رسول الله می‌باشید، و این شما هستید که کفر و شرک خود را ابراز داشتید و با کینه دیرینه اکنون دارید با ذریه پیغمبر خاتم(ص) چنین معامله و ستم می‌کنید، امّا یزیدا بدان روزی خواهد رسید که به ندامت و پشیمانی از کرده‌ی خود گرفتار شوید و با یوم الحسرة و الندامة روبرو شوید، و جز حسرت و ندامت هیچ چاره‌ای نداشته باشید، و سیعلم الذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون.

حضرت سیدسجاد علیه‌السلام از حیث مقام همّت عالی در افق اعلی است و باید چنین باشد، چه آن حضرت تربیت یافته پدری است که گوی سبقت را در مقام همّت از کلّ عالمیان ربوده است و در ضمن اشراق سوّم خواندی گفته امام الکونین و سیدالنشأتین حضرت ابی عبدالله الحسین علیه‌السلام را که فرموده:

سَبَقْتُ الْعَالَمِينَ إِلَى الْمَعَالِي بِحُسْنِ خَلِيقَةٍ وَ عُلُوِّ هِمَّةٍ

به طور کلی این خاندان جلیل همه شان سبق سرمدی و سبق دهری و سبق رتبه‌ای و سبق شرفی بر کلّ عوالم و قاطبه عالمیان دارند، و ما این واقعیت را در جای خود برهاناً بر کرسی اثبات نهاده‌ایم، و در مقام سبق همّتی آنان همین بس که خود را با غیر خدا معامله نکردند، بلکه خود را به خدا فروختند و به کلّ ماسواالله اعتنا نکردند، این است معنای همّت عالی.

گفت رسطالیس استاد الست همّت عالی است اصل آنچه هست

حضرت سید سجاد علیه‌السلام از حیث هیبت و سطوت و صولت در افق اعلی است، همین بس در مقام هیبتش که اگر تبسم نمی‌کرد کسی را قدرت تکلم در محضر انور آن حضرت نبود، و در ابیات ابونواس فرزددق شاعر معاصر آن حضرت آمده است:

يُغْضِي حَيَاءً وَ يُغْضِي مِنْ مِهَابَةٍ فَلَا يُكَلِّمُ إِلَّا حِينَ يَبْتَسِمُ^{۳۵}

این بیت ضمن ابیاتی است که فرزددق در مقام معرفی و توصیف شئون کمالیه آن حضرت سروده است.

۳۵ - چشمش را از حیا بر هم می‌نهد و دیگران از شکوه او چشم‌ها را می‌بستند، جز موقعی که او لبخند نمی‌زد تکلم نمی‌کردند.

قصیده عرشیه فرزّدق شاعر معاصر حضرت امام سجّاد علیه السّلام

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَطَأْتَهُ
 هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ
 هَذَا ابْنُ فَاطِمَةَ إِنْ كُنْتَ جَاهِلَهُ
 هَذَا ابْنُ سَيِّدَةِ النَّسْوَانِ فَاطِمَةَ
 إِذْ رَأَتْهُ قُرَيْشٌ قَالَ قَائِلُهَا
 يَكَادُ يُمَسِّكُهُ عِرْفَانٌ رَاحَتِهِ
 مُقَدَّمٌ بَعْدَ ذِكْرِ اللَّهِ ذِكْرُهُمْ
 يُسْتَدْفَعُ الضُّرُّ وَالْبَلَاءُ بِحُبِّهِمْ
 إِنْ عُدَّ أَهْلُ التَّقَى كَانُوا أَيْمَتَهُمْ
 مَا قَالَ: لَا قَطُّ إِلَّا فِي تَشْهُدِهِ
 يُغْضَى حَيَاءٌ وَ يُغْضَى مِنْ مَهَابَتِهِ
 يَنْشَقُّ نُورُ الْهُدَى عَنْ نُورِ غَرَّتِهِ
 اللَّهُ شَرَفَهُ قَدَمًا وَ عَظَمَهُ
 مَنْ يَعْرِفُ اللَّهَ يَعْرِفُ أَوْلِيَّهَ ذَا
 وَ الْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَ الْحِلُّ وَ الْحَرَمُ
 هَذَا التَّقَى النَّقَى الطَّاهِرُ الْعَلَمُ
 بِجَدِّهِ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ قَدْ خُتِمُوا
 وَ ابْنُ الْوَصِيِّ الَّذِي فِي سَيْفِهِ السَّقَمُ
 إِلَى مَكَارِمِ هَذَا يَنْتَهِي الْكَرَمُ
 رُكْنُ الْحَطِيمِ إِذَا مَا جَاءَ يَسْتَلِمُ
 فِي كُلِّ بَدْءٍ وَمَخْتَوْمٌ بِهِ الْكَلِمُ
 وَيُسْتَرْبُ بِهِ الْإِحْسَانُ وَالنِّعَمُ
 أَوْ قِيلَ: «مَنْ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ؟» قِيلَ: هُمْ
 لَوْلَا التَّشْهُدُ كَانَتْ لَائِهِ نَعَمُ
 فَمَا يُكَلِّمُ إِلَّا حِينَ يَبْتَسِمُ
 كَالشَّمْسِ يَنْجَابُ عَنْ إِشْرَاقِهَا الظُّلُمُ
 جَرَى بِذَاكَ لَهُ فِي لَوْجِهِ الْقَلَمُ
 فَالَّذِينَ مِنْ بَيْتِ هَذَا نَالَهُ الْأُمَمُ

این قصیده بیش از این است ولی به همین مقدار از این ابیات درربار اقتصار ورزیدیم.

تجاهل هشام ابن عبدالملک مروان در شناخت امام سجّاد علیه السّلام

در شأن سرودن این قصیده عرشیه در کتب معتبره آمده که در زمان خلافت عبدالملک مروان سالی پسرش هشام به حج رفت و در حال طواف چون به حجر الاسود رسید خواست استلام حجر کند، اما از کثرت ازدحام نتوانست و کسی از او احتشام نبرد، آن وقت در مسجدالحرام منبری برای او نصب کردند تا بر منبر قرار گرفت و اهل شام بر دور او احاطه کردند که در این هنگام حضرت سیدالسّاجدین و ابن‌الخیرتین امام زین‌العابدین علیه‌السّلام پیدا شد در حالی که جمال نیکویش تمام مردم آنجا را متوجّه آن جناب نمود و در جبهه‌اش از آثار سجده پینه بسته بود پس شروع فرمود به طواف کردن بر دور کعبه و چون به حجر الاسود رسید مردم به ملاحظه‌ی هیبت و جلالت آن حضرت از نزد حجر دور شدند تا آن حضرت استلام فرمود.

هشام از ملاحظه این امر در غیظ و غضب شد، مردی از اهل شام چون این عظمت و جلالت مشاهده کرد از هشام پرسید

که این شخص کیست که مردم به این مرتبه از او هیبت و احتشام می‌برند؟

هشام برای اینکه اهل شام آن حضرت را نشناسند تجاهر ورزیده گفت: من این آقا را نمی‌شناسم، فرزّدق شاعر آنجا حاضر بود گفت: لکنّی اعرفه.

گفت: من می‌شناسمش نیکو زو چه پرسى به سوى من کن رو

اگر هشام او را نمی‌شناسد من آن بزرگوار را خوب می‌شناسم، آن شامی گفت: کیست او یا ابونواس؟ فرزّدق بالبداهه ابیات مذکور را در معرفی آن حضرت گفت:

يَا سَائِلِي أَيْنَ حَلِّ الْجُودِ وَالْكَرَمِ عِنْدِي بَيَانٌ إِذَا طَلَبَهُ قَدَمُوا
هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءَ وَطَأْتَهُ وَ الْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَالْحِلُّ وَالْحَرَمُ

الی آخر الابیات المرقومه.

در این مقام دکتر رسای خراسانی که از عشاق و ارادتمندان مقام ولایت کلّیه مطلقه و دوستان اهل عصمت است اشعار درباری سروده است که ذکر آن مناسب است:

آن شنیدستم که در عهد ولیعهدی هشام

رهمسپار کعبه شد با مردم شام و حلب

خواست تا بوسد حجر را گشت مانع ازدحام

شد زجمعیت برون کاساید از رنج و تعب

دید ناگه صف ز هم بشکست و شد ماهی پدید

کافتاب از پرتو صبح جمالش در عجب

ماه گرد کعبه می‌گردید و خلایق گرد ماه

سنگ را با بوسه‌ای سیراب کرد از لعل لب

چون هشام آن عزّت و قدر و جلال و جاه دید

از شرار آتش و کین و حسد شد ملتهب

زآن میان یک تن از او پرسید این شهزاده کیست
 کاین چنین بر دامن مطلوب زد دست طالب
 کرد در پاسخ تجاهل گفت شناسم که کیست
 زآن تجاهل‌ها که بر اعجاز احمد بولهب
 چون فرزندق آن سخندان گرامی از هشام
 این سخن بشنید شد آشفته از خشم و غضب
 گفت گر نامش ندانی با تو گویم نام او
 گر پرسی خاک بطحا را وجب اندر وجب
 از زمین و آسمان و آفتاب و مشتری
 زهره و پروین و ماه کهکشان و ذوزنب
 مروه و بیت و صفا و زمزم و رکن و مقام
 می‌شناسندش نکو نام و نسب اصل و حسب
 میوه‌ی بستان زهرا قرّة العین حسین(ع)
 آنکه شد پیدایش او آفرینش را سبب
 کوکب صبح هدایت آنکه نور طلعتش
 محو کرد از ساحتش این ظلمت جهل و شغب
 خسرو ملک فصاحت آنکه در قدر بهاست
 خطبه‌های دلپذیرش درّۃ التّاج خطب
 چون نسیم نوبهاران ساخت جان را ای (رسا)
 هر دم از طبع نشاط انگیز می‌بخشد طرب

و نیز از عارف جامی در سبحة الابرار این اشعار در مورد قصیده‌ی فرزندق ذکر شده که مناسب مقام است مطلع این اشعار

درربار به نقل از سلسله الذهب ضمیمه سبحة الابرار جامی صفحه ۱۱۵ این است:

پور عبدالملک به نام هشام	در حرم بود با اهالی شام
می زد اندر طواف کعبه قدم	لیکن از ازدحام اهل حرم
استلام حَجَر ندادش دست	بهر نظّاره گوشه‌ای بنشست
ناگهان نخبه‌ی نبی و ولی	زین عبّاد بن حسین علمّی (ع)
در کسای بهاء و حلّی نور	بر حریم حرم فکند عبور
هر طرف می‌گذشت بهر طواف	در صف خلق می‌فتاد شکاف
زد قدم بهر استلام حجر	گشت خالی ز خلق راه گذر
شامیئی کرد از هشام سوّال	کیست این با چنین جمال و جلال
از جهالت در آن تعلّل کرد	وز شناسائیش تجاهل کرد
گفت شناسمش ندانم کیست	مدنی یا یمانی یا مکی است
بوفراس آن سخنور نادر	بود در جمع شامیان حاضر
گفت من می‌شناسمش نیکو	زو چه پرسى به سوى من کن رو
آن کس است این که مکّه و بطحاء	زمزم و بوقریس و خیف و منی
حرم و حلّ و بیت و رکن و حطیم	ناودان و مقام ابراهیم
مروه مسعی صفا حجر عرفات	طیبه و کوفه کربلا و فرات
هر یک آمد به قدر او عارف	بر علوّ مقام او واقف
قرّة لعین سیّدالشّهّداست	زهره شاخ دوحه‌ی زهراست
میوه باغ احمد مختار	لاله‌ی باغ حیدر کرّار
چون کند جای در میان قریش	رود از فخر بر زبان قریش
که بدین سرور ستوده شیم	بی‌نهایت رسید فضل و کرم

دروہی عزّت است منزل او	حامل دولت است مَحْمِل او
جدّ او را به مسند تمکین	خاتم انبیاء است نقش نگین
لایح از روی او فروغ هدی	فاتح از خوی او شمیم وفا
زحیا نایدش پسندیده	که گشاید به روی کس دیده
خلق از او نیز دیده خوابانند	کز مہابت نگاہ نتوانند
نیست بی سبقت تبسم او	خلق را طاقت تکلم او
حبّ ایشان دلیل صدق و وفا	بغض ایشان نشان کفر و نفاق
قربشان پایہی علوّ و جلال	بعدشان مایہ عتوّ و ضلال
گر شمارند اہل تقوی را	طالبان رضای مولی را
اندر آن قوم مقتدا باشند	و اندران خیل پیشوا باشند
گر بپرسد زآسمان بالفرض	سائلی من خیار اہل الارض
بر زبان کواکب و انجم	هیچ لفظی نیاید الاّ ہم
ذکرشان سابق است در افواہ	بر ہمہ خلق بعد ذکراللہ

نگارنده گوید در این مقام کہ ہشام نسبت بہ شناخت امام علیہ السّلام تجاہل ورزید، فرزدق شاعر حاضر در محفل بہ معرفّی حضرت سیّد سجّاد پرداخت و با اشعار درربار خود در شئون و نام و نشان امام علیہ السّلام مردم شام را بہ عظمت و جلال آن ولیّ ذوالجلال آشنا ساخت چنانکہ قبلاً اشارہ شد.

ولی اینجانب مقام دیگری سراغ دارم کہ خود حضرت سیّد سجّاد علیہ السّلام شخصاً مبادرت بہ معرفّی خویش فرمود و با لسان معجز بیان خود سحر دشمن ستمکار را باطل نمود و مردم شام را از خواب غفلت بیدار کرد، و آن موقعی بود کہ در مسجد شام بر فراز منبر برآمد و آن خطبہ عرشیہ را خواند.

خطبہ عرشیہ حضرت سیّد سجّاد علیہ السّلام در مسجد شام

در کتاب ناسخ التواریخ تألیف لسان الملک مرحوم میزرا محمدتقی سپہر کاشانی و نیز در کتاب نفس المهموم تألیف مرحوم

حاج شیخ عباس قمی و سایر کتب معتبره و منابع موثقه آمده که یزید ملعون ازل و ابد روزی به مسجد جامع شام آمد و حضرت سید سجّاد علیه السلام را در مسجد حاضر ساخت و در حضور آن حضرت فرمان داد که خطیب درباری بر منبر برآید و به مدح آل ابوسفیان و قدح آل علی عمران به سخنرانی پردازد.

خطیب علیه اللّٰعنه به دستور و امر یزید پلید عمل نمود، بر منبر صعود کرد و در ستایش و مدح معاویه و یزید آنچه توانست گفت، و جسارت به حضرت امام حسین و پدرش حضرت علی مرتضی صلوات الله علیها نمود و اسائه ادب کرد.

در این هنگام که امام سجّاد گفتار او را شنید از پای منبر صیحه و بانگ زد بر آن خطیب بی شرم و حیا و فرمود:

وَيْلَكَ أَيُّهَا الْخَاطِبُ! اشْتَرَيْتَ مَرْضَاةَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ، فَتَبَوَّأَ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ، وَای بر تو ای خطیب که خشم و سخط خداوند را به جهت رضایت مخلوق برای خود خریدی، پس جایگاه خود را در آتش جهنّم مهیا و آماده ببین. سپس روی به یزید آورد و آنگاه فرمود: يَا يَزِيدُ ائْذَنْ لِي حَتَّى أَصْعِدَ هَذِهِ الْأَعْوَادَ فَأَتَكَلَّمَ بِكَلِمَاتٍ فِيهِنَّ رِضَايُ اللَّهِ وَ لِهَوْلَاءِ الْجُلَسَاءِ أَجْرٌ وَ ثَوَابٌ.

زینت الهیون حضرت سید سجّاد علیه السلام فرمود: ای یزید اذن می دهی مرا تا بر بالای این چوبها روم و تکلم نمایم به کلمات و سخنانی که خوشنودی خدا در آن باشد و برای حصار از شنیدن آن اجر و ثواب باشد.

حال چرا حضرت نفرمود اجازه بده تا من بر فراز منبر بروم، بلکه فرمود (چوبها) شاید بدین لحاظ باشد که خواست بفهماند که منبر کرسی انبیاء و اولیاء حق است و بایست در بالای منبر سخن حق و گفتار پسندیده خدا باشد، نه اینکه هر نالایق پای بر آن گذارد و روی منبر نشیند و هر چه می خواهد یاوه بگوید و به میل اربابش سخنرانی نماید.

باری یزید نپذیرفت، مردم از او خواستند اذن بده تا منبر بروم شاید ما از او چیزی بشنویم که برای ما نافع و مفید باشد باز هم راضی نشد و ابا کرد مردم گفتند آخر این نوجوان چه تواند گفت؟

فَقَالَ: إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ قَدْ زُقُوا الْعِلْمَ زُقًا، یزید گفت: او از اهل بیتی است که علم و حکمت از منبع عِلْمُهُ شَدِيدُ الْقُوَى چشیده است، علم ایشان لدنی و موهبتی الهی است، باری بر اثر اصرار و الحاح بیش از حد لاجرم یزید اجازت کرد هر چند کراهت داشت.

پس حضرت سید سجّاد علیه السلام بر منبر صعود فرمود و مردم شام هم از قاصی و دانی سراپاگوش تا آن حضرت چه فرماید.

حضرت زين العابدين زبان به حمد و ستایش خداوند و درود بر حضرت احمد محمود گشود و چنین فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ أُعْطِينَا سِتًّا وَ فَضَّلْنَا بِسَبْعٍ أُعْطِينَا الْعِلْمَ وَ الْحِلْمَ وَ السَّمَاةَ وَ الْفَصَاةَ وَ الشَّجَاعَةَ وَ الْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ فَضَّلْنَا بِأَنَّ مَنَا النَّبِيَّ الْمُخْتَارَ مُحَمَّدًا وَ مَنَا الصِّدِّيقَ وَ مَنَا الطَّيَّارَ وَ مَنَا أَسَدَ اللَّهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ وَ مَنَا سِبْطًا هَذِهِ الْأُمَّةِ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي أَنْبَأْتُهُ بِحَسَبِي وَ نَسَبِي. أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَ مِنِّي، أَنَا ابْنُ زَمْزَمَ وَ الصَّفَا، أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ الرُّكْنَ بِأَطْرَافِ الرِّدَا، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنِ انْتَرَزَ وَ ارْتَدَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنِ انْتَعَلَ وَ احْتَقَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنِ طَافَ وَ سَعَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنِ حَجَّ وَ لَبَّى، أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ عَلَى الْبَرَاقِ فِي الْهَوَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ أُسْرِيَ بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى، أَنَا ابْنُ مَنْ بَلَغَ بِهِ جَبْرَيْلُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنتَهَى، أَنَا ابْنُ مَنْ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، أَنَا ابْنُ مَنْ صَلَّى بِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ أَوْحَى إِلَيْهِ الْجَلِيلُ مَا أَوْحَى، أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى، أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى، أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ خَرَاطِيمَ الْخُلُقِ حَتَّى قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ بِسَيْفَيْنِ وَ طَعَنَ بِرُمَحَيْنِ وَ هَاجَرَ الْهَجْرَتَيْنِ وَ بَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ وَ قَاتَلَ بَبْدُرَ وَ حُنَيْنَ وَ لَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ، أَنَا ابْنُ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثِ النَّبِيِّينَ وَ قَامِعِ الْمُلْحِدِينَ وَ يَعْسُوبِ الْمُسْلِمِينَ وَ نُورِ الْمُجَاهِدِينَ وَ زَيْنِ الْعَابِدِينَ وَ تَاجِ الْبَكَّائِينَ وَ أَصْبِرِ الصَّابِرِينَ وَ أَفْضَلِ الْفَائِزِينَ مِنْ آلِ يَاسِينَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، أَنَا ابْنُ الْمُؤَيَّدِ بِجَبْرَيْلِ الْمَنْصُورِ بِمِيكَائِيلَ، أَنَا ابْنُ الْمُحَامِي عَنْ حَرَمِ الْمُسْلِمِينَ وَ قَاتِلِ الْمَارِقِينَ وَ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمُجَاهِدِ أَعْدَاءَهُ النَّاصِبِينَ وَ أَفْخَرِ مَنْ مَشَى مِنْ قُرَيْشٍ أَجْمَعِينَ وَ أَوَّلِ مَنْ أَجَابَ وَ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَوَّلِ السَّابِقِينَ وَ قَاصِمِ الْمُعْتَدِينَ وَ مُبِيدِ الْمُشْرِكِينَ وَ سَهْمٍ عَنْ مَرَامِي اللَّهِ عَلَى الْمُنَافِقِينَ وَ لِسَانِ حِكْمَةِ الْعَابِدِينَ وَ نَاصِرِ دِينِ اللَّهِ وَ وَلِيِّ أَمْرِ اللَّهِ وَ بُسْتَانِ حِكْمَةِ اللَّهِ وَ عَيْنَةِ عِلْمِهِ سَمَحَ سَخِيٌّ بِهِئِي بُهْلُولَ زَكِيٍّ أَبْطَحِي رَضِيٍّ مِقْدَامَ هُمَامٍ صَابِرٍ صَوَامَ مُهَذَّبٍ قَوَامَ قَاطِعِ الْأَصْلَابِ وَ مَفَرِّقِ الْأَخْزَابِ أَرْبِطُهُمْ عَنَانًا وَ أَتْبِثُهُمْ جَنَانًا وَ أَمْضَاهُمْ عَزِيمَةً وَ أَشْدَّهُمْ شَكِيمَةً أَسَدًا بِأَسْلٍ يَطْحَنُهُمْ فِي الْخُرُوبِ إِذَا ارْتَدَلَتِ الْأَسِنَّةُ وَ قَرَبَتِ الْأَعْتَةُ طَحَنَ الرَّحَى وَ يَذْرُوهُمْ فِيهَا ذَرَوِ الرِّيحِ الْهَشِيمَ لَيْثَ الْحِجَارِ وَ كَبْشُ الْعِرَاقِ مَكِّيٌّ مَدَنِيٌّ خَيْفِيٌّ عَقَبِيٌّ بَدْرِيٌّ أُحُدِيٌّ شَجَرِيٌّ مُهَاجِرِيٌّ مِنَ الْعَرَبِ سَيِّدُهَا وَ مِنَ الْوَعْيِ لَيْثُهَا وَارِثُ الْمَشْعَرَيْنِ وَ أَبُو السَّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ذَاكَ جَدِّي عَلَى بَنِ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ قَالَ: أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، أَنَا ابْنُ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ، أَنَا ابْنُ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى، أَنَا ابْنُ الْمُقْتُولِ ظُلْمًا، أَنَا ابْنُ الْمَجْزُورِ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا، أَنَا ابْنُ الْعَطْشَانِ حَتَّى قَضَى، أَنَا ابْنُ طَرِيحِ كَرْبَلَا، أَنَا ابْنُ الْمَسْلُوبِ الْعِمَامَةِ وَ الرِّدَا، أَنَا ابْنُ مَنْ بَكَتَ عَلَيْهِ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ نَاحَتْ عَلَيْهِ الْجَنُّ فِي الْأَرْضِ وَ الطَّيْرُ فِي الْهَوَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ رَأَسَهُ عَلِيُّ السَّنَانِ يَهْدِي، أَنَا ابْنُ مَنْ حَرَمَهُ مِنَ الْعِرَاقِ إِلَيَّ الشَّامُ تَسْبِي، أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَ لَهُ الْحَمْدُ ابْتَلَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ بِبِلَاءِ حَسَنِ،

حيث جعل راية الهدي و العذل و التقي فينا، و جعل راية الضلالة و الردى في غيرنا^{٣٦}.

و نیز این خطبه در نفس المهموم به نقل از کامل بهایی بدین نحو مذکور و منقول است که حضرت سیدسجاد زین العابدین علیه السلام روز جمعه که به مسجد جامع شام تشریف آورد چون قبلاً از یزید رخصت خطبه خواندن خود را گرفته بود ولی یزید پلید به حکم خبث جبلّی و فطری خود برخلاف اجازه و رخصت خود عمل کرد بلکه برحسب دشمنی که به آل عصمت و معادن حکمت علیهم السلام داشت مخصوصاً به خطیب ملعون درباری خود امر کرده گفت بر فراز منبر رود و هرچه بر زبانش آید ناسزا به علی و حسنین بگوید و شیخین را ثنا و ستایش کند، او به منبر رفت و هرچه خواست گفت.

در این موقع امام سجاد علیه السلام به یزید فرمود که اذن بده من هم خطبه بخوانم، یزید ملعون با اینکه وعده‌ی خطبه خواندن به آن حضرت داده بود معذالک پشیمان شد و اذن نداد، مردم واسطه شدند و تقاضا نمودند اذن بده منبر تشریف ببرد، باز هم اذن نداد.

یزید پسری داشت خردسال به نام معاویه، گفت: ای پدر از خطبه خواندن او چه خیزد، رخصت و اجازه بده تا خطبه بخواند. یزید گفت شما در امر این خانواده در شکید، چه گمان می‌برید به آنها، آنها وارث علم و فصاحت هستند یعنی شما او را صغیر السن می‌بینید و خیال می‌کنید هنوز کسب علمی نکرده تا مرد سخنوری باشد، اما من می‌دانم که برای آنها صغیر و کبیر ندارد و نیازی به علم و دانش کسبی و مکتب خلقی ندارند بلکه علم آنها لدّنی و موهبتی الهی است.

(آری یزید خوب می‌شناخت خاندان عصمت را، و حبّ جاه و ریاست بود که او را وادار به آن همه ظلم و ستم به آل رسول الله صلی الله علیه و آله کرده بود.)

یزید گفت خطبه خواندن او فتنه برانگیزد و وبال آن عائد ما شود، اما مردم هم پایمردی کردند، مخصوصاً که معاویه پسر یزید همراه و همزبان در اصرار به منبر رفتن آن بزرگوار بود، بالاخره یزید ناچار شد که اجازه دهد حضرت سیدسجاد منبر برود.

خدا خواهد آنجا که کشتی برد اگر ناخدا جامه بر تن درد

در این هنگام بود که حضرت پا بر منبر نهاد و بر عرشه کرسی خود قرار گرفت، و خطبه عرشیه‌ی خود را با حمد خدا و ثنای بر رسول خدا خاتم انبیاء علیه و آله التّحیّة و الثّناء آغاز فرمود، و آنگاه چنین داد سخن داده و فرمود:

٣٦- نقل از نسخ التواریخ شرح حالات سیدالشهدا(ع)

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا بَدَايَةَ لَهُ، وَالذَّائِمِ الَّذِي لَا نَفَادَ لَهُ، وَالْأَوَّلِ الَّذِي لَا أَوَّلَ لِأَوَّلِيَّتِهِ، وَالْآخِرِ الَّذِي لَا آخِرَ لِآخِرِيَّتِهِ، وَالْبَاقِي بَعْدَ فَنَاءِ الْخَلْقِ. قَدَّرَ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامَ، وَقَسَمَ فِيمَا بَيْنَهُمُ الْأَقْسَامَ، فَتَبَارَكَ اللَّهُ الْمَلِكُ الْعَلَّامُ.

یعنی حمد به تمام السنه از حمد ذاتی و حمد صفاتی و حمد آثاری از خدا و حمد به جمیع السنه از کافه موجودات اعم از مبدعات و منشآت و مکنونات اعم از لسان جبروتیان و ملکوتیان و ناسوتیان و بالجمله از قاطبه اشیاء و کلّ ماسوی علی الاطلاق مختصّ ذات کلّ الکمال احدی صمدی الوهی است، آن کسی که ازلی و ابدی و سرمدی است بالذات و الاصاله، آنکه وجودش را آغاز نیست و همیشه هست و نابود نگردد، او که اوّلّیت او را ابتدایی نیست و او که آخرّیت او را انتهایی نه.

و او ست که باقی است بعد از فناء خلق، و او ست که در نظام احسن اتقن خود شبها را و روزها را به اندازه معین با نظم حکیمانه تقدیر فرمود، و اوست که نصیب و بهره خلایق را عادلانه تقسیم و به هر یک هرچه لایق بود عطا فرمود.

بنای عدل را ستوار بنهاد به هرکس هرچه لایق بود آن داد

پس بزرگ است ذات کبریای الوهی که سلطان کلّ ممالک هستی و علّام و دانای مطلق است و لنعم ما قال الحکیم نظامی:

ای همه هستی ز تو پیدا شده	خاک ضعیف از تو توانا شده
زیرنشین علمت کائنات	ما به تو قائم چو تو قائم به ذات
آنچه تغیر نپذیرد تویی	وآنکه نمرده است و نمیرد تویی
ما همه فانی و بقا بس تو راست	ملک تعالی و تقدّس تو راست
کیست در این دستگه دیرپای	کو (ل من الملک) زند جز خدای
تا به تو اقرار خدایی دهیم	بر عدم خویش گواهی دهیم
اوّل و آخر به وجود و حیات	هست کن و نیست کن کائنات
اوّل او اوّل بی ابتدا است	آخر او آخر بی انتهاست

بدین منوال آن ولیّ ذوالجلال سیّد سجّاد علیه السلام با منطق فصیح و بلیغ مشغول درفشانی و سخنرانی بود و با تجلّی کلامی خود در آن مسجد حقایقی بیان فرمود، و دل های افسرده و قلوب مرده را به نور علم خود زنده و روشن نمود، إلى أن قال علیه السلام:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَعْطَانَا الْعِلْمَ وَالْحِلْمَ وَالشَّجَاعَةَ وَالسَّخَاوَةَ وَالْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، وَمِنَّا رَسُولُ اللَّهِ وَوَصِيُّهُ وَسَيِّدُ

الشُّهَدَاءِ وَجَعَفَرُ الطَّيَّارُ فِي الْجَنَّةِ، وَسَبِطًا هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَالْمَهْدِيُّ الَّذِي يَقْتُلُ الدَّجَالَ.

ذات الوهی به ما عطا کرد علم و حلم و شجاعت و سخاوت و محبت در دل های اهل ایمان، از ماست عقل کل و هادی سبل حضرت محمد رسول الله خاتم انبیاء، از ماست سلطان العارفين امیرالمؤمنین ولی الله اعظم حضرت علی مرتضی و صی و خلیفه رسول خدا، از ماست حضرت حمزه سیدالشهداء، از ماست حضرت جعفر طیار در بهشت، از ماست سبطین نورین نورین حضرت امام حسن و امام حسین، از ماست حضرت مهدی خاتم الاوصیاء، آنکه دجال را می کشد، (و خرطوم دجاوله و فراغه را به خاک می مالد و با تجلی و ظهورش عالم را پر از عدل و داد می کند و عدل مطلق را در دولت حقّه خود در سراسر جهان اجراء و عملی می سازد)، آنگاه فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَقَدْ أَعْرِفُهُ بِحَسَبِي وَنَسَبِي : أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَمِنِّي، أَنَا ابْنُ زَمْزَمَ وَصَفَا، أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ الرُّكْنَ بِأَطْرَافِ الرِّدَا، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنِ انْتَزَرَ وَارْتَدَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنْ طَافَ وَسَعَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنْ حَجَّ وَلَبَّى ، أَنَا ابْنُ مَنْ أُسْرِيَ بِهِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى، أَنَا ابْنُ مَنْ بُلِّغَ بِهِ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، أَنَا ابْنُ مَنْ «دَنَا فَتَدَلَّى، فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»، أَنَا ابْنُ مَنْ أُوحِيَ إِلَيْهِ الْجَلِيلُ مَا أُوحِيَ . أَنَا ابْنُ الْحُسَيْنِ الْقَتِيلِ بِكَرْبَلَا، أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى، أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى، أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، أَنَا ابْنُ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى، أَنَا ابْنُ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، أَنَا ابْنُ شَجَرَةِ طُوبَى، أَنَا ابْنُ الْمُرْمَلِ بِالْذِمَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ بَكَى عَلَيْهِ الْجَنُّ فِي الظَّمَا، أَنَا ابْنُ مَنْ نَاحَ عَلَيْهِ الطُّيُورُ فِي الْهَوَا.

فَلَمَّا بَلَغَ كَلَامُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ، چون سخن حضرت امام سجّاد بدینجا رسید مردم آواز به گریه و ناله بلند کردند و خروش از مردم برخاست و ولوله و دمدمه و زمزمه در خلق ایجاد گردید.

یزید علیه اللّٰعنة تر سید فتنه ای برخیزد، و مردم بر او بشورند که ای یزید لعین تو که می گفتی اینها خارجی هستند، حال معلوم شد بر ما که اینها آل رسول الله و عترت پیغمبرند. این چه تبلیغات مسموم کننده ای بود که از ناحیه تو و پیروان تو در میان مردم غافل شده بود، یزید برای منع تهاجم بر علیه او و جلوگیری از شورش مردم فوراً رو کرد به مؤذن و گفت مؤذن اذان بگو، پس مؤذن برخاست و گفت: «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ». قَالَ الْإِمَامُ (ع): نَعَمْ، اللَّهُ أَكْبَرُ وَأَعْلَى وَأَجَلُّ وَأَكْرَمُ مِمَّا أَخَافُ وَأَحْذَرُ. چون مؤذن گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، امام علیه السلام فرمود: نَعَمْ، أَشْهَدُ مَعَ كُلِّ شَاهِدٍ، وَأَحْتَمِلُ عَلَى كُلِّ جَاحِدٍ، أَنْ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَلَا رَبَّ سِوَاهُ.

بلی من با هر شاهد شهادت می دهم بر این واقعیت که معبودی جز خدای یکتا نیست، و پروردگاری غیر او نه.

همه هستند از مه تا به ماهی به وحدانیّت ذاتش گواهی

چون مؤذن گفت: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، امام سجّاد علیه السلام عمّامه از سر برگرفت و مؤذن را گفت: تو را به حقّ این محمد(ص) ساعتی ساکت و خاموش باش، آنگاه روی به یزید کرد و فرمود: يَا يَزِيدُ، هَذَا الرَّسُولُ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ جَدِّي أَمْ جَدُّكَ؟ ای یزید این رسول اکرم و این پیغمبر عزیز بزرگوار جدّ من است یا جدّ تو؟ اگر بگویی جدّ تو ست تمام عالمیان و همه مردم جهان دانند دروغگویی، حضرت محمد(ص) جدّ تو نیست. و اگر گویی جدّ من است پس چرا پدر بزرگوارم به ظلم و ستم کشتی و مال او را تاراج کردی و اهل حرم سرای او را به اسارت درآوردی؟ این سخن گفت و با ناراحتی جامه‌ی خویش را چاک زد و بگریست و فرمود: به خدا قسم اگر در صفحه جهان کسی باشد که جدّش پیغمبر اکرم رسول خاتم محمد صلی الله علیه و آله و سلّم است آن کس منم.

سپس فرمود: ای یزید تو مرتکب این ظلم و جنایت شدی، باز گویی محمد رسول خدا است و رو به قبله‌ی اسلام می‌ایستی؟ وای بر تو از روز قیامت که جدّ و پدرم در آن روز خصم تو هستند، پس یزید بانگ زد مؤذن را که اقامه بگو، آنگاه وضع عجیبی پیش آمد، میان مردم دمدمه و زمزمه عظیمی ایجاد و غریو و هیاهو برخاست، بعضی نماز خوانده و برخی نماز نخوانده پراکنده شدند، با این خطبه حضرت سجّاد بنیاد یزید بر باد و او را رسوا در میان خلق کرد.

اینک مناسب است در ذیل این خطبه عرشیّه اشعار درباری که استاد معظّم حکیم متألّه و عارف الهی حاج شیخ مهدی قمشه‌ای رضوان الله تعالی علیه به سبک مثنوی سروده و درواقع این خطبه شریفه و مضمون آن را عارفانه به لسان نظم ترجمه نموده است از نظر خوانندگان این اشراق و عشاق حضرت سجّاد زین العابدین و العارفین علیه صلوات الله ربّ العالمین بگذرانیم.

گفت بعد از حمد و تسبیح خدا	کی گروه شامی دور از هدی
گر مرا نشناختید ای شامیان	کیستم، این لحظه بنمایم عیان
من که در زنجیر دشمن خسته‌ام	با رسول از جسم و جان پیوسته‌ام
سبط پیغمبر رسول رحمتم	شبل حیدر پیشوای امّتم
گر مرا نشناختید ای غافلان	رکن ایمانم، امام انس و جان
فاش بر گویم انا ابن المصطفی	قبله دین، کعبه اهل وفا

رهنما و شافع امت منم	خسرو دین، آیت رحمت منم
عمره و حجّ و طواف حق منم	در دو عالم والی مطلق منم
زمزم عشق آبروی روی ماست	مروه و سعی و صفا در کوی ماست
زاده طاهّا شه اسراستم	رهنورد مسجد الاقصاستم
مروهی شوقم صفا بخش دلم	مشعر و خیف و منی را مشعلم
سرّ عرفات شریعت کوی ماست	هم طریقت هم حقیقت روی ماست
گر مرا نشناختید ای گمراهان	حجّت اللّاهم، امام انس و جان
نوح اوّل آدم اوّل منم	شش کتاب حکمت منزل منم
رهبر ادریس گردون فر منم	روح قدسی بنده و قیصر منم
آسمان رفعت عیساستم	نور طور ایمن موساستم
بالله از سرّ قدر آگه منم	وارث علم رسول الله منم
محرم و محرم منم این خانه را	شاهد و شمع و شهم کاشانه را
نور سبّحان مظهر رحمان منم	حجّت حق هادی خلقان منم
روح قدسی محرم اجلال من	حور و غلمان بوسه زن بر خال من
گر شما نشناختید ای گمراهان	رهنمای خلقم و قطب زمان
میوه عصمت منم از باغ وحی	نور چشم سرور ما زاغ و حی
گر شما نشناختید ای شامیان	نیستم من زین گروه خاکیان
بلبل عرشم دم رحمان منم	شاخه طوبی گل رضوان منم
من کیم عنقای قدسی آشیان	پیشوا و حجّت خلق جهان
روی من آئینه صبیح ولاست	گیسوی من آیت شام بلاست
صبح صادق چشم عالم بین من	شام سرمد طره مشکین من

سرّ سبحان الذی اسراستم نفخ صور محشر کبراستم
 کوثر فردوسم و رضوان سرشت طلعت زیبای من رشک بهشت
 لطف و مهرم آیت لطف خداست قهر و خشمم آتش قهر خداست
 گر مرا نشناختید ای ابلهان من شهنشاهم به ملک جاودان
 عرش اعلا یم امین حضرتم لوح تقدیرم سفیر دولتم
 سدره و طوبی منم، کوثر منم بر سر شاهان دین افسر منم
 ساز تورات و زبور آهنگ من راز خضر و موسی از فرهنگ من
 قاب قوسینم من او ادنی استم این همه لایند و من آلاستم
 خضر و قتم رهبر آب حیات معطی جان هادی راه نجات
 طایر قدسی همای رحمتم هر دو عالم زیر پای همتم
 گر شما نشناختید اجداد من وز نیاکان حشمت امجاد من
 هاشمی اجداد و عالی نسبتم احمدی اوصاف و حیدر صولتم
 در حسب مقصود ار باب صفا در نسب محبوب قلب مصطفی
 نور ساطع زهره زهراستم برق لامع محشر کبراستم
 لؤلؤام در قلزم هفت آسمان مقتدا و حجّت دور زمان
 محور چرخ مقرنس خود منم گوهر دریای اطلس خود منم
 من کیم ای مردم بی عقل و دین پیشوای خلق و سلطان یقین
 مالک اقلیم کرمناستم خسرو دیهیم او ادناستم
 خارجی خواند از یزیدم از عناد دین منم ای مردم بی دین و داد
 گر مرا نشناختید اینم نسب سبط احمد نجل حیدر و جه ربّ
 زاده‌ی آن خشک کامم کز جفا تشنه کامش سر بریدند از قفا

جسم پاکش طعمه‌ی شم شیر گشت	سر سرافراز نی تقدیر گشت
از غم او قلب اهل دین شکست	نظم شرع و رشته‌ی آئین شکست
من کیم فرزند سلطان شهید	گشته بابم کشته جور یزید
شد سر پاکش به هر شهر و دیار	بر سر نی در کف قوم شرار
من کیم فرزند سبط مصطفی	کشته‌ی لب تشنه از تیغ جفا
من کیم سلطان عدل نشأتین	من کیم فرزند دل‌بند حسین
آنکه مظلومی چو او هفت آسمان	در همه آفاق کی دارد نشان
آنکه داغش شعله بر افلاک زد	آتش غم بر روان پاک زد
من کیم در جسم عالم جان منم	قطب و قلب عالم امکان منم
من کیم فرزند عشق حق حسین	زاده حیدر شه بدر و حنین
آنکه شاید کز دل چرخ برین	خون چکد از غصّه او بر زمین
شد شهید آن شاهد قدسی صفات	تشنه کام اندر لب شطّ فرات
گر که شناسید ما را در جهان	شیر یزدانیم و صید روبهان
ما اسیران عراق و ملک شام	معدن وحییم و امت را امام
قلب عالم سرّ حق را مظهریم	رهبر آئین، امیر کشوریم
حالیا گر عترت ختم رسل	زار باشد بسته زنجیر و غل
بسته زنجیر فرمانیم ما	خسرو اقلیم امکانیم ما

گر که شناسید ای قوم از نفاق	گشت بابم کشته عطشان در عراق
خیمه‌ی آن شاه دین تاراج رفت	وز تنش سر سر و تاج رفت
خلق پرسند از کجایید ای مهان	از دیار حق ز اقلیم نهان

از کجاییم ای سفیهان از حجاز	قبله دین کعبه اهل نماز
کاروان غم سپاه اشتیاق	خوانده ما را میهمان خلق عراق
مردم کوفه به فرمان یزید	و آن عبیدالله مردود پلید
بر سر ما تیغ و شمشیر آختند	حقّ آل مصطفی نشناختند
کشته شد طفل و جوان و پیر ما	شکر ایزد را بر این تقدیر ما

خطبه امام سجّاد علیه السّلام قلب مردم شام را آتش زد، و خلق را منقلب کرد تا به حدّی که کلّیه مردم به یزید پلید و بنی امیه بدبین و به آنها لعن و نفرین نمودند و به مظلومی آل علی علیهم السّلام گریستند، یزید سخت هراسان شد و از راه سیاست اظهار ندامت کرد و جرم را به گردن ابن زیاد افکند و به لعن ابن مرجانه بر خود برائت می جست و به اهل بیت به اظهار محبّت پرداخت و به حضرت امام سجّاد (ع) عرض کرد: سه حاجت شما هرچه باشد برآورم، حضرت فرمود: آنچه از ما به غارت بردند بگو باز دهند، و دیگر سر مطهر پدرم را به ما باز ده، سوّم ما را بگذار به عزاداری شهیدان خود بپردازیم که در کربلا دشمن به ما مهلت نداد.

ز آتش دل نطق شاه انس و جان	ریخت بر خاک آبروی آسمان
ساخت چون خورشید تابان خویش را	شرمگین کرد انجم بد کیش را
غرش آن آیت شیر خدا	تافت بر تیره دلان نور هدی
شهر شام آشوب گشت از نطق شاه	گشت محفل پرفغان و درد و آه
بزم عشرت بارگاه داد شد	تا به گردون ناله و فریاد شد
زان خطابه مردم نادان شام	نادم و انگشت بر لب خاص و عام
چون خطاب شاه بر دل ها رسید	بردل خلق آیت رحمان دمید
دیده مردم همه خونبار گشت	در غم سبیط پیمبر زار گشت
شامی دنیاپرست شوم پست	زان دم قدسی شدند ایزدپرست
پس پشیمان خلق از آن عصیان شدند	از طریق کفر در ایمان شدند

نطق سجّاد آن امام راستان

در نگنجد بیش از این در داستان

(مردم شام به یزید طعن و لعن زدند)

خلق حیران کرد و بر دل‌ها فتاد

ز آتش گفتار او نور رشاد

گفت آن یک آه کز جور یزید

سبط پیغمبر اسیر است و شهید

و آن دگر گفت ای فغان دخت بتول

شد اسیر ظلم این قوم جهول

آن یکی گفت آه زین العابدین

سبط پیغمبر امام متّقین

در غل و زنجیر بیداد و جفاست

و آن اسیران اهل بیت مصطفاست

و آن دگر گفتا هزار افسوس و آه

کشته شد آن مظهر لطف اله

سیدّ خوبان جدّت شد شهید

در عراق از ظلم بیداد یزید

وای بر این امت زشت زبون

که ز اولاد پیمبر ریخت خون

کشت از حکم یزید، ابن زیاد

تا دهند آئین و شرع و دین به باد

الغرض آن نطق عالم زار کرد

منقلب آن فرقه بدکار کرد

شامیان را هر کجا این گفتگو

باد لعنت بر یزید زشت‌خو

نسل بوسفیان معاویه پلید

دشمن دینند و با خوبان عنید

موسی از نطق و عصای اژدری

دم زد و بشکست فوج ساحری

سحر بوسفیانیان را بالتّمام

در کشید آن معجز موسی به کام

منطقش همچون دم روح‌الامین

روح دیگر تافت در آن سرزمین

آن همه تبلیغ و افسون یزید

محو گشت و پرده باطل درید

شامی از اغفال خود هشیار گشت

بود خواب جهل و خوش بیدار گشت

وین جهالت وین شرارت از یزید

کرد مکر و کفر بوسفیان پدید

بر لب مردم تمام این گفتگوست که یزید آل پیغمبر را عدوست
لعن ایزد بر ابوسفیان و آل که کشد آل رسول ذوالجلال
وه چه بد کرد آن یزید بدسرشت کشت فخر نو جوانان بهشت

معرفی دیگر حضرت سید سجاد علیه السلام در مسجد جامع دمشق

مقام دیگر که حضرت سید سجاد زین العابدین علیه السلام خود و جماعت اسرا را معرفی فرمود موقعی بود که حضرت را با جمعی از اسیران از اولاد سید پیغمبران در مسجد جامع دمشق که جای اسیران بود بازداشتند، در این هنگام پیری غافل ولی روشن دل از اهل شام چون اسیران را دید نزد ایشان آمد و گفت: شکر خدا را که شما اسیر شدید و خاطر خلیفه اسلام از شرّ شما خارجیان آسایش یافت.

سخن او به سمع مبارک سید السّاجدین رسید، حضرت بدو فرمود: ای شیخ تو که بر اسیری ما شکر کردی ما را شناختی؟ ای شیخ آیا قرآن خوانده‌ای؟ گفت: بلی، فرمود: آیا این آیه را خوانده‌ای، **قُلْ لَا اسْلَکُمْ عَلَیْهِ اجْرًا إِلَّا الْمَوْدَّةُ فِی الْقُرْبٰی**^{۳۷}؟ عرض کرد: آری خوانده‌ام، حضرت فرمود: اهل بیت و خویشاوندان پیامبر ماییم.

آیا این آیه را خوانده‌ای: **وَ اَتِ ذِی الْقُرْبٰی حَقَّهٗ**^{۳۸}؟ گفت: بلی، فرمود که ماییم آنها که حق تعالی پیغمبر خود را امر کرده است که حق ما را به ما عطا کند.

آیا این آیه را خوانده‌ای: **وَ اعْلَمُوا اَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَاَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبٰی**^{۳۹}؟ گفت: بلی، حضرت فرمود که: ماییم ذوی القربی.

آیا این آیه را خوانده‌ای: **اِنَّمَا یُرِیْدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا**^{۴۰}؟ گفت: بلی.

حضرت فرمود: ماییم اهل بیت رسالت که حق تعالی شهادت به طهارت ما داده است. چون آن پیرمرد شامی حضرت سجاد و جماعت اسراء را شناخت، بسی گریان و پشیمان شد و از آن جناب معذرت خواست و به درگاه خدا درخواست عفو نمود و از

۳۷ - آیه ۲۳ سوره شوری (بگو ای پیامبر من از شما پاداشی جز دوستی اهل بیت و خویشان و بستگانم نمی‌خواهم)

۳۸ - آیه ۲۶ سوره اسراء

۳۹ - آیه ۴۱ سوره انفال

۴۰ - آیه ۳۳ سوره ی احزاب

یزید و اتباعش بیزاری جست و لعن فراوان بر یزید و پدرش کرد.

چشم بر فوج اسیران بر گشاد	پیر نادانی بسی خندان و شاد
از جهالت لب گشود آن دل سیاه	بر سپاس ایزد و لطف اله
آنکه بخشد بر بدن‌ها روح را	گفت صد شکر ایزد سبّوح را
گشت غالب کشت قوم حاسدین	بر گروه خارجی سلطان دین

گفت ای شیخ از دلت باید زدود	چونکه سجّاد این سخن اصفا نمود
بشنو از قرآن هم اکنون چند خط	زنگ جهل و غفلت و رأی غلط
آیه لا اسئلكم را در خطاب	خوانده‌ای ای شیخ از قرآن خطاب
جز مودّت با ذوی القربی قبول	که نکرده است اجری از امت رسول
از چه در آئین به غفلت مانده‌ای	آیه تطهیر و خمس از خوانده‌ای
وز مقام عترت خیرالبشر	هستی از طاهّا و یاسین بی‌خبر
هم یدالّٰهیم و هم عین الّٰهیم	ما به ایزد معنی وجه الّٰهیم
والی ملّٰکیم و شاه ملّٰقیم	ما به ایزد صاحب سرّ حقیم
سبّط پیغمبر شفیع امّ ّتیم	ما که مقهور و اسیر ملّٰتیم
پیشوای خلق و ملک و ملّٰتیم	ما که در زنجیر ظلم و ذلّٰتیم
تو غلط پنداری از آئین کجی	نیستیم ای بی‌خبر ما خارجی
که رسول و دین و آئین را عدو است	خارجی وصف یزید و آل اوست
این گره دیو و سلایمانیم ما	اصل دین و روح ایمانیم ما
حجّت حقیم با حسن قبول	ما شه دینیم از نصّ رسول
آل پاک آن رسول تاجدار	کیستیم ای شیخ در قید شرار

اهل بیت و عترت پیغمبریم بر همه امت امام و سروریم

شد خجل انگشت بر دندان گزید	شیخ از حضرت سخن‌ها را شنید
ای عجب کفر است گویی دین ما	گفت با خود وای بر آئین ما
بر سر باطل عبث افتاده‌ایم	ای عجب ما در غلط افتاده‌ایم
وای بر جاهل و جفا و کین ما	وای بر ما وای بر آئین ما
قصّه دین واژگون بر ما نمود	گفت بالله این یزید بن عنود
سبّط خیرالمرسلین را خارجی	کفر را دین خواند و دین را خارجی
لطف حق با جان پاکش یار شد	خواب غفلت بود خوش بیدار شد
لعن بر آن ظالم بیداد کرد	سخت نادم گشت و بس فریاد کرد
هم ز آئین یزید بدشعار	گفت بیزارم ز دور روزگار
بر پدر هم جدّ ناپاک یزید	لعن حق بر نسل ناپاک پلید
که شد از بیداد او دل‌ها پریش	باد لعنت بر یزید کفر کیش

کی جمالت مظهر الطاف ربّ	دامن سجاد بگرفت از ادب
ای کریم، این پیر زشت زار بخش	لطف کن، بر مجرمی بدکار بخش
ای تو ما را در دو عالم دسّ‌تگیر	توبه من از کرم ای شه پذیر
ایزدت یاور پیمبر از تو شاد	گفت با وی شاه دین کای شیخ راد
حشر تو با عترت پاک رسول	توبه‌ات در حضرت سبحان قبول

ولادت با سعادت چهارمین نیر برج امامت و اختر فروزان ولایت

در تاریخ میلاد حضرت امام زین‌العابدین علی بن الحسین علیه‌السلام اختلاف است و شاید اصحّ اقوال پانزدهم شهر جمادی الاولی سنه سی و شش، و یا پنجم سنه سی و هشت بوده باشد و این قول را محدث قمی در کتاب منتهی‌الآمال نقل نموده است.

رحلت حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام

در تاریخ رحلت حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام نیز اختلاف اقوال است، برخی رحلت آن حضرت را در دوازدهم شهر محرم، و بعضی در بیست و پنجم محرم سنه نود و پنج هجری نقل کرده‌اند و شاید اصحّ اقوال بیست و پنجم محرم بوده باشد.

سبب شهادت حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام

در اینکه سبب شهادت آن بزرگوار مسموم کردن آن حضرت است شبهه نیست و ظاهراً صحیح‌ترین خبر این باشد که ولید بن عبدالملک ملعون آن حضرت را مسموم نموده است.

مدفن حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام

از نظر عموم مورّخین مدفن حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام در مدینه منوره در قبرستان بقیع است که پیکر مطهر آن بزرگوار در آنجا به خاک سپرده شده، چنانکه مدفن حضرت امام حسن مجتبی و حضرت امام باقر و حضرت امام صادق علیهم‌السلام نیز در همین قبرستان می‌باشد و این چهار امام همام را در سابق بارگاه و روضه و رواق و صندوق و ضریح بوده است و بسیار مورد توجّه زائرین بوده، ولی متأسّفانه به دست مخالفین (یعنی وهّابی‌ها) منهدم و ویران گردیده است.

امید آنکه روزگاری برسد که آن بقاع متبرّکه و سیله اهل ایمان بالاخص شیعه امامیه اهل ایران تجدید بنا و نو سازی گردد ان شاء الله.

زیارت جامعه کبیره از نظر نگارنده پرمحتوی ترین زیارتنامه هاست

برای زیارت ایشان عالی ترین و پرمحتوی ترین زیارت از نظر نگارنده زیارت جامعه کبیره است و شما می توانید در هر کجا باشی مبادرت به خواندن این زیارت عرشیّه عرفانیّه بنمایی.

اختصاص سه شنبه به زیارت حضرت امام زین العابدین و امام محمدباقر و امام جعفر صادق علیهم السلام

و در کتب ادعیه معتبره روز سه شنبه از آیام هفته اختصاص به زیارت حضرت امام زین العابدین و امام محمدباقر و امام جعفرصادق علیهم السلام داده شده است. بدین عبارت:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا خُزَانَ عِلْمِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا تَرَاجِمَةَ وَحْيِ اللَّهِ، سلام بر شما ای گنجینه داران علم خدا، سلام بر شما ای ترجمانان (و مفسران) وحی خدا،

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَيْمَةَ الْهُدَى، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَعْلَامَ التَّقَى، السَّلَامُ سلام بر شما ای پیشوایان هدایت، سلام بر شما ای نشانه های پرهیزکاری، سلام

عَلَيْكُمْ يَا أَوْلَادَ رَسُولِ اللَّهِ، أَنَا عَارِفٌ بِحَقِّكُمْ، مُسْتَبْصِرٌ بِشَأْنِكُمْ، مُعَاد بر شما ای فرزندان رسول خدا، من به حق شما شناسایی دارم، و به شأن و مقامتان بینایی کامل دارم، دشمنم

لِأَعْدَائِكُمْ، مُوَالٍ لِأَوْلِيَاءِكُمْ، بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، اللَّهُمَّ با دشمنان، دوستم با دوستانتان، پدر و مادرم به فدایتان، درود خدا بر شما، خدایا

إِنِّي أَتَوَالِي آخِرَهُمْ كَمَا تَوَالَيْتُ أَوَّلَهُمْ، وَ أَبْرَأُ مِنْ كُلِّ وَلِيَّةٍ دُونَهُمْ، من دوست دارم آخرین ایشان را چنانچه دوست دارم نخستین آنها را، و بیزاری جویم از هر همدم باطل غیر از ایشان، و

وَأَغْفِرُ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاعُوتِ وَ اللَّاتِ وَ الْعُزَّى، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ يَا به جبت و طاعوت (مدعیان دروغین مقام ایشان) و لات و عزّی کافر، درود خدا بر شما ای

مَوَالِيَّ وَ رَحْمَةً اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الْعَابِدِينَ، وَسَلَامَةً
سروران من و رحمت خدا و برکاتش، سلام بر تو ای بزرگ عابدان و نژاد پاک

الْوَصِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَاقِرَ عِلْمِ النَّبِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَادِقاً
اوصیا، سلام بر تو ای شکافنده علم پیامبران، سلام بر تو ای راستگوی

مُصَدِّقاً فِي الْقَوْلِ وَالْفِعْلِ، يَا مَوَالِيَّ هَذَا يَوْمُكُمْ وَ هُوَ يَوْمُ التَّلَاثَاءِ، وَأَنَا
تصدیق شده در گفتار و کردار، ای سروران من امروز که روز سه شنبه است روز شاماست و من

فِيهِ ضَيْقٌ لَّكُمْ وَمُسْتَجِيرٌ بِكُمْ، فَأُضَيِّفُونِي وَ أَجِيرُونِي بِمَنْزِلَةِ اللّٰهِ
در این روز مهمان شمایم و پناه جوی به شمایم، پس از من پذیرایی کنید و پناهم دهید بدان مقامی که خدا

عِنْدَكُمْ، وَآلِ بَيْتِكُمُ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.

در نزد شما، و خاندان پاک و پاکیزه شما دارد.

التماس دعای خیر از شما دارد.

خاتمه اشراق چهارم: از کتاب جلوات ربّانی

تهران - محمد رضا ربّانی